

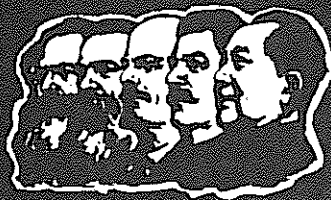
135A/13

برای فتح
۹۴۴
خواهی باد

گروہی باد پنجمینی سالگرد تشکیل
 جنبش انقلابی افترا سیونا یستی !



برولتاها در این میان چیزی
جز زنجیرهایشان را از دست نمی دهند،
آنها جهانی برای فتح دارند



برولتاها را سراسر جهان متحد شوید

۱۳ - ۱۳۶۸

پرو

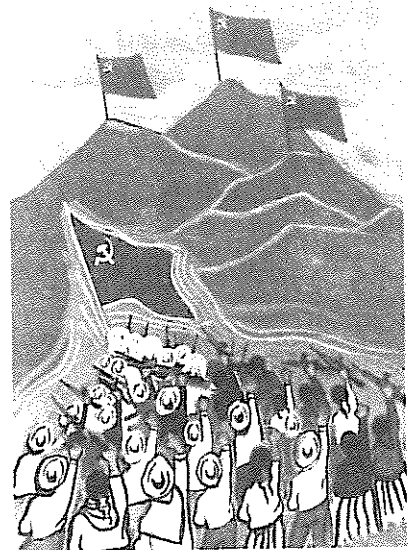
- ۴ جنگ خلق مرحله نوینی را تدارك می بیند
اعتصاب مسلحانه در «تپه های جنگلی»:
۸ گزارش يك شاهد عینی
۸ مبارزه آگاهانه طبقاتی پایتخت را به تعطیلی میکشاند
-
- ۲۸ پنجمین سالگرد تاسیس ج.ا.ا را گرامی داریم
بخش عکسهای مربوط به جنبش کمونیستی بین المللی
۳۰ «انترناسیونال است، نژاد انسانها»

-
- کمونیستهای افغانستان اجلاس مهمی برپا میدارند
۱۲ گزیده ای از هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان
۱۴ پیام هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان به کمیته ج.ا.ا
۱۵ پیام کمیته ج.ا.ا به هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان

- درهای زندان شکسته باد!
۱۶ اطلاعیه اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)
بمقابله با قتل عام زندانیان سیاسی توسط
جمهوری اسلامی برخیزید!
۱۸ اطلاعیه کمیته ج.ا.ا

- بنگلادش: توده ها به جاری شدن سیلهای ساخته دست انسان
۱۹ پایان خواهند داد
۲۴ چین انقلابی: سربالا رفتن را به آب بیاموزیم
۶۰ پیشرای ها و مسائل جنگ علیه حکومت اتیوپی
۶۱ شاخ آفریقا: رزمگاه امپریالیستها

- ۶۵ چرا پرسترویکا؟



بررسی پیشرویهای بی نظیر و نوین جنگ
خلق در پرو. تحت رهبری حزب
کمونیست پرو

پرسترویکا

تحلیلی از «مشی توده ای»، نشریه
مارکسیستی - لنینیستی هند، درباره
فاکتورهای موجد پدیده گورباچف و
اهمیت آن.

بنگلادش

حکام بنگلادش و اربابان امپریالیستش
می گویند که مردم بنگلادش بسیار فقیر
و جوانند که در برابر وقوع سیل که با
شدت و حدت بسیار زمینهایشان را در
بر می گیرد، بتوانند کاری صورت
دهند. یکی از هواداران حزب «پوربا
بنگلا شاربوها» نشان میدهد که این
مقیاس و میزان وقوع سیل تا چه حد
ناشی از حاکمیت امپریالیسم و ارتجاع
بوده و چرا بدون انقلاب دمکراتیک نوین
نمی توان آن را مهار نمود.

مشترك شويد ! مطالب مهم شماره‌هاى گذشته

۱ - ۱۹۹۴

پرو : آنگاه كه كوهستان آند مي‌فرد
هند : شكاف در سطح و فشار از اعماق
جمهوري دمينيكن : دو روز قيام توده‌اي
بزرگداشت يلماز گونه‌ي

۲ - ۱۳۹۸

پرو - سندی جديد از كميته مركزي حزب كمونيست پرو
- جنك خلق را در خدمت به انقلاب جهاني گسترش دهيد ،
بخش اول
فيلپين - نامه سرگشاده كميته جنبش انقلابي
انترناسيوناليستي به حزب كمونيست فيلپين
- با توجه به تحولات جديد
فرانسه - دسامبر ۱۹۸۹ - خبزش دانشجويي در فرانسه
امپرياليستي

۳ - ۱۳۹۸

پرو - جنك خلق
انقلاب يا جنك جهاني سوم
ايران : شكل گيري حلقه ضميمه
درباره ديناميسم امپرياليسم و سد كردن تكامل اجتماعي

۴ - ۱۳۹۸

ناگزالباري، هند
- بيست سال از غرش تندر بهاري ميگذرد
گورباچف - وداع با اسلحه؟
پرو - بخش دوم سند حزب كمونيست پرو

انقلاب، آفريقاي جنوبي را بخود ميخواند
پرو : تحريم انتخابات
رگه : موسيقي عصبانگر جامائيكاي

۵ - ۱۳۹۸

۱۰ - ۱۳۹۷
بوركنينا فاسو - چرا بدون توده ها نميتوان انقلاب كرد
پرسترويكاي - گورباچف : روح سرمايه شخصيت يافته
خليج : نقطه تلاقي تضادها - درباره جنك ايران و عراق

آفريقاي جنوبي : بحران انقلابي تعميق ميبابد
ايران : «ار تشهاي شكست خورده خوب درس ميگيرند»
بيراهه «چريكي شهري» در اروپاي غربي

۶ - ۱۳۹۵

۱۱ - ۱۳۹۷
فلسطين : باشد تا الانتفاضه راه جنك خلق را هموار سازد!
سري لانكا - درباره توافقات هند و سري لانكا
نقد شوروي ها از «تروريس» - دم گرفتن با نغمه هاي دولت
بورژوايي

گردستان و دورنماي قدرت سياسي سرخ
انبار باروت بنگلادش

۷ - ۱۳۹۵

۱۲ - ۱۳۹۷
دهه شصت در دژهاي امپرياليستي
حزب كمونيست فيلپين و دوستان دروغين انقلاب فيلپين
كلمبيا : استراتژي قيامي در تقابل با جنك خلق
شوروي : تهديدي از درون؟ نگاهی گذرا به اتحاد شوروي

پرو - كي ميروود ز خاطر ، خون روان ياران
هائيتي - قلع و قمع تازه آغاز گشته است!

۸ - ۱۳۹۵

به پيش در مسير ترسيم شده توسط مائوتسه دون
- بمناسبت بيستمين سالگرد انقلاب فرهنگي

جهاني براي فتح

هر سه ماه يكبار منتشر ميشود.

پست هوائي، و نرخهاي موسسه اي و تجاري از طريق درخواست
در دسترس ميباشد.

لطفاً نام، آدرس پستي و شماره نشريه درخواستي خود را براي ما
ارسال داريد. براي آغاز اشتراك خود با آدرس زير مكاتبه كنيد :

BCM WORLD TO WIN
LONDON WC1N 3XX, U.K.

براي درخواست اشتراك در آمريكاي شمالي مصاد ۱۵ دلار به آدرس زير ارسال
داريد :

REVOLUTION BOOKS, 13 EAST 16th St
NEW YORK, NY 10003 U.S.A.

МИР ВЫИГРАТЬ 獲得的將是整個世界

برای فتح

جایزه

جهانی برای فتح از تشکیل جنبش انقلابی انترنا
سیونالیستی، اعلام شده در ۱۲ مارس ۱۹۸۴، که بسیاری از
احزاب و گروه‌های مارکسیست - لنینیست را از سراسر
جهان گرد هم آورده، الهام گرفته است. جهانی برای فتح
ارگان رسمی ج.ا.ا. نبوده و صفحاتش بروی تمام کسانی
که در نبرد علیه امپریالیسم و ارتجاع در این سوی سنکر
هستند، باز خواهد بود.

گامی به پیش نهید!

جهانی برای فتح بدون حمایت فعال خوانندگانش
نمی‌تواند وظایف خویش را به انجام رساند. مابه‌نامه‌ها
مقالات، و انتقادات شما نیازمندیم و آنها را با خوشوقتی
پذیرائیم. نوشته‌ها باید یک خط در میان تایپ شوند.
بعلاوه، برای آنکه این مجله را در اکثر کشورهای جهان
که ممکن باشد، در دسترس قرار دهیم، محتاج مترجمین
و یاری در توزیع (منجمله از طریق کانالهای تجارتی)
مجله هستیم. مابه کمک‌های مالی آنان که اهمیت انتشار
مداوم این نشریه را درک می‌کنند، نیازمندیم. این هم
شامل کمک‌های فردی است و هم تلاش‌های آنها که مسئولیت
جمع‌آوری کمک‌های مالی برای این مجله را به دوش می‌گیرند.
چکهای اهدائی و حواله‌های پستی خود را به نام:
"A World to Win." ارسال دارید.

آدرس پستی ما برای انجام کلیه مکاتبات و مراسلات:

BCM World to Win
London
WC1N 3XX U.K.

UN MONDO DA CONQUISTARE UN MONDE A GAGNER विश्व विजय UN MUNDO QUE GANAR

KAZANILACAK DÜNYA जीतने के लिए सारा विश्व है A WORLD TO WIN

پرو جنك

طی سال گذشته، مناطق پایگاهی انقلابی روستایی در پرو در دره ها و جلگه های کوهپایه های آند و در طول رودخانه های جاری بسوی شرق و ساحل اقیانوس آرام در غرب، برپا شدند.

جراید ارتجاعی اذعان دارند که کنترل يك چهارم تا يك سوم از کشور از دست حکومت پرو خارج شده است - یعنی بخشهایی و یا کل ۸ منطقه از ۲۴ منطقه کشوری. گزارشات حاکی از آن است که قوای مسلح حکومتی از مناطق استقرار خود در برخی روستاها عقب نشسته و از گشت زنی فعالانه خودداری میورزند. گفته میشود در حال حاضر، ۴۰٪ از سربازان وظیفه و ۵٪ از افسرانی که به «مناطق اضطراری» تحت حکومت نظامی فرستاده میشوند، از محل مأموریت فرار می کنند. جاده های مهمی که کوهپایه ها را به ساحل وصل میکنند، قطع شده اند. انقلاب در مراکز استانها قدرت سازمانیافته خود را از طریق يك رشته اعتصابات عمومی مسلحانه به نمایش در آورده، در لیما روند حوادث سیاسی، با انکشاف اعتصابات و تظاهرات در حمایت از جنك خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو - یکی از احزاب شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی - شتاب گرفته است.

در آستانه نخستین کنگره ح.ك.پ (رجوع کنید به جهانی برای فتح شماره ۱۱)، رفیق گونزالو صدر ح.ك.پ با يك روزنامه مترقی لیما بنام «ال دیاریو» مصاحبه ای انجام داد که طی آن اوضاع جاری مقابل انقلاب و نیز مطالبی دیگر را تحلیل نمود. وی در رابطه با «الخطات سختی» که مبارزه مسلحانه از سرگذارنده سخن گفت بالاخص به دو سال پس از اینکه قوای مسلح دولتی بقصد خفه کردن نطفه های نخستین کمیته های مخفی خلق (ارگانهای قدرت سیاسی انقلابی در روستا) به قتل عام روستائیان آيا کوچو و سایر نواحی همجوار پرداختند، اشاره کرد و گفت: «آنها در سال ۱۹۸۴ فکر کردند که ما را نابود ساخته اند.»

و اکنون رفیق گونزالو میگوید: «این کمیته های خلق صدها برابر شده اند.



عکس چریکهای ح.ك.پ هنگام شب از ال دیاریو

خلق در تدارك مرحله ای نوین

کمیته های هر ناحیه خاص يك منطقه پایگاهی را تشکیل میدهند. و این مناطق پایگاهی بروی هم جمهوری دموکراتیک نوین خلق را که در حال تکوین است، بوجود میاورند. وی تاکید نمود که «این مناطق پایگاهی جوهر جنگ خلق هستند»، جنگ خلقی که در شهر و روستا (که در آن روستا عمدگی دارد) پیش میرود. وی گفت، قدرت سیاسی نوین که تحت رهبری حزب در مناطق روستایی ایجاد میگردد، «هزاران نفر» را در بر میگیرد. وی اضافه نمود، در سراسر کشور «رشد ما در میان توده ها شاهد جهش بوده است».

رفیق گونزالو چنین توضیح داد که در این مناطق پایگاهی، «ما مناسبات تولیدی نوین ایجاد میکنیم، که نمونه بارز آن شیوه ای است که سیاست ارضی خویش را اعمال میکنیم - یعنی کار دستجمعی روی زمین، تجدید سازماندهی زندگی اجتماعی، تحت دیکتاتوری مشترک که در آن کارگران، دهقانان و نیروهای مترقی برای نخستین بار حاکمیت خود را اعمال میدارند».

رفیق گونزالو در ادامه گفت، «پیشرفت جنگ خلق يك چرخش و تحول با خود به همراه آورده است. این اوضاع ما را موظف میسازد تا به تدارك و تمهیم آن به شهر یا شهرها بپردازیم. این مسئله ای است مربوط به کار توده ای ما اما این کار توده ای بر زمینه جنگ خلق و در خدمت آن انجام میشود. ما همیشه این فعالیت را انجام میدادیم اما اکنون دست به گسترش آن زده ایم. ما معتقدیم که کار ما در شهرها بخش اجتناب ناپذیری است و باید بیش از پیش تشدید شود، چراکه پرولتاریا در شهرها متمرکز است و نمی توانیم در دست رویزیونیستها یا اپورتونیستها رهایش کنیم».

وی گفت: «خط مشی ما عبارت بوده از تعیین نواحی کارگری و زافه نشینها بعنوان پایه و پرولتاریا بعنوان نیروی رهبری کننده. و ما اینکار را تحت شرایط افزایش قدرت خلق ادامه میدهیم، به کدام توده ها باید روی آوریم؟ از آنچه گفته شد میتوان چنین فهمید که ما باید نواحی وسیع کارگری و زافه نشینها» که لیما و

سایر شهرها را احاطه کرده اند، «به کمربندی آهنین برای محاصره کردن و به تله انداختن نیروهای ارتجاعی، بدل سازیم».

وی خاطر نشان ساخت که «ما هنوز هم در مرحله دفاع استراتژیک» نیروهای انقلابی نسبت به دشمن هستیم و وظایفمان در این چارچوب پیاده میشود»، و جنگ پاتیزانی هنوز هم شکل عمده مبارزات است. این جنگ سراسر کشور، شهرها و نیز روستاها را دربر گرفته و ما تقریباً در تمام نقاط کشور می جنگیم». وی گفت، جنگ متحرک که واحدهای بزرگتری را دربر میگیرد، «در این عرصه در حال رشد بوده و بیش از پیش رشد خواهد نمود». وی اضافه نمود که برخورد اوج گیرنده انقلاب و ضدانقلاب، «دورنمای تعادل استراتژیک» را با خود به همراه دارد. «بدین جهت است که ما باید به مسئله چگونگی گسترش جنگ برای تصرف شهرها پرداخته و برای تعرض استراتژیک تدارك ببینیم».

این نظرات زمینه درك حوادث اخیر در پرو را فراهم میسازند

چهار «اعتصاب مسلحانه منطقه ای» کوهپایه های جنوب مرکزی مناطق آیاکوچو و هوانکاولیکا و آپوریماک در مجاورت آنرا در سال ۱۹۸۸ به لرزه درآورد. این عملیات ترکیبی بود از اعتصابات کارگری، تعطیل کسبه کوچک، فعالیتهای توده ای و حملات پارتیزانی. این چنین عملیاتی از زمان شروع جنگ خلق در سال ۱۹۸۰ در شهر آیاکوچو که مرکز ناحیه بود انجام میشدند، لیکن سال ۱۹۸۸ گام عظیمی به پیش در تناوب، دوره (دو، سه روزه) و شعاع عملیات در سراسر ناحیه بود.

نخستین فراخوان برای اعتصاب هفت روزه از سوی ح.ك.پ، در فوریه ۱۹۸۹ صادر شد. این اعتصاب يك نقطه اوج و مصافی جدی بود. در اعلامیه ای که در زمان قطع جریان برق توزیع شد، حزب درخواست کرده بود تا «خلقمان سلاح بدست گرفته در يك اعتصاب منطقه ای علیه فاشیستها، جانیان و غارتگران حکومت آپرا تحت رهبری آلن گارسیای رسوا و

پلیس و قوای مسلح شیطان صفتش» شرکت کنند. موفقیت کامل بود. ماشینهای گشت ارتش و پلیس در خیابانهای خالی شهر آیاکوچو می چرخیدند و با بلندگو عاجزانه از مردم میخواستند به اعتصاب خود پایان دهند. و این در حالی بود که نیروهای انقلابی و ضدانقلابی جنگی را در زمینه شعارنویسی روی دیوارهای شهر به پیش می بردند.

سایر شهرهای منطقه نیز تقریباً بطور کامل تعطیل شده بودند. راههای خارج از شهر قطع شده بودند. چند تا کامیون که سعی کرده بودند از موانع بگذرند یا شعارهای انقلابی رویشان نقش بست و یا منفجر شدند. واحدهای پارتیزانی به مواضع ارتش و پلیس حمله برده و گشتی ها را به کمین انداخته و به يك ستون ارتشی شبیخون زدند. این عملیات شبیه عملیاتی است که در چند سال گذشته با شدت تفاوت روزافزون انجام گرفته است. لیما بطور همزمان شاهد حملات چریکی و خاموشی برق شد.

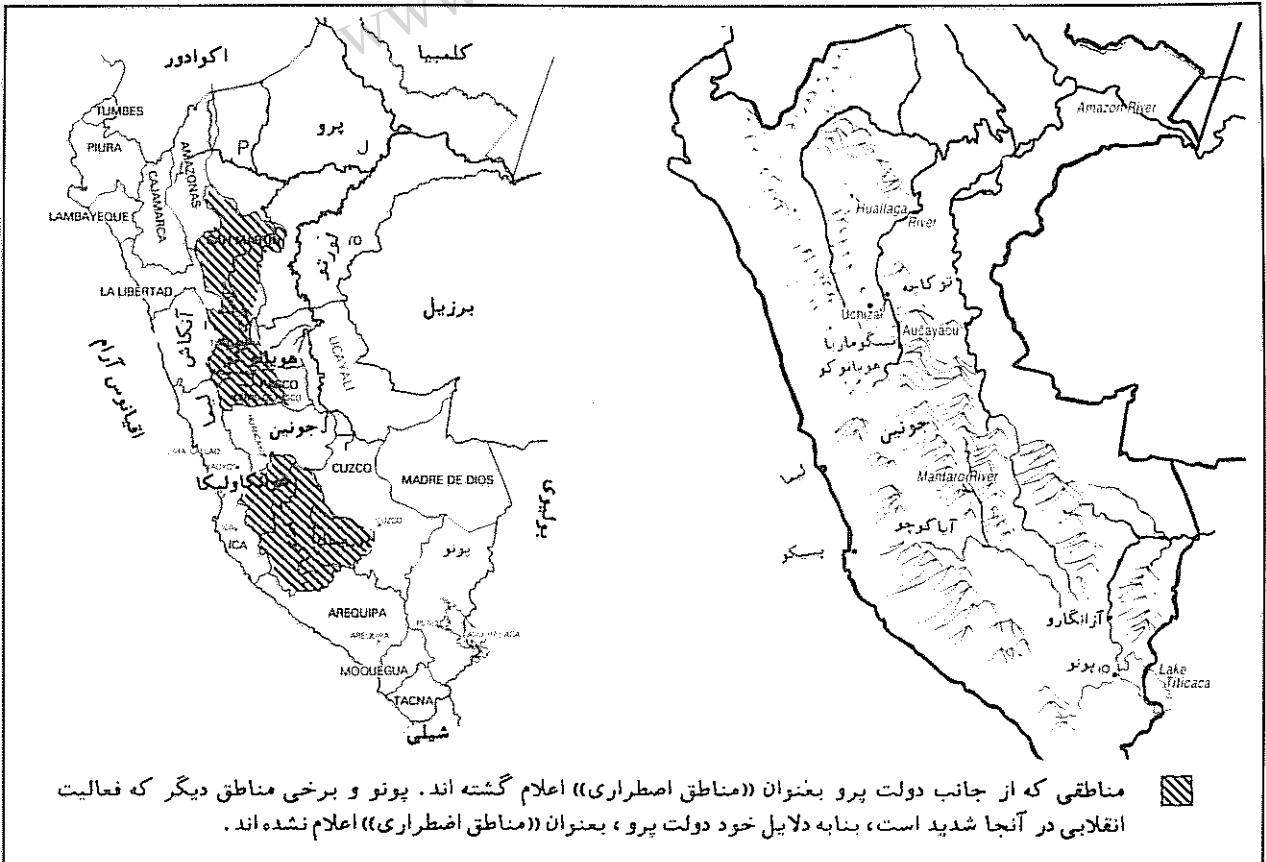
در بخش آلتپاتو (فلات مرتفع) در ناحیه پونو، واقع در جنوب شرقی لیما و هم مرز بولیوی، نیروهای انقلابی، شهر آزانگارو (با ۴۵ هزار نفر سکنه) و سه روستای نزدیک آنرا بمدت سه روز در ماه فوریه تصرف کردند. مصادره اراضی توسط هزاران دهقان در فوریه و مارس این بخش را کماکان می لرزاند. در این منطقه جنگ خلق برای نخستین بار در اواسط دهه هشتاد آغاز گردید. دهقانان، زمینهای متعلق به نیم دوجین SAIS را مصادره کردند. این زمینها سابقاً املاک فئودالی بودند که دولت آنها را تصرف کرده و اداره میکرد. در عین حال، اعتصابات توده ای دهقانان در هوانکاولیکا و آپوریماک و منطقه جنگلی اطراف شه پوکالیا خواستار قیمت بیشتری برای محصولاتشان، اعتبارات بهتر و انصراف از پرداخت بدهیهایشان شدند. نیروهای سیاسی گوناگون تلاش کردند خود را در رهبری این خیزش روستایی قرار دهند.

اخیرا مبارزه مسلحانه تحت رهبری ح.ك.پ بطور خاص در دره رودخانه



چریکهای جوان در حال تمرین

جبهات برای فتح ۱۳۶۸



مونتاو در بخش کوهستانی خونین واقع در شرق لیما، حداث یافته است. این منطقه در اکتبر ۱۹۸۸ تحت حکومت نظامی قرار گرفت. (۳۷ منطقه از مجموع ۱۷۰ منطقه بندی کشوری هم اکنون بطور مستقیم توسط قوای مسلح دولتی اداره میشوند. پرزیدنت گارسیا نیز به قوای مسلح اختیار تام داده تا تحت نام جنگ «ضدخرابکاری» هر کاری میخواهند در سراسر کشور انجام دهند. بهمین جهت، در حدود نیمی از جمعیت کشور به نوعی تحت کنترل نظامی قرار دارد.) خطوط برق رسانی و جاده هایی که به پایتخت منتهی میشوند در هنگامیکه يك اعتصاب مسلحانه منطقه ای قطع گشته و لیما را در تاریکی فرو برده یا آنرا از مناطق کوهستانی که آذوقه اش را تهیه میکرد بی ارتباط نموده و روحیه ای را در میان طبقات مختلف در پایتخت بوجود آورد که روزنامه های لیما آنرا «روحیه محاصره» لیما نامیدند.

برخی از شدیدترین جنگها در دره علیای رودخانه هوالاگا که از کوهپایه های آند شروع شده و پس از گذشتن از تپه های گرمسیری به جنگل ختم میشود، رخ داده است. بخش عظیمی از برگ کوکا در جهان در این منطقه کشت میگردد. مردم کوهپایه های آند طی هزاران سال و بویژه تحت فشار ستم و گرسنگی پس از فتح سرزمینشان بدست اسپانیایی ها است که برگ درخت کوکا را می جوند. امروزه این برگها را قاچاقچیان مواد مخدر از دهقانان خریداری کرده و به کلمبیا انتقال میدهند تا در آنجا به کوکائین تبدیل شوند. دهقانان این منطقه قربانیان جور و ستم ملاکین و پلیس که با هم کار میکنند، میباشند. گفته میشود سیصد هزار دهقان برای امرار معاش خود بر این منبع درآمد اتکاء دارند.

سیاست حزب عبارت است از جلوگیری از غصب زمینهای دهقانان و به سرعت رفتن محصولاتشان. نیروهای انقلابی بدون داشتن قدرت دولتی نمیتوانند به سادگی کشت کوکا را يك شبه از میان بردارند. در عوض دهقانان را تشویق می کنند که بخشی از زمینهایشان را به کشت محصولات خوراکی اختصاص دهند.

آمریکا چندین سال پیش «مستشارانی» جهت تعلیم و راهنمایی واحد نظامی پلیس پرو بنام «پلیس ضد مواد مخدر» (UMOPAR) به این کشور گسیل داشت. مأموریت واقعی آنها جنگ علیه چریکهاست نه قاچاقچیان مواد

مخدر، زیرا از زمانی که این برنامه شروع شد مقدار زمین زیر کشت برگ کوکا در منطقه تقریباً چهار برابر شد. هیچ بودجه ای برای کمک به دهقانان جهت تغییر نوع کشت در نظر گرفته نشد، که این خود نشان میدهد که جدیت در امر ریشه کنی مواد مخدر، تا چه حد مطمح نظر آمریکا است. بدون همکاری دولت پرو و همکاری حکومت ایالات متحده آمریکا به تجارت مواد مخدر که بشدت با ستم بر توده ها عجين است، امکانپذیر نمیبود. چرا که تنها دلیل موجودیت این تجارت، وجود بازار آن در ایالات متحده است.

فی الواقع، حکومت و طبقات حاکم در پرو هستند که به تولید کوکا وابسته اند. بطوریکه تخمین زده میشود، از طریق این تجارت ۱ تا ۳ میلیارد دلار ارز برای اقتصاد پرو که معتاد به واردات است، تامین میشود. چند تن از مقامات حکومتی پرویی بخاطر نقشی که در عملیات انتقال چند میلیون دلار، که آخرینشان در مارس ۱۹۸۹ بوده، در اروپا دستگیر شده اند. حتی بی شرمانه تر از این، حکومت گارسیا در ژوئیه ۱۹۸۸ لایحه ای را از تصویب گذارند که بازگشت بدون مانع، بدون دردسر و بدون مالیات دلارهای حاصل از فروش برگ کوکا در خارج را اجازه میداد - در حقیقت جلب میکرد. هدف حکومت از این تدبیر، تحصیل ارز خارجی مورد نیاز جهت بقا خود بود. کل این اوضاع نمونه ای زشت از چگونگی عملکرد سرمایه امپریالیستی در به انقیاد کشاندن و موج ساختن یکسان بخشهای «قانونی» و «غیر قانونی» اقتصاد پرو، میباشد.

برخی مطبوعات ارتجاعی ادعا میکنند که موفقیت چریکها بخاطر در اختیار داشتن به اصطلاح سلاحهای برتری است که توسط پولهای هنگفت حاصل از تجارت مواد مخدر تهیه کرده اند. این اتهام نه تنها ثابت نمیشود بلکه خلاف آن نیز در خود همین مطبوعات گزارش شده است که مینویسند بخش اعظم سلاحهای چریکها کماکان توسط پلیس و قوای مسلح حکومتی «تامین میشود»؛ که اشاره به واژه ای است که رفیق گونزالو در مصاحبه اش در رابطه با مصادره سلاح دشمن بکار گرفت. وی اضافه نمود که بهمرای این تسلیحات، سلاحهای دست ساز، (بویژه دینامیت) کماکان نقش پایه ای ایفا میکنند. تعداد اندکی سلاحهای خریداری شده نیز وجود دارند.

طبق يك اطلاعاتی حکومتی در اواخر مارس، يك ستون سیصد نفری از چریکها در شهر اوچیزا واقع در کنار شعبه ای از رودخانه هوالاگا، يك واحد پلیس نخبه پنجاه نفره را درهم شکست، چریکها تمام شهر منجمد فرودگاه را به تصرف خود در آوردند. قرارگاه پلیس پس از يك جنگ شش ساعته که طی آن يك دوجین پلیس کشته و همین مقدار نیز مجروح گردید، تسلیم شد. گفته شد که پارتیزانها چند افسر را اعدام کرده و مابقی را آزاد ساختند.

قبلا در ماه ژانویه نیز يك واحد گشتی سی نفره پلیس در توکاچه واقع در جوار رودخانه هوالاگا در سان مارتین، هنگام بازگشت به قرارگاهشان مورد حمله واقع شدند. آنها به مدت چند ساعت زیر آتش شورشیان قرار داشتند که بنابه گزارشات واصله، چهار کشته و پنج زخمی به جای نهادند. باز هم در ماه ژانویه، پلیس گزارش داد که يك ستون دویست نفره چریکی تحت فرماندهی يك زن به يك واحد گشتی پلیس در پادره آباد واقع در هوانوکو حمله برده و هفت نفر از آنها را به قتل رساندند. پیش از این واقعه، يك کاروان موتوریزه بزرگ ارتشی در ماه نوامبر در آوکایاکو واقع در منطقه سان مارتین، مورد حمله غافلگیرانه قرار گرفت. واحدهایی که برای نجات آنها فرستاده شده بودند نیز مورد حمله واقع شدند. ارتش چنین گزارش داد که ۱۷ سرباز از دست داده و یکصد چریک کشته است. گزارش کشته شدن ۱۳ تن از قوای دولتی طی يك نبرد نسبتاً گسترده نزدیک تینگوماریا در ژوئیه ۱۹۸۸ منتشر شد. نمی توان انتظار داشت که دولت ارقام صحیح در این گزارشات اعلام کند، اما این ارقام حدوداً مقیاس نبردها را نشان میدهند.

شهر تینگوماریا - خدمات عمومی، اتوبوسها، بازار و خلاصه همه چیز در اوت ۱۹۸۸ به مدت ۷۲ ساعت تعطیل شد. خیابانهایش خالی شدند و به استثنای گشتهای ارتشی، کسی به شهر وارد و از آن خارج نشد. صحنه مناطق روستایی طی این اعتصاب مسلحانه منطقه ای، بطور مفصل در گزارشات روزنامه ال دیاریو وصف شده است. این گزارشات شرح میدهند که چگونه پنج هزار دهقان که توسط چند صد چریک سازماندهی و حمایت میشوند برای بلوکه کردن سیصد کیلومتر جاده ای که از حاشیه جنگل میگذرد - جاده اصلی منطقه - بقیه در صفحه ۱۰

به نقل از ال دیاریو

به نقل از ال دیاریو

اعتصاب مسلحانه در تپه‌های جنگلی: گزارش يك شاهد عینی

مبارزه آگاهانه

نبرد برای به تعطیلی کشاندن لیما در نیمه شب دیشب توسط مردم این شهر انجام شد. این حرکت بدرخواست «کمیته مبارزه کارگران آگاه کارترا سانترا» صورت پذیرفت. این کمیته «از توده‌ها می‌خواهد که متحداً به مدت ۷۲ ساعت در برابر حکومت آپرا و مدافعان رویزیونیستش بجنگند و مقاومت کنند». این روز مبارزه انقلابی بسیار از آن اعتصابات گذشته متفاوت است. دور باطل مبارزه صرف اقتصادی گسسته شده و مبارزه برای قدرت سیاسی، علیه فاشیسم و کورپوراتیسم آپرای و برنامه‌های جنایتکارانه‌اش در حق مردم، در حال شکل گیری است.

طی این سه روز مقابله رویاروی طبقاتی میان بورژوازی و ملاکین از یکسو و کارگران، دهقانان و توده‌های مردم و نیروهای مترقی از سوی دیگر، مردمان به خیابانها می‌ریزند تا با استفاده از تمامی اشکال مبارزاتی موجود بجنگند، و از توان بیکرانیشان - که سابقاً مقید شده بود - علیه حکومت استفاده نمایند....

(ال دیاریو، ۲۷ سپتامبر ۱۹۸۸)

دیروز یعنی روز نخست تعطیلی... شاهد برخوردهای مسلحانه، راه‌بندهای بسیار زیاد، خرابکاریها و تظاهراتی اعتراضی بود.

آهسته بر روی جاده حاشیه‌ای «کارترا» به پیش میرفتیم.

مسافت نسبتاً زیادی رفته بودیم که ماشین از جاده اصلی خارج شد و به یکی از بیشمار روستاهای منطقه رفت. از آنجا به بعد سفرمان را پای پیاده در کنار جاده ادامه دادیم. مابه دو گروه در دوطرف جاده تقسیم شده بودیم. دوفرد مسلح جلو میرفتند و دو نفر عقب که امنیت واحد چریکی را تضمین کنند.

پس از پانصد متر راهپیمایی، يك نفر ناگهان فریاد زد «يك ماشين، رفقا خودرا بهوشانید!» از دور نوری دیده شد. از جاده بیرون کشیدیم و خود را میان بیشه‌ها

برای راضی کردن شکم مان، قهوه ای نوشیدیم و چیزی خوردیم. خیلی زود دوباره از بیرون صدای «میکائلا» بگوش رسید که میگفت باید دوباره راه بیفتیم.

وقتی از کلیه بیرون آمدیم نور چراغی متعجبمان کرد. دو جوان مقابلمان ایستاده بودند که چهره شان داد میزد روستایی هستند. پسر بنظر ۲۳ ساله و دختر حداکثر ۱۶ ساله. اما يك چیز آنها را از بقیه متمایز میکرد و آن تفنگی بود که هر يك برشانه هایشان حمل میکردند. وسط جنگل عظیم خود را رودروی دو تن از چریکهای حزب کمونیست که حزبی زیر زمینی است، یافتیم.

در حالیکه آهسته و شمرده حرف میزدند به ما خوشامد گفتند و از ما دعوت کردند که همراهیشان کنیم - اینبار بر روی جاده حاشیه‌ای «کارترا». آنها جلو افتادند و راهنمای ما با اشاره به ما فهماند که پشت سرشان به ستون يك حرکت کنیم.

وقتی به جاده رسیدیم يك وانت بار باموتور روشن در انتظارمان بود. سه نفر داخل آن بودند. وقتی همراه راهنمای جدانشدنی مان سوار شدیم ده نفر دیگر در حالیکه خود را با شاخه و علف پوشانده بودند از مخفیگاهشان بیرون آمدند. اکثرشان ملبس به یونیفورم - شلوار کلفت سبز و پیراهن تیره - بودند، چکمه‌های لاستیکی پوشیده و کوله پشتی به دوش داشتند. فقط شش هفت کلاه به سر میانشان بود، اما همه به تفنگ یا هفت تیر کالیبر بالا مسلح بودند. نارنجک، چاقو و چراغ نفت سوز وسایل آنها را تکمیل میکرد.

ما پشت وانت بار نشستیم و جوانان مسلح دور تادور مارا گرفتند. آنها هوشیارانه بیرون را میپاییدند. سلاحهایشان به حال آماده باش جلو و کنار جاده را نشانه رفته بود. بدین ترتیب

اعتصاب مسلحانه در کوهپایه‌های هوآلاگای علیا آغاز شده بود. چریکها هنوز آفتابی نشده بودند. ما آنها را قبلاً زیاد دیده بودیم - در حال راهپیمایی و یا در حال آژیتاسیون. اما اینبار قرار بود طور دیگری باشد. قرار بود سربازان ارتش چریکی خلق را در حال عملیات ببینیم. این گزارش عملیات و شرکت فعال دهقانان محلی است.

همانگونه که میدانیم، دهقانان به دلایل ایمنی از حضور در مزارعشان سرباز زدند. در تمام طول روز مرتباً فرماندهی سیاسی - نظامی نیروهای مسلح دولتی مستقر در محل از رادیو بگوش میرسد که برقراری حکومت نظامی رابعنوان اقدامی احتیاطی علیه «روز مبارزه» (که قرار است از ساعت ۶ آغاز شود) اعلام میکند.

تا ساعات پایانی بعداز ظهر هنوز جو بسیار حاد است. روستائیان خودرا آماده کرده‌اند که در نقاط مختلف جاده حاشیه‌ای «کارترا» (که شهرهای مختلف سراسر این منطقه رابه یکدیگر وصل میکند - ج - ف) تجمع کنند. در شهرها فعالیت روزمره کاملاً خوابیده است. «روز مبارزه» سراسر ساعت ۶ آغاز میشود.

دقیقاً در این ساعت بود که کسی برای بردن ما آمد. او خانه دار چابک و پرزوری بود که حدوداً چهل سال داشت و به «میکائلا» معروف بود. او جلودار شد و مارا از جاده اصلی منحرف کرد و از طریق کوره راهی سنگلاخی که همچون نوار دور کوهستان پیچیده بود، بطرف بالا هدایت نمود. ما با دوربینها، ضبط صوت، چمدان سبك و هیجان غیرقابل وصفی به ملاقات ارتش چریکی خلق که غیر قانونی است، میرفتیم.

پس از حدود یکساعت و نیم راهپیمایی، شب هنگام به تك کلبه‌ای در دل جنگل انبوه رسیدیم.

داخل کلبه نشستیم و در حالیکه با خانواده میزبان گپ میزدیم، زیر نور شمع

طبقاتی پایتخت را به تعطیلی میکشاند

يك خصوصیت برجسته اینروز تاریخی از مبارزه، شرکت میلیشیای مسلح و زیرزمینی ح.ک.پ بود که به میان توده ها رفته و آنها را به شرکت در جنگ خلق دعوت نمود.

غیبت از کار در کارخانه ها و محلهای داد و ستد، توده ای بود. وسائط نقلیه عمومی فقط به چند خط اتوبوس تقلیل یافته بود. غیبت در مدارس و مراکز درمانی نیز بیشمار بود.

از همان کله سحر صدها تن از کارگران کارخانه های بزرگ ناحیه، جاده را به کمک تنه درختان و تخته سنگ بستند و پرچمهایی را برافراشتند که بر روی آنها نوشته شده بود: «بجنگید و مقاومت کنید! شورش برحق است!»

گروههایی از فقرای کپرنشینها نیز کارگران مزدبگیر را همراهی کردند و با کشاندن تنه درختان به وسط جاده و تلمبار کردن تایرها روی آسفالت و آغشته کردنشان با بنزین و شعله ور نمودنشان به نحوی که پلیس ضدشورش خود را در میان دود غلیظ یافت، حمایت کامل خود را از تعطیل ۷۲ ساعته نشان دادند.

نیروهای نظامی بسیار مسلح نیز از ساعت ۶ صبح تجمع یافتند. آنها برای محاصره کردن این ناحیه از پایتخت از زرهپوش استفاده کردند. وقتی که نیروهای

سرکوبگر بیش از پیش تقویت شدند، وقوع برخورد قابل پیش بینی بود.

درست هنگامیکه بنظر میرسید که کارگران در برابر محاصره عقب خواهند نشست، به یکباره صدای انفجار بمبهای دست سازی که از سوی تظاهر کنندگان مبارز پرتاب میشدند، طنین انداز میشد. از سر استیصال، سرکوب اوج میگرفت و فضا از گاز اشک آور و دود باروت سلاح سربازان که یکسره بروی جمعیت کارگران آتش میگشودند، پر شده بود.

نزدیک کارخانه نساجی ال.هیلاو، در کیلومتر ۸/۵ کاراترا سائترال، دو کارگر که توسط گلوله سربازان بشدت زخمی شده، در خاک افتاده بودند... سه گارد پلیس نیز طی نبرد شدیدی که پس از انفجار بمبها در گرفت، زخمی شدند. در همان زمان، تظاهر کنندگان به پمپ بنزین فیستا در کیلومتر ۲/۰ جاده ریخته و آترابه آتش کشیدند....

بعداً، ناحیه ۵ کیلومتری کارترا سائترال توسط نیروهای مسلح، که هر که را می یافتند دستگیر میکردند، تقریباً بطور کامل اشغال شد.... (ال دیاریو، سپتامبر ۱۹۸۸)

در دومین روز از بایکوت ۷۲ ساعته، متعاقب سابوتاژها، راه بندنها و

تظاهراتهای خوشنیتار طی نخستین روز، فرماندهان نیروهای مسلح دستور اشغال این منطقه کمربندی مهم صنعتی را صادر کردند.

بدین ترتیب، حصیرآباد هوایکان در حدود ساعت پنج و نیم صبح مورد هجوم صد ها سرباز قرار گرفت.... که چند دوجین افراد را دستگیر کرده و به دیگران اخطار کردند تا به مبارزه نپیوندند.

با استقرار سراسیمه نیروهای ارتشی که شمارشان به هشتصد نفر بالغ شده و از واحدهای کماندویی لثویارد و واحدهای خدمات ویژه گارد غیره نظامی تشکیل میشدند، منطقه تحت کنترل در آمد. اما نتوانستند از ادامه بایکوت که امروز وارد سومین روز و آخرین خود میشود، جلوگیری کنند.

اگرچه بر خلاف روز نخست، عملیات و راهبندان انجام نشد، اما آژیتاسیون میان کارگران برای دومین روز پیاپی ادامه یافت. اکثریت کارگران در اعتصاب بوده و بسیاری از کارخانجات به حالت فلج در آمده بودند.

هزاران نفر جمعیت کپرنشینها نیز با حاضر نشدن سر کارهای خود به این اعتصابات (در کارخانجات عمده) پیوستند مدارس و بازارها نیز بسته ماندند (ال دیاریو، ۲۹ سپتامبر ۱۹۸۸) ■

آنها با نوشیدن مقدار زیادی شربت آبلیمو و با خواندن آوازهای انقلابی که با شور و شوق فراوان اجرا میشد، خستگی شان را در میکردند. تمام اینها زیر نگاه هشیار يك واحد چریکی قوی که آماده مقابله با هر حمله ای بود، انجام میگرفت.

در سحرگاه ۲۱ ژوئیه توده های دهقان در حالی که به سختی راه خود را از میان سنگ و کلوخ هایی که بر جاده ریخته شده بود میگشودند، بسوی دهات خود روان شدند. ما همراه واحد چریکی که حدود دویست نفر بودند، بطرف پایگاهی در جنگل براه افتادیم....

(ال دیاریو، ۲۳ سپتامبر ۱۹۸۸) ■

مشغول بلوکه کردن کامل جاده میباشند. در مقابل دیدگان ما پنج هزار نفر ظاهر شدند که مانند مورچه کار میکردند. تیر دهقانان درختان عظیمی را میانداخت و بقیه افراد جاده را با آن می پوشاندند. صدای فریاد «چوب بده بیاد» مرتباً از میان گرد و غبار بگوش میرسید. با طلوع آفتاب دهقانان کارشان را تمام کرده بودند و سیصد کیلومتر از جاده را بطور کامل و باتلاشی سرسختانه، با استفاده از بشکه، درخت و هزاران هزار کیلو سنگ بسته بودند.

ما حدود هشت ساعت آنجا بودیم و کار سخت شبانه دهقانان را ضبط میگردیم

انداختیم. در حالیکه خود را پنهان کرده بودیم، بدترین احتمال را تصور میکردیم. پس از سی ثانیه انتظار تب آلود همان صدا اعلام کرد «میتوانید بیرون بیایید، رفقا!» ماشین مال خود چریکها بود که برای انبوه روستائیان که جلوتر برای بلوکه کردن جاده حاشیه ای «کارترا» کار میکردند غذا میبرد. این مهمترین فعالیت حزب کمونیست پرو بهنگام اعتصاب مسلحانه بود.

در انتهای منطقه حوالی «او کایا کو»، شهری که جاده اسفالته درست به آن ختم میشد، ارتشی واقعی از روستائیان کارشان را در تاریکی آغاز نموده و

پرو

بقیه از صفحه ۷

جهت ایجاد اشکال در تحرك قوای مسلح و از اینرو بخاطر بهبود بخشیدن به شرایط جنگ خلق و قدرت سیاسی انقلابی در منطقه، شب هنگام در محلهای معین حاضر میشوند.

در «خود دروازه های پایتخت» - آنگونه که مطبوعات نامگذاری کرده اند - در يك ناحیه مسکونی کوچک در ۱۵ کیلومتری لیما، صدها تن با شعارهای «سبب زمینی از آن ماست، زنده باد مباره مسلحانه، زنده باد صدر گونزالو» محصول سبب زمینی يك زمیندار بزرگ را در ماه فوریه مصادره کردند. در حالیکه پرچمهای حزب به اهتزاز بوده و اعلامیه هایش پخش میشد. سیزده تن سبب زمینی در میان زافه نشینهای ناحیه توزیع گردید. این عملیات در مسیر جاده «کارترا سانتال»، جاده ای که لیما را به دره ای که عمده مواد خوراکی مورد احتیاج لیما را تامین میکند، و نیز به کوهپایه های ورای آن وصل مینماید، مورد توجه شدید کسانی واقع شد که قبل از آن به قدرت گیری انقلاب در خود پایتخت واقف نشده بودند.

عملیات هشتم مارس، ۱۹۸۹ روز جهانی زن، این قدرت را شدیداً نشان داد. در این عملیات در کمال تعجب رهگذران و پلیسها، هزاران زن و مرد در عصر هنگام در مرکز شهر لیما دست به راهپیمایی زدند، آنها شعار میدادند: «جنگ خلق را برای رهایی زنان گسترش دهید! مرگ بر فمینیسم بورژوازی و رویزیونیستی! هشتم مارس روز جنگ است! زنده باد صدر گونزالو! زنده باد ح.ك.پ! زنده باد جنگ خلق» محلهای استقرار پلیس در مسیر راهپیمایی هنگام گذشتن سریع تظاهرکنندگان با دینامیت منفجر شدند. پلیس مسلح که ناحیه را محاصره کرد دریافت که تظاهرکنندگان بلافاصله ناپدید شدند.

این نخستین عملیات توده ای به درخواست «جنبش دفاع انقلابی خلق» (يك تشکیلات توده ای ح.ك.پ) بود. این تشکیلات بمثابة يك جبهه متحد در شهرها عمل میکند که هدفش «متحد ساختن توده ها، از کارگران گرفته تا دهقانان، زافه نشینان و خرده بورژوازی، خنثی نمودن بورژوازی متوسط و حمایت از نیروهای دمکراتیک است که موافق جنگ خلق میباشد - به نقل از اسناد منتشره کنگره ح.ك.پ در اوایل ۱۹۸۸ در بخش مربوط به

ضرورت ایجاد تشکیلاتهای توده ای توسط حزب. این سند در توضیح خط مشی توده ای حزب از «ثبات قدم در تنها تاکتیک مارکسیست - لنینیستی» سخن میگوید، که منظورش عبارت است از کمک به توده ها برای «خلاص شدن از پشته های عظیم زیاله رویزیونیسم و اپورتونیسم»، «پائین تر و عمیقتر به میان توده های واقعی رفتن»، «آموزش دادن توده ها در باره جنگ خلق»، و «انجام يك مبارزه بی وقفه علیه رویزیونیسم و اپورتونیسم».

همزمان با این عملیات در مرکز شهر، پرچمهای سرخ با سیملهای داس و چکش حزب در چندین زافه نشین و نواحی عمده صنعتی به اهتزاز درآمده و اعلامیه های «جنبش دفاع انقلابی خلق» توزیع گردید. هنگام عصر همانروز پیش از عملیات «جنبش دفاع...» صدها دانشجو، کارگر، اعضای تشکیلات زافه نشینها و سایرین در جلسات عمومی و قانونی در محوطه دانشگاه جمع شده بودند. گزارش روزنامه ال دیاریو این حوادث مختلف را در تقابل با سایر جلسات مربوط به روز جهانی زن که توسط رویزیونیستها و رفرمیستهای به اصطلاح چپ متحدمنعقد در همانروز که مسئله رهایی زن را جدا از جنگ خلق برای رهایی کشور و یا در مخالفت با آن مطرح می ساختند، ارزیابی نمود.

ژوئیه ۱۹۸۸ شاهد نخستین اعتصاب عمومی سراسری در پرو طی يك دهه اخیر بود. فراخوان این اعتصاب عمومی توسط کنفدراسیون قدرتمند اتحادیه های کارگری بنام CGTP که تحت کنترل رویزیونیستها است، صادر گردید. ح.ك.پ فراخوان يك «اعتصاب رزمنده» در لیما را صادر کرد. ح.ك.پ در آياکوچو و آپوریماك يك اعتصاب مسلحانه که در برگیرنده حمله به واحد های ارتشی و پلیس بود، انجام داد. دسته ای از کارگران جوان که صورتهای خود را با دستمال پوشانده بودند، در تقبیح رهبری CGTP، در عملیات مرکز شهر پایتخت شعار ح.ك.پ را فریاد میزدند: «بجنگید و مقاومت کنید»

در اواخر ماه سپتامبر، «کمیته مبارزه کارگران آگاه کارتراسانتال» فراخوان يك اعتصاب سه روزه را صادر نمود. این تشکیلات قانونی و جدیدالتاسیس توسط کارگران کارخانجات و کارگاههای مسیر صنعتی این جاده بنا نهاده شده بود. آنها در کارخانجات نساجی، یدکی

اتوموبیل یا یخچال سازی و سایر تاسیسات، آجر سازی و غیره اعتصاب براه انداختند، بسیج توده ای کردند، جاده ها را به آتش کشیده و بستند، وبابلیس به زد و خورد پرداختند. تشکلات موجود در زافه نشینها خود را با صفت «خود آگاه» توصیف می کنند نیز به این کمیته مرتبط بوده و نقش مهمی را ایفا میکردند، درست مثل تشکلات مشابه کارگران شهرداری، کارگران هتلها، کارگران دانشگاهها، دستفروشها و سایرین. «جنبش کارگران آگاه»، که يك تشکل توده ای مخفی تحت رهبری ح.ك.پ است، از اعتصابات اعلام پشتیبانی کرد. بنابه گزارش ال دیاریو میلیشیای مسلح ح.ك.پ در جنگ و آرژانتاسیون شرکت جست.

فراخوان اعتصاب مسلحانه در اواسط ژانویه ۱۹۸۹ در ناحیه صنعتی خیابان آرژانتین در لیما باعث شد که واحدهای مسلح تفنگدار، کل ناحیه به انضمام نقاط استراتژیک اطراف شهر را اشغال کنند.

طی ماههای فوریه و مارس ۱۹۸۹، کارگران دولت در لیما مکرراً راهپیمایی کرده و با پلیس درگیر شدند. برخی نیروهای درون آنها از ح.ك.پ و جنگ خلق تحت رهبریش حمایت کردند. طی دوره اکتبر تا دسامبر ۱۹۸۸، هفتاد هزار معدنی تاسیسات زمینی و زیرزمینی معادن کوهستانهای شرق لیما برای امتیازات مربوط به دستمزد و بازنشستگی در اعتصاب بودند. هزاران نفر از معدنچیان و خانواده هایشان دست به يك راهپیمایی سبب کیلومتری تا پایتخت، بنام «راهپیمایی جانفشانی»، زدند. ح.ك.پ در رابطه با این اعتصاب عملیات مسلحانه انجام داد. سائول کانتورال، يك رفرمیست از چپ متحد که رهبر اتحادیه کارگران معدن بود به دلایل خاص خودش از محکوم کردن علنی ح.ك.پ سرباز زد. او در فوریه ۱۹۸۹ توسط جوخه های مرگ حکومت، به قتل رسید.

این جوخه های مرگ حکومتی برای نخستین بار در ۱۹۸۶ پدیدار شدند، اما از سال ۱۹۸۸ عملیات خود را در سطح وسیع و علنی شروع کرده اند. آنها نام خود را از «کماندو رودریگو فرانکو» که يك افسر عضو آپرا که گفته میشود توسط چریکهای ح.ك.پ کشته شده، اقتباس کرده اند. نخستین اعلامیه علنی شان، قتل مانوئل فبرز را اعلام داشت. وی وکیل مدافع «عثمان مورده» که پلیس مدعیست یکی از رهبران بالای ح.ك.پ است، بود که تازه

وی را از اتهام «تروریسم» میرا ساخته بود. (موردته بخاطر اتهام دیگر در زندان ماند.)

قتل وی در صبح روز ۲۸ ژوئیه یعنی روز ملی پرو انجام گرفت. در عرض چند دقیقه بعد جراید اطلاعاتی ای از سوی «گروه» (کماندو...) دریافت کردند که در آن اعلام شده بود کسانی که به انقلابی بودن متعهد و یا مظنون به حمایت از انقلابیون هستند، دیگر نمیتوانند با استفاده از سیستم قانونی از مرگ بگریزند. چند ساعت بعد، پرزیدنت گارسیا طی سخنرانش بمناسبت روز ملی همین مضمون را اعلام داشت: «همه ما میدانیم که تروریسم از دموکراسی مان استفاده میکند، و ما نباید اجازه اینکار را بدهیم»، علاوه «همه ما میدانیم که تروریسم از امتیاز جراید آزاد در این کشور استفاده میکند». این قسمت آخر بطور خاص متوجه روزنامه ال دیاریو بود که با انتشار يك مصاحبه طولانی با رفیق گونزالو درست یک هفته پیش از آن تاریخ، غضب حکومت را متوجه خود ساخته بود. مضافاً اینکه، مانوئل فبرز یکی از مشاوران قانونی این روزنامه بود.

قبلاً در اکتبر ۱۹۸۷، دو تن از اعضای آپرا بر اثر انفجار پیش از موقع يك بمب هنگام کار گذاشتن جلو دفتر روزنامه ال دیاریو، کشته شده بودند. سوء قصد های نافرجامی هم به جان مسئولین این روزنامه انجام شده بود. سه هفته پس از سخنرانی گارسیا يك دسته صد نفری از افراد مسلح پلیس به چاپخانه روزنامه حمله بردند که تازه سی هزار نسخه از یکصد هزار نسخه از روزنامه را که حاوی مصاحبه با رفیق گونزالو بود چاپ کرده بود. مصادره شدند، چاپخانه در هم شکسته شد، و صاحبش به زندان افکنده شد که هنوز هم در آنجا نگاه داشته شده است.

چند وقت بعد، سردبیر و ناشر روزنامه ال دیاریو بنام «لوئیس آرسه» به اتهام رابطه با ح.ك.پ دستگیر شد. پس از ۳۷ روز زندانی، بخاطر فقدان شواهد و مدارك کافی از وی رفع اتهام شده و آزاد گردید. این روزنامه تا اوایل اکتبر بصورت هفتگی در تیراژ کم منتشر میشد، تا اینکه بالاخره حکومت موفق شد از انتشارش جلوگیری کند. پس از آن دفاتر و محل سکونت کارکنان این روزنامه بمب گذاری شدند. در ماه دسامبر حکومت با استناد به يك قانون جدید که هدفش تعطیل کردن ال دیاریو بود آرسه را به اتهام «طرفداری از تروریسم» مجدداً به زندان افکند. یکبار

دیگر از زندان آزاد شد. اینبار از کشور خارج شده و يك سفر اروپایی را آغاز کرد تا پول لازم جهت مرمت روزنامه اش را تهیه کند و نیز واقعیت آنچه را که در پرو اتفاق می افتد بازگو نماید.

پس از پنج ماه سکوت، ال دیاریو مجدداً در هشتم مارس بصورت هفتگی در تیراژ پنجاه هزار نسخه (به علت کوچکی موسسه) به چاپ رسید. (گفته میشود که نیمی از این تیراژ در پایتخت و نیمی در سایر استانها توزیع میگردد.) نخستین شماره جدید حاوی سرمقاله ای در مورد بازار همبستگی جهت جمع آوری کمک مالی برای روزنامه بود، که طبق آن بیشترین حمایت از روزنامه از سوی کارخانجات و نواحی زاغه نشینهای اطراف آنها انجام گرفته بود.

آرسه در مورد حوادث جاری در پرو با جهانی برای فتح گفتگو نمود. علاوه بر شرکت در يك سلسله جلسات عمومی، وی گزارشی برای کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل در ژنو تهیه نمود این کمیسیون اجازه نداد او حضوراً با آنها صحبت کند. گزارش آرسه روابط گسترده میان گروه «کماندو رودریگو فرانکو»، حزب گارسیا بنام آپرا و کل حکومت را افشاء میکند. آرسه برخی از این اطلاعات را هنگامیکه در زندان بود از اعضای پلیس بدست آورده و بعداً خود دست به تحقیقات زد. این اطلاعات با برخی اطلاعات مندرجه در نیویورک تایمز و جراید اروپایی مطابقت دارد که آگوستین مانتیلا (از وزرای گارسیا) را رئیس يك تشکیلات تروریستی میدانند که از طریق «دیرکوت» (پلیس «ضد تروریست» پرو) فعالیت میکند و اعضای آپرا و پلیس را که در آمریکا و کره شمالی آموزش داده اند در اختیار دارد، علاوه بر اینکه تسلیحاتش را کره شمالی تامین میکند.

این جوخه مرگ تاکنون حدود دو دوجین انسان را به قتل رسانده است. علاوه بر اشخاص سرشناس متهم به عضویت در ح.ك.پ و یا حمایت و پشتیبانی از آن، سایر کسانی که خشم حزب آپرا را بر انگیزانند نیز آماج سوء قصد واقع میشوند. این گروه کشتن يك خبرنگار اهل آياکوچو از يك مجله دست راستی را در ژانویه ۱۹۸۹ اعلام کرد. این گروه همچنین جنگ روانی علیه انقلاب برآه میندازد، واحدهای مسلحش را برای نوشتن تهدید و شعارهای ضدانقلابی طی اعتصابات میفرستد، مقبره «ادیت لاگوس» یکی از

جانباختگان ح.ك.پ را منفجر میکنند، و به تهدید و ارباب و انتقام ارتجاعی میپردازند. چنین معلوم شده که چند تن از قربانیان جنایات این گروه به صورت قانونی توسط پلیس «ضد تروریست» دستگیر شده اند و سپس جسد مضروب آنها در ساحل یافت شده است. سپس روزنامه ها اطلاعاتی گروهی بنام «گروه کماندو...» را دریافت میکنند و پلیس داشتن هرگونه اطلاعاتی را در این رابطه انکار میکند.

آرسه و شماره های اخیر ال دیاریو نیز اطلاعات مهمی در مورد زندانیان جنگی که از قتل عام ۱۹۸۹ جان به سلامت بردند و زندانیان دیگری که اخیراً بازداشت شده اند، اراک میدهند. در ژوئن ۱۹۸۹، حکومت گارسیا ابتدا مقاومت زندانیان را برانگیخت و سپس قوای مسلحش را برای حمله بدانها فرستاده و بالاخره بسیاری از افرادی را که تسلیم شده بودند به قتل رساند. در مجموع دویست و پنجاه زندانی انقلابی مورد شلیک گلوله، ضرب و شتم واقع گشته، و با بستن دینامیت به بدنشان منفجر شد و یا زنده بگور گشتند. در جریان وقوع این جنایات و متعاقب آن قوای مسلح زندان به قصد لاپوشانی وقایع جزیره ال فرونتون و زندان لوریگانجو را با خاک یکسان کردند. از آن به بعد کلیه زندانیان در لیما منجمد حدود یکصد زندانی زن که قبلاً در زندان ال کالائو بودند به زندان جدید لیما بنام کانتو گراند منتقل گشتند. سایر زندانیان در سراسر کشور در زندانهای محلی نگهداری میشوند.

گزارش شده بود که زندانیان کانتوگراند در تدارك برگزاری مراسم هشتم مارس، روز جهانی زن میباشند. گزارشاتی در دست است که نشان میدهد آنها برنامه منظم «خودسازی» آموزش، مطالعه و خلق هنر انقلابی در زندان را به عنوان بخشی از خط مشی ح.ك.پ جهت تبدیل زندانها به «سنگر درخشان نبرد»، به پیش میبرند. آنها هنوز هم تحت ضرب و شتم و ایذاء و آزار پیگیر حکومت قرار داشته و تلاش می کنند که آنانرا از نظر سیاسی و فیزیکی خرد کنند. برق بندهای این زندان جدید از اوایل امسال قطع بوده است. علاوه بر سایر نتایج این امر، بدین ترتیب آنها قادر به پخت و پز نیستند. این در حالیست که عمده مواد خوراکیشان بطور خام قابل خوردن نیستند. بردن میوه بقیه در صفحه ۷۹

کمونیستهای افغانستان

گزیده‌ای از سومین هسته انقلابی

اعتلای جنبش کمونیستی کشور مساعدتر شود. آنچه در این میان ضرورت مبرم و حیاتی دارد برافراشتن درفش مستقل مبارزاتی پرولتاریا، یعنی درفش کمونیستی در میدان کارزار خونین افغانستان می باشد که باید توسط دستان توانای حزب کمونیست افغانستان، حزب مارکسیستی - لنینیستی - مائوتسه دون اندیشه با اصولیت و دلاوری برافراشته شود. - در مورد مسائل تشکیلاتی بحث نسبتا مفصلی از زوایای مختلف توسط رفقای شرکت کننده در جلسه صورت گرفت. غرض پاسخ دهی به ضرورت‌های مبارزه برای ایجاد حزب کمونیست افغانستان و نیز حل پرابلمهای مربوط به تدارک برای فعالیت نظامی مستقل، یعنی تدارک برای آغاز جنگ خلق....

- رهبری انقلاب افغانستان بمشابه، بخشی از انقلاب جهانی پرولتری فقط و فقط از عهده حزب پیشاهنگ پرولتاریا که مسلح به مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون بوده و ارتش رزمنده، خود را برای به پیروزی رساندن جنگ خلق ما در اختیار داشته باشد، بر می آید. اولین وظیفه عاجل و اساسی که اکنون در مقابل کمونیستهای کشور قرار دارد عبارت است از تامین وحدت در میانشان براساس يك مشی درست و اصولی مبتنی برمارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون، بخاطر تشکیل حزب کمونیست افغانستان حزب رهبری کننده جنگ خلق ما.

....جلسه،تشکیل کمیته، انسجام و وحدت هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان و کمیته، تبلیغ و ترویج مارکسیسم -

جنبه های مختلف این ساخت و بافت و دادو گرفت سیاسی امپریالیستی بیشتر رسوا می گردد بهمان اندازه تضاد عمده فعلی یعنی تضاد میان خلقهای تحت ستم و امپریالیستها را کیفیتا بیشتر از پیش تشدید نموده و روند انقلاب جهانی را متمرکزتر می سازد. با توجه به مسائل مطرح شده بالا، جلسه با اطمینان ابراز می دارد که افسونهای بنمایش گذاشته شده امپریالیستی، قادر به تحلیل بردن روند انقلاب جهانی نبوده و این روند همچنان به طرف اعتلا حرکت خواهد کرد.

- ضرباتی که سوسیال امپریالیستها و رژیم مزدورشان در کابل از سوی مقاومت مردم افغانستان متحمل گردیده اند، عامل عمده، تلاشهای امپریالیستی و ارتجاعی فعلی آنها در افغانستان محسوب می گردد. آنها که نتوانستند از طریق لشکرکشی امپریالیستی و براه انداختن قتل و کشتار و ویرانگری وحشیانه، مقاومت مردم ما را سرکوب نمایند؟ اکنون درصددند که از طریق سازش و مصالحه با امپریالیسم غرب و وابستگان منطقوی و افغانی شان، تسلط خود را بر افغانستان همچنان پابرجا نگه دارند. جلسه تاکید می نماید که هرقدر جریان این مصالحه و سازش امپریالیستی و ارتجاعی افشستر گردد بهمان اندازه می توان به طرف مبارزه آزادیبخش انقلابی ضد سوسیال امپریالیستی و ارتجاعی سوق داده و باعث ضریب خوردن بیشتر سوسیال امپریالیسم شوروی و مزدورانش و امپریالیسم غرب و وابستگانش در افغانستان گردد و در نتیجه می تواند زمینه برای پیشبرد مبارزه انقلابی کمونیستها و

متن زیر گزیده ای از قطعنامه جلسه عمومی سوم هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان است که در شماره ۱۸ نشریه «ندای انقلاب» (ارگان مرکزی هسته) درج گشته است.

موقعیت کنونی از لحاظ اوضاع منطقه و افغانستان برای مبارزات خلق ما و نیز برای کمونیستها و جنبش کمونیستی کشور موقعیت حساسی است، موقعیتی که از يك جانب می تواند خطر باشد و از جانب دیگر می تواند زمینه ساز فرصتهای مساعدی برای پیشبرد مبارزات انقلابی محسوب گردد....

-تضاد میان خلقهای تحت ستم و امپریالیستها، تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی و تضاد میان نیروهای مختلف امپریالیستی، فعلا بشکل تضاد میان بلوکهای امپریالیستی آمریکا و شوروی، که همگی ریشه در اساس سرمایه داری امپریالیستی جهانی دارند، سه تضاد اصلی جهان کنونی را تشکیل می دهند. از میان این سه تضاد اصلی، تضاد میان خلقهای تحت ستم و امپریالیستها تضاد عمده فعلی محسوب می گردد. جلسه با تائید موضوعات فوق ابراز یقین نمود که جریان تجاوزکارانه و امپریالیستی ساخت و بافت و داد گرفت سیاسی که از مدتی به این طرف میان بلوکهای امپریالیستی شوروی و آمریکا آغاز گردیده است، نه تنها قادر به از میان بردن تضاد میان امپریالیستها بعنوان یکی از تضادهای اصلی جهانی نمی باشد، بلکه تدارکی برای تشدید جدی تر این تضاد در آینده، شاید نه چندان دور محسوب می گردد. از آن مهمتر هرقدر

جلسه مهمی برگزار کردند

جلسه عمومی کمونستهای افغانستان

تا با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در ارتباط و پیوند قرار بگیرد و این خواستش را در اعلامیه منتشره جلسه موسس خود درج نمود.

با در نظر داشت موفقیت کمیته مرکزی منتخب جلسه عمومی دوم در مورد تامین ارتباط هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان با کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و با ملاحظه، توجه رفیقانه ای که از سوی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در مورد جنبش کمونیستی افغانستان ابراز می گردد، جلسه عمومی سوم فیصله بعمل آورد که براساس پاسخگویی به ضرورتهای جنبش کمونیستی افغانستان و جنبش کمونیستی بین المللی سعی گردد تا کیفیت روابط ایجاد شده تا آن سطحی ارتقا پیدا نماید که ما واقعا بتوانیم مبارزاتمان را بمثابة بخش جدایی ناپذیری از جنبش بین المللی کمونیستی به پیش ببریم. جلسه تاکید نمود که هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان باید اجرای وظایف و مسئولیتهایی را که از این بابت می تواند برعهده اش باشد با شجاعت و جدیت متقبل گردد....

مرگ بر سوسیال امپریالیسم -
امپریالیسم و ارتجاع
زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه
مائوتسه دون

مرگ بر رویزیونیسم
یا مرگ یا پیروزی

ندانسته و نمی تواند با آنها همکاری و ارتباط داشته باشد.

جلسه مرکدا، خاطرنشان می سازد که این روابط و همکاریها نه تنها باید در تعارض یا فعالیتهای ما در کمیته انسجام و وحدت و امر استحکام و گسترش کار و پیکار هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان یعنی مبارزه در راه ایجاد حزب کمونیست افغانستان قرار نگیرد، بلکه باید مستقیم و یا غیر مستقیم بتواند در خدمت آن قرار داشته باشد. بدین جهت جداً ضروری است که فعالیت در این عرصه نه بمفهوم عدم توجه کم به امر مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی علیه مشی های انحرافی موجود در میان نیروهای منصوب به جریان شعله جاوید، بلکه بمفهوم تهاجم عملی علیه این مشی ها تلقی شده و بر شکوفایی مبارزه در راه ایجاد کمونیست افغانستان می افزاید، همچنان که باید در جهت منفرد نمودن هرچه بیشتر حاملین رویزیونیست، سائریسم، اپورتونیسم و تسلیم طلبی حرکت نماید.

- ایجاد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و انتشار بیانیه آن، توسط نمایندگان احزاب و سازمانهای شرکت کننده در کنفرانس دوم احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیستی جهان در ماه مه ۱۹۸۴ دستاورد عظیمی است که در سالهای اخیر نصیب جنبش بین المللی کمونیستی گردیده است. هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان از همان ابتدای تشکیل خود در ماه حمل ۱۳۶۵ بر اساس انترناسیونالیسم پرولتری و درک ضرورت مبارزه برای ایجاد انترناسیونال کمونیستی، در صدد برآمد

لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون را در این راستا موفقیت مهمی برای جنبش کمونیستی کشور به حساب آورده و این موضوع را که این کمیته در حال تبدیل شدن بمرکز وحدت کمونیستهای افغانستان می باشد مورد تأیید قرار داد....

- ضرورت گسترش مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی مارکسیستی - لنینیستی - مائوتسه دون اندیشه علیه مشی های رویزیونیستی، سائریستی و اپورتونیستی در میان تمامی نیروها و افراد منصوب به جریان شعله جاوید و ضرورت مبارزات مشترک علیه سوسیال امپریالیسم - امپریالیسم و ارتجاع ایجاب می نماید که باید زمینه های ایجاد همکاریهای لازم و ممکن با تمام نیروها و افراد منصوب به جنبش دمکراتیک نوین کشور جستجو گردد. جلسه ضمن تأیید این موضوع تأیید می نماید که هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان دسته ها و افراد رسوا، بدنام و مشکوکی را که حاملین و عاملین آشکار تسلیم طلبی، رویزیونیسم چینی، رویزیونیسم خوجه ای می باشند، نه تنها شامل در جنبش کمونیستی افغانستان نمی داند - بلکه آنها را دیگر منصوب به جریان شعله جاوید* (جنبش دمکراتیک نوین) نیز

* یک نشریه انقلابی که بوسیله جنبش انقلابی بنام «سازمان جوانان مترقی» که هوادار مارکسیست - لنینیست در دهه شصت بود، منتشر می شد. از آن زمان ببعد همه کسانی را که اندیشه مائوتسه دون و راه چین را قبول داشتند را «شعله ای» می خواندند.

پیام هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان به کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

نموده و حزب کمونیست افغانستان را تشکیل دهند، بلکه موجودیت همین زمینه های مساعد و شکل گیری دورنمای مساعد آینده این وظیفه مهم و اساسی را بیشتر از هر وقتی قابل دسترسی نیز میگرداند. به همین جهت است که هم اکنون کمیته انسجام و وحدت میان هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان و کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون که از مدتی قبل بخاطر تامین وحدت میان هر دو تشکل بمنابه سنک بنائی برای وحدت اصولی کلیه کمونیستهای افغانستان تشکیل گردید، نه تنها روز به روز گامهای جدیتری را بطرف تامین وحدت میان تشکیل دهندگان اولیه بر میدارد بلکه در حال تبدیل شدن بمرکز وحدت اصولی جنبش کمونیستی پراکنده کشور بوده و نیروهای تازه ای را بسوی خود جلب مینماید. حمایت جدی و آشکار جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از این حرکت آغاز شده، تلاشهای ما را از حیثیت بزرگی برخوردار میسازد و امیدواری ما را برای تشکیل هر چه اصولیتر و زودتر حزب کمونیست افغانستان، حزب رهبری کننده جنگ خلق ما، شکوفاتر میسازد.

رفقا!

ما ادای مسئولیت و اجرای وظیفه در

خروج به اصطلاح آبرومندانه قوای متجاوز را طوری تکمیل کنند که تسلط شان بر افغانستان همچنان پابرجا بماند. از جانب دیگر نیروهای ارتجاعی ایکه به امپریالیستهای غربی و وابستگانشان در منطقه مربوطند و مدعی رهبری مقاومت میباشند هم اکنون همگی کم و بیش در مسیر سازش و مصالحه با سوسیال امپریالیستهای شوروی افتاده اند. این عامل و عوامل متعدد دیگر باعث میگردد که این نیروها روز به روز عافزونتر از قبل در نزد توده های مردم رسوا شده و ماسکهای دروغین چهره هایشان از هم دریده شوند. در چنین شرایطی این امکان بیشتر میگردد که تمامی تلاشهای سوسیال امپریالیستها، امپریالیستها و مرتجعین نه در جهت دستیابی به راه حلهای امپریالیستی بلکه بطرف حدت بخشیدن تضاد خلق افغانستان با سوسیال امپریالیسم - امپریالیسم و ارتجاع سیر نموده و زمینه برای پیشبرد مبارزه انقلابی خلق ما مساعدتر گردد.

جلسه تاکید مینماید که نه تنها ضرورت استفاده انقلابی از زمینه های بالفعل و بالقوه در جهت تبدیل نمودن مقاومت موجود فعلی به مبارزه انقلابی آزادیبخش، از کمونیستهای افغانستان طلب مینماید که بر اساس خط ایدئولوژیک مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون وحدت اصولی در میانشان را تامین

رفقا،

درودهای گرم کمونیستی ما نثار شما و تمامی سازمانها و احزاب شامل در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!....

پیام شما بر ثبات عزم مان و استواری گامهایمان در پیشروی به راهی که برگزیده ایم - راه انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی و حرکت بسوی جامعه کمونیستی - افزود و این باور ما را که خود را جزء جدائی ناپذیری از جنبش بین المللی کمونیستی بدانیم بیشتر از پیش تقویت نمود.

جلسه عمومی سوم هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان موقعی دایر گردید که مبارزه انقلابی خلق ما از يك جانب در موقعیت خطیری قرار دارد و از جانب دیگر فرصتهای مناسبی برای آن مساعد میگردد.

سوسیال امپریالیسم شوروی و رژیم مزدور در کابل که پس از يك دهه قتل و کشتار مردم ما و بنمایش گذاشتن وحشیگریهای تجاوزکارانه امپریالیستی و ارتجاعی ضربات جبران ناپذیری را از سوی مقاومت مردم افغانستان متحمل گردیده اند، از مدتی به اینطرف تلاش دارند تا از طریق سازش و مصالحه با امپریالیستهای غربی و وابستگانشان در منطقه و افغانستان خود را از وضع نامناسبی که در آن قرار گرفته اند نجات دهند. آنها سخت در تلاشند تا از اینطرف

پیام کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان

رفقا،

کمیته جنبش انقلابی

نوین و پیشروی بسوی سوسیالیسم و کمونیسم.

وظیفه شما کمونیستهای افغانستان است که انقلاب افغانستان را بمشابه بخشی از انقلاب پرولتری جهانی رهبری کنید و این بزرگ تنها با داشتن يك حزب پیشاهنگ اصیل، حزبی مسلح به مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون و حزبی که نیروهای مسلح خود را در اختیار داشته باشد امکان پذیر است.

در این میان وحدت مارکسیست - لنینیستها بدور يك خط صحیح و تشکیل حزب کمونیست افغانستان وظیفه ای عاجل است و تلاش مشترک شما و رفقای کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون در این جهت، دست آورد مهمی است برای جنبش کمونیستی و انقلاب افغانستان و برای پرولتاریای انترناسیونالیست. کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به همراه تمام احزاب و گروههای متشکل در این جنبش دروهای گرم خود را نشارتان میدارد و پشتیبانی بیدریغ خود را از این تلاشها اعلام میکند. ما امیدواریم در آینده نزدیک گامهای بیشتری در جهت متحقق کردن این وظیفه مهم برداشته شود.

رفقا، درک شما از اهمیت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و احساس مسئولیت تان در قبال آن برای ما بسیار آموزنده و دلگرم کننده است.

با دروهای کمونیستی
کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

انترناسیونالیستی از این فرصت مهم استفاده کرده دروهای گرم کمونیستی خود را نشارتان میدارد و امیدوار است که جلسه عمومی سوم بتواند با موفقیت گامهای مهمی در پاسخگویی به مسائل عاجل جنبش کمونیستی و انقلاب افغانستان بردارد.

امروزه سوسیال امپریالیستهای روس و رژیم دست نشانده کابل که از مقاومت مردم افغانستان ضربات جدی خورده اند به فکر مانورهای برای تخفیف لطمات وارده افتاده اند که از آن جمله است بیرون کشیدن قوای روس. از طرف دیگر طبقات غیرانقلابی و نوکران غرب، این مدعیان رهبری جنبش مقاومت نیز بشدت بر سر انتخاب راه تضاد دارند.

درهم آمیختگی و تلاقی تضادهای مهم جهان در رزمگاه پیچیده افغانستان و وجود يك مقاومت مردمی، اهمیت برپاداشتن يك آلترناتیو اصیل پرولتری را صد چندان میکند. آنجا که ارتجاعیون رنگارنگ، سوسیال امپریالیستها و امپریالیستهای غربی، برای خفه کردن، تحلیل بردن و منحرف کردن مبارزه توده ها به انواع زور و نیرنگ توسل میجویند، تنها و تنها پرچم سرخ پرولتاریاست که میتواند مبارزه قهرمانانه توده ها را از این بن بست راه حل های امپریالیستی بدر آورده و آنان را نه برای مقاومت صرف که برای پیروزی رهبری کند - پیروزی انقلاب دمکراتیک

تمامی عرصه های مبارزاتی و منجمله در عرصه مبارزه بخاطر تشکیل حزب کمونیست افغانستان را بدون پیوند ارگانیک با جنبش کمونیستی بین المللی (جنبش انقلابی انترناسیونالیستی) نه اساساً میتوانیم در نظر داشته باشیم و نه اصولاً میتوانیم بسرانجام رسانیم. به یقین امر به ثمر رساندن مبارزه جدی آغاز شده بخاطر تشکیل حزب کمونیست افغانستان نه تنها به تلاشهای خستگی ناپذیر کمونیستهای افغانستان مربوط است بلکه در عین حال و اساساً مسئله ای است مربوط به جنبش بین المللی کمونیستی.

جلسه عمومی سوم هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان اذعان دارد که ضرورت دستیابی اصولی و هر چه سریعتر به این مهم ایجاب مینماید که ما مبارزات مان را بمشابه گردان جدائی ناپذیری از ارتش کمونیستی انقلابی متشکل در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به پیش ببریم و در این راستا اجرای وظایف و مسئولیتهای مان را با تمامی توان برعهده بگیریم.

با دروهای گرم رفیقانه
جلسه عمومی سوم هسته انقلابی
کمونیستهای افغانستان

دسامبر ۱۹۸۸

درهای زندان شکسته باد!

اطلاعیه اتحادیه کمونیستهای ایران (سرمداران)

کارزار جدید کشتار، غیر قابل انتظار نبود. توده های آگاه و انقلابیون از مدتها پیش این احتمال را میدادند که رژیم در مواجهه با بحران و مخاطراتی که حیاتش را بطور جدی تهدید نماید، به چنین جنایتی دست یازد. سرمداران جمهوری اسلامی در جریان انقلاب ۵۷ یکبار این «نمایشنامه» را دیده اند و با اصطلاح از نقاط ضعف شاه جمعبندی کرده، میکوشند از تکرارش اجتناب کنند. زهی کوردلی! آموختن حکام اسلامی از تجربه طبقات ارتجاعی، کوتاه بینی تاریخیشان را درمان نخواهد کرد. اینان بر دهانه آتشفشانی ملتهب ایستاده اند و با شلیک به اعماق میکوشند از انفجاری قریب الوقوع جلوگیری کنند. این اوج سفاهت ذاتی ارتجاع حاکم است.

کارزار کشتار زندانیان سیاسی اعلام ورشکستگی ایدئولوژیک - سیاسی رژیم است؛ اعلام آنست که سالها تلاش دیوانه وار شکنجه گران روح و جسم انقلابیون در دهلیزهای تاریک نتوانسته است عناصر آگاهی انقلاب را بزنجر کشد و خیل عظیم زندانیان مقاوم کمونیست و انقلابی را با منطق داغ و درفش به توبه وادار سازد. صدای گلوله هائی که از پس دیوارهای زندان بگوش میرسد، ضجه های رژیمی است که ناتوانی و ضعف و شکست ایدئولوژیک - سیاسی خود را اعتراف میکند. رژیم هم در کارزار ایدئولوژیک - سیاسی خود در زندان بزرگ ایران شکست خورده و هم درون شکنجه گاهها. اینک استیصال رژیم تا بدان حد رسیده که نابودی همه زندانیان سیاسی را بر «رفع» خطر ضروری تشخیص میدهد. دیگر هرگونه مخالفتی - حتی «مؤذیانہ ترین»

دردمندی که قربانیان این جنک ارتجاعی بودند، کم کم سر خود را بالا میگیرند و طریق طغیان را در مقابل خویش گشوده و ممکن میبینند. جمهوری اسلامی بار دیگر با هیولائی مواجه میشود که ۷ سال پیش او را در خاک و خون غلتانده بود و بخيال عبث خویش، فاتحه اش را خوانده بود. رژیم پیروزیهای موقت خود بر اردوی انقلاب را نقش بر آب میبیند. چه خوب گفت لنین، رهبر کبیر پرولتاریای جهان: «دشمنانی وجود دارند که ممکن است بتوان در چند نبرد شکستشان داد و برای مدتی خاموششان ساخت اما ممکن نیست بتوان نابودشان کرد. هیچک از پیروزیهای دشمن هر چقدر هم که کامل باشد، هیچک از فتوحات ضدانقلاب نمیتواند... دشمنان ملاکین و سرمایه داران را نابود کند. دشمنانی همچون طبقه کارگر و دهقانان فقیر را نمیتوان نابود نمود... و اکنون پس از شکست یورش ضدانقلاب میبینیم که توده مردم، همانها که ستمدیده ترینند، همانها که لگدمالشان کرده و در جهل نگاهشان داشته اند، همانها که به طرق گوناگون مرعوبشان ساخته اند، اینک دوباره سر بلند میکنند، برمیکیزند و مبارزه را از سر میگیرند». همه چیز برای برپائی مراسم تدفین جمهوری اسلامی فراهم میشود. دوره، دوره کار شدید و تسریع تدارکات انقلاب است. مردم با خشم و نفرتی صدچندان، بیشتر از هر زمان دیگر آماده اند تا روحیه خمود را کنار زنند و از لایبای درسهای انقلاب شکست خورده پیشین، فلسفه انقلاب را فراگیرند و به تئوریه و ابزار انقلاب مجهز شوند.

کارزار جدید کشتار زندانیان سیاسی نشانگر حال و روز تیره رژیم محتضری است که با چنک و دندان تلاش دارد عقربه تاریخ را به عقب باز گرداند تا شاید چند صباحی دیگر به زندگی کشیف خود ادامه دهد. احکام اعدام گروه گروه زندانی سیاسی صادر میشود تا شاید حکم تاریخ در مورد رژیم «لغو» گردد. اما هیئات که بتوان این حکم را باطل نمود. سلاح آخته انقلاب بناگزیر این حکم را به اجراء خواهد گذارد.

سرکوب و ترور، حبس و شکنجه و اعدام، تدبیر همیشگی حافظان نظام ستم و استثمار علیه اکثریت اهالی و بالاخص عناصر آگاه و انقلابی بوده است؛ این بخشی لاینفک از عملکرد دولت بورژوازی در هر رنگ و لباس (از عیای اسلامی گرفته تا ردای سلطنت، یا اونیفورم دمکراتیک اسلامی...) است. اما کارزار محو زندانیان سیاسی علاوه بر آنکه از این ضرورت عمومی طبقات ارتجاعی جهت حفظ سلطه بر اکثریت اهالی سرچشمه میگیرد، بیان از هم گسیختگی عظیم و بحران تشدید یافته رژیم است. صدای سهمناک انقلاب از دوردست بگوش میرسد و مردم رساتر میگردد، و حرکات عصبی و دیوانه وار جانوران اسلامی را برمی انگیزد.

این کارزار، آنهم در فاصله کوتاهی بعد از آتش بس در جنک ارتجاعی خلیج، خود نشانه ای از معضل بود و نبودی است که گریبان رژیم را در دوره کنونی گرفته است. پوسیدگی رژیم را هیچ چیز نمیتواند پنهان سازد؛ حربه ناسیونالیسم و خرافه مذهبی کارآئی خود را در تحمیق توده ها از دست داده است. توده های

آن - دیواره های این خانه کاغذی سست بنیاد را تهدیدی است.

کارزار کشتار زندانیان سیاسی، مُهر «تائیدی» است که بر طرح «عفو عمومی» جمهوری اسلامی کوبیده میشود! ظاهراً خیال دارند همه یا اکثر زندانیان سیاسی را از میان بردارند و دست آخر، با بوق و کرنا مشتی ناچیز خائن خودفروخته و تعدادی بازجو و شکنجه را از دروازه های زندان بیرون بفرستند و «آزادی کلیه مخالفان سیاسی» را اعلام دارند. اینروزها سکوت رضایت‌مندان اربابان امپریالیست جمهوری اسلامی در قبال کارزار کشتار بسیار پرمعناست. از میان برداشتن انقلابیون و مرعوب کردن توده ها لازمه طرحها و بازیهای کثیف ایندوره امپریالیستها برای روح دمیدن به کالبد در حال تلاشی رژیم ایران است. وعده های رفرم و امتیازات حقیر از هر بلندگوئی بگوش میرسد، با این هدف که خشم فزاینده توده ها سرریز نکند. اما پوزخند خشمگینانه مردم نشان میدهد که دغلکاران حاکم تا چه حد در کارزار فریب «موفق» بوده اند. نگاه مردم عاصی متوجه موج کشتار زندانیان سیاسی است، متوجه استقرار ۱۰۰ هزار مزدور مسلح جدید در خطه کردستان است. صدای بلند گلوله و چکمه جنایتکاران اسلامی، جایی برای صدای ضعیف وعده های پوچ و حقیر باقی نمیگذارد.

کارزار سبعانه رژیم نباید بی پاسخ بماند و نمانده است. هم اینکه هزاران تن از بستگان زندانیان سیاسی اعتراض جمعی خود را با تشکیل اجتماعات در برابر زندانها و دیگر اشکال مبارزاتی به پیش

میبرند. این مبارزات میباید مورد حمایت توده های آگاه و انقلابی قرار گیرد و بصبحه مبارزات پرشور سیاسی عمومی تبدیل شود؛ ستمدیدگان برای مغلوب ساختن جمهوری اسلامی در کارزار خونین کنونی میباید به حفاظت از فرزندان انقلابی خویش چون مردمك چشم در برابر تعرضات رژیم برخیزند. همانگونه که رژیم به ارزش هر کمونیست انقلابی برای پیشبرد امر انقلاب آگاه است و با تمام قوا بدنیا لشکار پرولترهای آگاه و دیگر انقلابیون است، توده های مردم نیز میباید با همان جدیت محافظت از عناصر آگاه انقلابی را وظیفه مقدس و تخطی ناپذیر خویش تلقی کنند. اما ریشه چنین جنایاتی را انقلاب خواهد خشکاند. رژیم گروه گروه یاران و رهبران انقلابی کارگران و دهقانان را به جوخه اعدام میسپارد، در مقابل این جنایات میباید صدها تن بپاخیزند و سنگرهای انقلاب را پُر کنند. این پیام کمونیستهای انقلابی به توده های پیشرو و تشنه انقلاب است: میباید از خصوصیات، قابلیت‌ها و خط سیاسی - ایدئولوژیک رهبران جانباخته کمونیست آموخت تا بتوان راهشان را با شایستگی ادامه داد؛ میباید با همان جسارت و جرأتی که آنان در صحنه نبرد طبقاتی درون شکنجه گاهها و در برابر جوخه اعدام یا چوچه دار از خود نشان دادند، در پیشاپیش صفوف انقلاب قرار گرفت و مارش ظفرنمون ارتش سرخ کارگران و دهقانان را برای تحقق آرمانهای رهائیبخش بشریت ستمدیده با قدرت آغاز نمود. جوانان آمل باید از رهبران کمونیستی چون منصور قماش، از

جنگجویان دلیری چون امید قماش، منیر نورمحمدی، فرشته ازلی، رحمت الله چمن سرا... الهام بگیرند؛ صدها پرولتر و دهقان - از مهاباد تا سندج و کرمانشان باید پرچم ناصر قاضی زاده (کاک آزاد)، قادر انباری، جمشید پرند، کاظم، سوسن و اصغر و حسن امیری، شکرالله احمدی و... را بر دوش کشند؛ همانگونه که فرزندان رنج و کار در خطه خوزستان میباید سنگر فرح خرم نژاد، غلامعباس درخشان، محمد توکلی، نادر اسلامی، بهروز غفوری، خلیفه مردانی، محمد فرهادی و... را پُر کنند. این رفقای کمونیست جانباخته زخم عمیقی بر پیکر جمهوری اسلامی وارد آوردند؛ باید این زخم را مهلك ساخت و اینکار با اسطوره ساختن از این قهرمانان متحقق نمیشود. باید صدها و هزاران تن تحت پرچم ایده ها، آرمانها و سازمانشان متشکل شوند و به ایجاد ارتش سرخی که آنها طلایه دارش بودند، یاری رسانند. اینگونه است که کارزار نابودی زندانیان سیاسی توسط این تبهکارترین باند کشتار انقلابیون را میتوان شکست داد.

جنگ خلق پاسخ کشتار خلق!

بمثابه کمونیستهای جنگجو قدم پیش گذارده و بصفوف اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) پیوندید!

- نقل از حقیقت ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) آبان ۱۳۶۷ ■

بمصاف با قتل عام زندانیان سیاسی توسط جمهوری اسلامی ایران برخیزید!

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

پس از آتش بس در جنگ ایران و عراق، جمهوری اسلامی خونخوار برهبری خمینی کارزار فجیع کشتار بدون تبعیضی را علیه زندانیان سیاسی و فعالین سیاسی تمامی جریانات اپوزیسیون برپا انداخت. در عرض ۳ ماه، ۱۵ تا ۲۰ هزار زندانی سیاسی کشتار شدند؛ که از آن جمله اند بسیاری از اعضای و هواداران اتحادیه کمونیستهای ایران (یکی از شرکت کنندگان در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی) و دیگر نیروهای انقلابی، جوخه های تیرباران، چوبه های دار و آتش مسلسل ابزار بانجام رساندن این جنایت بود. رهبران جمهوری اسلامی در بحبوحه موج ترور اعلام کردند که بزودی در ایران هیچ زندانی سیاسی وجود نخواهد داشت.

بسیاری از کشته شدگان، ۹ - ۸ سال گذشته را در زندان بسر برده بودند. بعلاوه مقامات جمهوری اسلامی شمار کثیری از فعالین سیاسی خارج از زندان را مجدداً دستگیر کرده و بقتل رساندند. اینها هنوز تشنه خونند و اشتهایشان را پایانی نیست. توده های مردم سراسر جهان نمیتوانند این جنایت را بی پاسخ گذارند.

امپریالیستهای غربی، این مدعیان پاسداری از «حقوق بشر»، بطرز مشکوکی در قبال این خونریزی عظیم جمهوری اسلامی سکوت اختیار کردند. این وحشیگری قرون وسطائی همچنان ادامه دارد و بسختی میتوان کلامی در اینباره در مطبوعات غرب مشاهده نمود.

سکوت قهرمانان حقوق بشر گوشه ای از طرح امپریالیستهای غربی و آمریکاست؛ اینها قصد دارند بعد از قربانی کردن بهترین دختران و پسران مردم ایران - کسانی که قهرمانانه علیه شاه و خمینی جنگیده اند - جنگالهای خویش را بر پیکر ایران دوباره محکم سازند.

مبلغین گلاسوست نیز این جنایت را پنهان ساختند. بار دیگر خیانت و از پشت خنجر زدن سوسیال امپریالیستهای شوروی آشکار شد، چرا که آنها حتی علیه اعدام وسیع اعضای حزب توده و دیگر طرفداران تزارهای نوین مسکو هم از ملایمترین اعتراض پرهیز نمودند.

در چنین اوضاع تراژیکی، کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تمامی احزاب و سازمانهای شرکت کننده و طرفداران این جنبش، و نیز نیروهای انقلابی و مترقی سراسر جهان را به افشاء شدید جنایت سبعانه جمهوری اسلامی ایران و مقابله قدرتمند با آن فرامیخواند.

توده های انقلابی در ایران و سراسر جهان هرگز این جنایات را فراموش نخواهند کرد و آنرا بدون مجازات نخواهند گذاشت.

توده‌ها به سیل‌های انسان ساخته، پایان خواهند داد *

نوشته: آتاتور رحمان

در اواسط سال ۱۹۸۸، بدترین سیل تاریخ یکبار دیگر نام بنگلادش «فقیر» و «بد طالع» را در سرتیتر اخبار رسانه‌های گروهی جای داد. رسانه‌های گروهی با اندوهی ظاهری، در مورد ضایعات و تلفات ناشی از سیل عظیم، مقاله‌ها نوشتند. خبرنگاران و عکاسان با عکسها و تصاویر تلویزیونی خود از مزارع بیکران و روستاهای نابود شده و مشقت غیر قابل توصیف مردم، به شهرت رسیدند. آنها با صفایی بسیار واقعی تر، همدردی دروغین مال و مکنت داران متروپولهای غرب و سلاطین نفتی خاورمیانه را ترسیم کرده و کمکهای امدادگرانه آنان به مردم سیل زده بنگلادش را به چشم خلق الله میگردند. برنامه‌های تلویزیونی تحقیقی در مورد مشکلات ناشی از جاری شدن سیل، مانند فعالیتهای امدادگرانه و اسکان مجدد و همچنین در مورد دلایل جاری شدن خود سیل و چگونگی جلوگیری از این احتمال در آینده، مکرراً به نمایش در آمد.

نتیجه این همه، همان داستان قدیمی هزار بار گفته شده، بود: نام بنگلادش با «مصیبت» و «بدبختی» مترادف است. بنگلادش سرزمین «بلایای طبیعی» میباشد که بعلت موفقیت «خاص» جغرافیائیش محکوم است قربانی بیچاره سرکشهای طبیعت باشد. و این اوضاع اسفناک با طنز تقدیر تشدید شده است: با فساد حکام کشور، رسانه‌های گروهی غرب سعی کرده و هنوز هم سعی میکنند تا افکار عمومی جهان را متقاعد سازند که صرفاً این کمکهای امدادگرانه‌ای که از غرب ثروتمند و ساعی گسیل میشود (حتی اگر پول خرد ته جیبهایشان باشد) است که بنگلادش «فقیر» را تا کنون نجات داده و میدهد.

این تبلیغات با این ایده تکمیل میشود که گویا تنها راه فائق آمدن بر سیل‌های

دائمی بنگلادش عبارت است استقراض میلیارد‌ها دلار وام و «کمک» از رباخواران غرب، منجمه از صندوق بین المللی پول و بانک جهانی و سایر کنسرنهای «امدادگر» می باشد. و اینکه این وجوه باید برای خرید تکنولوژی پیشرفته‌ای که منتقدند برای اینکار «ضروری» است صرف شود. و مسلماً فروشنده‌اش هم همان غرب خواهد بود. در عین حال همین‌ها که خود را قیم مستمندان جهان کرده‌اند تشخیص میدهند که بنگلادش آنچنان فقیر است که توانایی بازپرداخت این وجوه عظیم را ندارد. نتیجه اینکه آنها از این بحث و ارزیابی مشعشعانه شان میگیرند اینست که مردم «فقیر، بیسواد و احمق» بنگلادش چاره‌ای جز تسلیم‌الی‌الابد به طغیانهای طبیعت نداشته و باید همانند بینوایانی که وابسته به خرده ریزهای هر از گاه سفره‌های اربابان غربی اند، گذران کنند.

سیل بیسابقه

سیل اوت - سپتامبر ۱۹۸۸ از کلیه رکوردهای سابق از نظر مقیاس، میزان ضایعات و تلفات پیشی گرفت. این سیل بیشک شدیدتر از سیل‌های سالهای ۱۹۵۴، ۱۹۷۴ و ۱۹۸۷ بود. بیشتر از دو سوم (نابر برخی منابع بیش از هشتاد درصد) از مساحت کشور که تقریباً بالغ بر یکصد هزار کیلومترمربع میشد، زیر آب رفت. حتی سرزمینهای نسبتاً مرتفع شمالی بنام «بارندرا بهومی» از دسترس سیل بدور نماندند. مناطق مرتفع شمال شرق و جنوب شرق و ارتفاعات مرکزی تنها مناطق عمده‌ای بودند که به سرنوشت مناطق سیل زده دچار نشدند.

اینبار برخلاف سایر سیل‌های سابق، داکا (پایتخت بنگلادش) از هجوم سیل بدور نماند و حتی جزء بدترین مناطق سیل زده بود. آب در بسیاری از محله‌های پایتخت به طبقه نخست رسید و حتی چندین منطقه دیپلمات نشین و اشراف نیز صدمه دیدند. از ذکر کپرنشینها و حلبی آبادهای مردم فقیر در نواحی پست در میگذریم.

برخلاف گزارشات تحریف شده و محافظه کارانه حکومت، شمار کشته شدگان به هزاران تن رسید. بسیاری غرق شدند، شمار وسیعی بویژه کودکان و سالخوردهگان از سیل زدگی مردند، و شماری هم بعلت مارگزیدگی، فقدان خوراک و آب آشامیدنی، یا نوشیدن آب مسموم و گرفتار امراض شدن بدون درمان کردن و سایر علل دیگر، از بین رفتند. میلوها خانه و سرپناه (درحقیقت غالباً کلبه‌های ساخته شده از خیزران و حصیر) دستخوش سیل شدند و یا پوشیدند و بر میلوها مسکن دیگر خسارت وارد آمد. بخش عظیمی از احشام مملکت از بین رفت (شمار واقعی آن معلوم نیست). کالا و اجناسی که از بین رفت سر به میلیارد‌ها تاکا (هر ۲۳ تاکا = ۱ دلار آمریکایی) زد؛ منجمه غلات انبار شده.

سیل، هنگام آخرین مهلت فصل نشاء کاری برنج (که مهمترین محصول کشاورزی کشور است) روی داد. سیل همچنین هزاران هزار تن محصول کنف Jute (۲) را که در آخرین مراحل درو و آماده سازی بود (پروسه‌ای که «جاگ» Jag خوانده میشود) با خود بهمراه برد. این وضعیت برای اقشار فقیرتر مردم بمعنای از دست دادن حداقل نقطه اتکاءشان بود.

سیل بمدت بیسابقه‌ای طول کشید بنحوی که میلوها دهقان بی زمین و فقیر و توده‌های زحمتکش روستایی به جهت از دست دادن ممر درآمد خود به مرز گرسنگی رانده شدند. پشته‌های زیاله و کثافات، مدفوع انسانها و حیوانات و مواد زائد کارخانجات، از ناحیه‌ای که عمدتاً در هند بوده و چندین برابر از خود پوربانبگلا (بنگلادش) بزرگتر است بهمراه سیل جاری شد. بدون داشتن تجربه عملی در این مورد نمیتوان به ابعاد گسترش امراض و بلایای ناشی از این مساله پی برد.

در حقیقت امر، طی چهار دهه اخیر بویژه از سال ۱۹۵۴ به بعد، وقوع سیل‌های

* آتاتور رحمان، یکی از هواداران «حزب پوربانبگلا شاربوهارا» (PBSP) که از احزاب تشکیل دهنده ج.ا.ا، میباشد.

سراسری تقریباً پدیده ای سالانه شده است. وارد آمدن ضایعات بر محصولات کشاورزی و تلفات بر دهقانان فقیر و لایه تحتانی قشر میانه و میانه در روستاها و رنج و فلاکت آنها نیز پدیده ای بهمین منوال است.

نقش مرتجعین

يك سلسله حوادث دیگر نیز با همین تناوب پا بپای این سیلها (و یا هر ضایعه طبیعی دیگر) اتفاق میافتند که آنها هم ظاهری «طبیعی» بخود میگیرند: کوچک جلوه دادن چهره واقعی فلاکت توده ها در پوریابنگلا توسط حکومت در قدرت و بزرگ نمایاندن توجهات ظاهر فریبانه مقامات حکومتی و عملیات امدادگرانه، که همگی به کمک کنترل و سانسور شدیدشان بر رسانه های گروهی امکانپذیر بوده است. بطور همزمان، این حکومتها چه در گذشته و چه در حال حاضر، سیل تبلیغات را در سطح بین المللی بکمک تهاجم رسانه های گروهی جهانی امپریالیستها جاری ساخته و میسازند. آنها با مبالغه در مورد ابعاد ضایعات و تلفات و مبالغه بیشتر در مورد تلاشهای باصطلاح امدادگرانه «مسیحانه» و «قهرمانانه» خود، قصد جلب همدردی و «کمک» بین المللی دول امپریالیستی و نهادهای امدادگرشان و سلاطین نفتی و غیره را دارند.

این وظیفه معمول وزرای حکومت و حتی نخست وزیر و رئیس جمهور شده است که پس از وقوع هر سیل «تورهای مسافرتی برای جمع آوری صدقه» از کشورهای امپریالیستی و امضای قراردادهای دریافت وام و گرفتن کمک براه اندازند. این سلسله کارها باعث میشود تا استقلال کشور بیش از پیش به معرض فروش نهاده شده و با هزار و یک بند به اربابان امپریالیست بخصوص امپریالستهای غربی پیوند بخورد. همچنین این نیز يك عملکرد روتین مقامات حزبی حکومت، بوروکراتهای نظامی و غیر نظامی، زمینداران و غیره شده است که بخش عظیمی از این وامها، کمکهای نقدی و پول پروژه ها را از اربابان امپریالیست گرفته اند به جیب بزنند. اگر چه رهبران بورژواکمپرادور متعلق به احزاب اپوزیسیون نیز بطور کامل از این خوان ینما بی نصیب نمی مانند، اما بخش عمده این پولها به جیب حزب در قدرت میرود. و بدین طریق است که بورژوازی کمپرادور و کسانی که در پوریابنگلا چه در گذشته و چه اکنون در قدرت بوده اند، ثروت بی

حساب و کتاب و غیرمشروعی انداخته اند. و در عین حال برای اینکه مردم فریبی کرده و جنایات خود را لاپوشانی کنند، سیل را «مشیّت الهی» که انسان از مقابله

و یا بازارهای چندین طبقه و بلوارهای فراخ، ممنوع ساخت. دولت، قوای مسلح را که با خون مردم ایجاد و تامین کرده، بجای اینکه به نجات مردم بفرستد به

«امپریالیستها کاملاً از موضع منافع طبقاتی خویش است که کمک میکنند) کمکها امدادگرانه به مردم سیل زده ارائه میدهند. ج.ب.ف. سعی آنها صرفاً بدین خاطر است که عرصه غارتگری خود را محفوظ نگاهداشته و دست نشاندگانشان را حفظ کنند. تنها بخاطر منافع طبقاتی خودشان است که سعی دارند به توده ها کمک کنند، زیرا بدون وجود این توده ها چرخ استثمارشان نمیچرخد. این امر قطعاً در جهت منافع امپریالیسم است. در واقع امر، در این میان هیچ اومانیتی مافوق منافع طبقاتی وجود ندارد این چنین چیزی اصلاً نمیتواند وجود داشته باشد. بدین جهت، ما باید بطور موثر و مداوم ماسکی که چهره جنایات ارتجاعیشان در سوءاستفاده از پریشانی توده ها در راستای مانورهای سیاسی را پوشاند، از هم بدریم. - به نقل از اطلاعیه PBSP در رابطه با وقوع سیل، سپتامبر ۱۹۸۸.

با آن عاجز است میخوانند.

درست مثل سیلهای قبل و اینبار در مقیاسی بس عظیمتر، میلیونها تن در میان سیلابها بدون آذوقه، آتش، سرپناه و مستاصلانه به انتظار مرگ نشستند. آنها با دلهایی شکسته به نظاره جان دادن کودکان و عزیزان خویش نشسته و جسد آنها را در میان سیلابهایی که اجساد بیشمار حیوانات را با خود میبرد، میسپردند. سیل زندگان انتظار تامین نوعی سرپناه موقت را داشتند. آنها چشمان نگران خود را در آسمان به هلیکوپترهایی میدوختند که رئیس جمهور، وزراء، ژنرالها، خبرنگاران خارجی و دیپلماتها را پرواز میدادند. آنها امید بیحاصل به نجات و یا حداقل نوعی کمک داشتند. حکومت ژنرال ارشاد، (يك حکومت فاشیستی نظامی در پوشش غیر نظامی) و طبقات حاکمه پوریابنگلا درون و یا برون حکومت، علیرغم برخورداری از نفرات بیشمار پلیس، ارتش قدرتمند و نیروی دریایی و هوایی، به حداقل اقدامات جهت کمک رسانی به سیل زندگان نیز مبادرت نوزیدند. آنها حتی گارد محافظت از رودخانه ها را که به جدیدترین امکانات نظیر قایقهای سریع السیر، هلیکوپتر، و غیره) مجهز است، بکار نگرفتند. استفاده مردم از ساختمانهای دولتی بعنوان سرپناه موقت و اضطراری ممنوع اعلام شد.

دولت حتی در داکا (پایتخت بنگلادش) که یکی از پرجمعیت ترین شهرهای جهان و یکی از آسیب دیده ترین نقاط سیل زده کشور بود، توده ها را از پناه بردن به ساختمانهای متعدد دولتی، منجمله ساختمان پارلمان دولت که مردم آنرا «مقبره دمکراسی» میخوانند و چمن گسترده و زیبایش که از خارج وارد شده،

محافظت از سنگها و ساختمانهای بیجان که نشانه های قدرتش هستند گمارد و مردم را از استفاده از مکانهای خودشان برای نجات جانیشان منع ساخت!

آنچه دولت در پایتخت انجام داد نمونه ای از عملکرد طبقات حاکمه در شهرهای کوچک و در مناطق روستایی بود. هیچ گزارشی در دست نیست که رهبران دولت یا احزاب اپوزیسیون در پایتخت و یا در مناطق روستایی، یا کمپرادورهای ثروتمند یا بوروکراتهای نظامی یا غیر نظامی، در خانه های گرانقیمت خود به مردم پناه داده باشند! این افراد اشک تساح میریزند (طبق سنت اسلامی و بعنوان اعتقاد به مذهب و خدا) دستمال بر سرمیگذارند، و با چهره هایی غمبار به مناطق سیل زده سفر کرده و با دست خود اسکناسهای ده تاکی و آذوقه و پوشاک (که بخش اعظم آنرا قبلاً از اربابان امپریالیستشان دریافت کرده اند) بعنوان بخشی از مددکاری اجتماعی ضمن تفرج با هلیکوپتر، پخش میکنند - چه عکسهای قشنگی برای آلبومهایشان گرفته میشود!

تنها بخشی از سکنه مناطق روستایی، آنهم کسانی که عموماً با تلاش خویش به شهرها دسترسی یافتند، از امداد و سرپناه تهیه دیده شده توسط دولت و یا احزاب بورژوازی بزرگ اپوزیسیون برخوردار شدند. در شهرهای بزرگ و متوسط، اکثر تلاشهای امدادگرانه به ابتکار خود جوانان بومی و سازمانهای مددکاری اجتماعی بومی یا توسط برخی احزاب سیاسی کوچک و غیره انجام میشد. تلاشهای آنها در بسیاری از موارد توسط رژیم فاشیستی و حزب حاکم منع میشد، زیرا که باعث افشای نقش خود رژیم و بی اعتبار ساختنش میشدند. میلیونها تن در مناطق

ارائه میدهند، باز گرداندن بخشی کوچک از آنچه‌ای است که طی صدها سال از همین مردم ربوده اند. آنها با فرستادن کمکهای امدادگرانه و دادن وام و پول برای پروژه های امدادگرانه و غیره به مردم گرفتار چنگ مشقت به نوع دوستی تظاهر میکنند. در حقیقت، آنها از این وسایل برای گرفتار ساختن بیش از پیش کشور در چنگ نابرابری و ستم استفاده میکنند. آیا کسی باور میکند که امپریالیستها بر این مسئله که بخش اعظم «کمک» هایشان مستقیماً به جیب نوکرانشان میرود، واقف نیستند؟ به علت افشاگریهای گسترده در این مورد و به لحاظ بروز نارضایتی های روبه تزاید در میان مردم، امپریالیستها اخیراً چنین وانمود کرده اند که تازه به سوء مدیریت بر توزیع کمکهایشان «پای برده» و از دست نشاندگان «مایوس» شده اند. آنها تاکتیک جدیدی اتخاذ کرده اند: (آنها پیش شرطی برای ارائه «کمکها» یشان گذارده اند و آن اینکه بخش اعظم «کمکها» یشان توسط سازمانهای امدادگر خارجی و یا غیر حکومتی توزیع گردد.) ژنرال ارشاد، این فاشیست دست نشانده، اعلام کرده که کلیه محدودیتها (منجمله ثبت و شمارش) بر سازمانهای امدادگر خارجی و غیر حکومتی را بر میدارد. بدین ترتیب، امپریالیستها سعی دارند تا يك ساختار قدرت اکثریت‌پس و قابل اعتماد که مستقیماً به خودشان پاسخگو باشد را به کمک میلیونها دلار پولی که از طریق سازمانهای امدادگر خارجی تزریق میشود، به وجود آورند. آنها امیدوارند که این ساختار بیش از سیاستمداران و بوروکراتهای فاسد، دست نشاند و افشاء شده شان مورد قبول توده ها قرارگیرد. سیل و ضایعاتش بر قدرت این ساختار نوین می افزاید.

در سال ۱۹۸۸ حتی پیش از اینکه سیلاب فرونشیند، ژنرال ارشاد به پایتختهای کشورهای امپریالیستی شتافت با به جمع آوری صدقه و گرفتن راه حلهای معجزه گرانه از اربابانش بپردازد. گزارش شده که وی قراردادهایی (که هنوز علنی نشده اند) جهت فروختن استقلال کشور به امپریالیستها (یعنی استقراض با بهره و شرایط نابرابر) در ازای برخی پروژه های مهار سیل که موجودیتشان صرفاً در حد حرف باقی ماند، امضاء کرد. دیری نپایید که امپریالیستهای آمریکایی بر تلاشهای خود جهت ایجاد سلطه بر کشور تحت عنوان کمک به مردم، افزودند. چند ماه پس

زیاتمند نمیشوند، حتی اگر در اول کار زبان هم ببینند، در موقعیتی هستند که جبران کرده و حتی در دراز مدت باسوء استفاده از پول امداد و وجوه مخصوص اسکان مجدد، با بالا بردن قیمتها، بازار سیاه، امضای قراردادهای باز سازی و هزار و يك راه دیگر سود ببرند. موقعیت استیصال دهقانان فقیر، بخش تحتانی قشر دهقانان میانه حال و حتی خود دهقانان میانه حال، فرصتی طلایی برای فئودالها و مزرعه داران ثروتمند است تا در ازای پرداخت وامهای ناچیز و بالا بردن نرخ ربح تاسطوح باور نکردنی، دهقانان را وادار سازند به پای امضای قراردادهای سقید (که بعداً خود زمین دار آنها پر میکنند) بروند. در سالهای اخیر، حتی بورژوازی کمپرادور و بوروکراتهای شهری نیز از طریق بستگان و وابستگانشان وارد اینگونه شیوه های زمین خواری در مناطق روستایی شده اند.

بدین ترتیب، در حالیکه سیل (وسایر بلایای طبیعی) برای اکثریت مردم کابوس است، برای طبقات حاکمه لطف (آیزد متعال) است که به آنها کمک میکند تا بر سودبری خود بیافزایند. شاید بهمین دلیل است که آنها خود معتقدند و تلاش دارند تا توده ها را نیز متقاعد سازند که سیل يك پدیده «طبیعی» و «مشیت الهی» میباشد! اینست دلیل اصلی اینکه آنها بطور جدی و صمیمانه تدابیر لازم جهت کاستن از مشقت توده ها طی وقوع سیل و سایر ضایعات طبیعی و پیامدهای آنها اتخاذ نمیکند، ضرورتش را احساس نمیکند و نباید بکنند. برنامه ریزی همه جانبه برای کنترل سیل که جای خود دارد!

سیل و امپریالیسم
امپریالیستها، بویژه امپریالیستهای

روستایی به نواحی که از آب بیرون مانده بود پناه میبردند. با توجه به قلت ساختمان در این مناطق، این مردم در فضای باز و در معرض بوران و توفان قرار داشتند. افراد بیشماري بر تخته پاره ها و درختان غوطه ور در سیلاب پناه برده بودند و بسیاری دیگر با مارهای سمی که آنها هم از دست سیلاب فرار کرده بودند بروی درختان بر پا ایستاده هم آشیان شدند. قایقهای خوب و خانه های محکمتر و مرتفعتر فئودالها، دهقانان مرفه و برخی دهقانان میانه حال، آنها را قادر ساخت تا جان و مال خود را نجات دهند.

اما بسیاری از مردم هرچه که داشتند از دست دادند - چه به دست سیل غارتگر و چه بعداً توسط دزدانی که بلااستثناء تحت سرپرستی نیروهای زورمندتر وابسته به فدرتمندان قرار دارند. غالباً زنان و همسران جوان مورد اهانت دزدان، پولداران که به آنها پناه میدادند و چاقویشان محله که «باجگیر» و «رهبران طبیعی» این جامعه طبقاتی خوانده میشوند، قرار میگرفتند. طبقه حاکمه بدین ترتیب و به انحاء دیگر بر مشقت زایدالوصف توده ها، ناشی از این به اصطلاح ضایعه طبیعی، میافزود.

طی دوره جاری شدن سیلها و سایر ضایعات طبیعی از این قبیل، نظام اجتماعی کهنه و فرسوده نومستعمره - نیمه فئودالی نه تنها بر ستم موجود می افزاید بلکه بار سنگین تری بر دوش توده ها میاندازد. و در چنین جامعه ای، سیل و ضایعات طبیعی همه طبقات جامعه را به یکسان آزار نمیدهد، کارگران، دهقانان بی زمین و فقیر، دهقانان میانه حال، زحمتکشان روزمزد و سایر توده های زحمتکش، مستخدمین کم مزد و بخشی از

هنگامیکه توده های وسیع به سختی رنج میبرند و بامرگ رویارویند، این وظیفه حزب است که برای رها ساختن آنها از چنگ رنج و درد و جمع آوری حداکثر کمکهای مادی ممکن رهبریشان نماید مابا قاطعیت بسیار با سیاست و شیوه (ارتجاعی و امپریالیستی بسته تبدیل توده های سیلزده به گدایان منفعل و منتظر در یافت کمک مخالفت میکنیم. بلکه به حرکت در آوردن خود توده های سیلزده در عملیات نجات و امدادگری یکی از مهمترین وظایف ماست..»

بنقل از اطلاعیه PBSP در رابطه با وقوع سیل، سپتامبر ۱۹۸۸.

غربی بسرکردگی امپریالیسم آمریکا، و توسعه طلبان هند، نیز اوضاع ناشی از بروز سیل یا ضایعه طبیعی را به سایر ابزار وارد آوردن فشار بر بنگلادش، ابقاء موقعیت وابستگی و گسترده ساختن چشم انداز سلطه و استثمارشان، اضافه میکنند. آنچه که آنها تحت عنوان کمک

طبقه متوسط شهری، همگی قربانیان واقعی ضایعات طبیعی و بویژه عواقب آنها، میباشد. قدرتمندان و طبقات حاکمه، به عبارت کلی یعنی بورژوازی، فئودالها، باج بگیران، مزرعه داران ثروتمند، بوروکراتهای نظامی و غیر نظامی و سیاستمداران در قدرت، زیاد از سیل

از سیل، کنگره آمریکا لایحه ای را بتصویب رساند که کمک به مردم «زجر کشیده» پورباینگلا در شرایط وقوع سیل، توفان، بالا آمدن امواج دریا و یا سایر ضایعات طبیعی را «مسئولیت آمریکا طبق قانون اساسی» نمود! عجیباً اینها چه دوستان خوبی هستند که پیش از اینکه از بین بردن دلایل واقعی (استثمار راسیستی!) برای فقر، بیکاری، تبعیض، رنج و درد بیش از بیست میلیون مردم سیاهپوست (تقریباً ده درصد جمعیت) کشور خود را يك «مسئولیت طبق قانون اساسی» بکنند، دلشان به حال ما سوخته است!

رؤیهای اسلامی وابسته به غرب در خاورمیانه که مملو از دلارهای نفتی میباشند، نیز از این فرصت برای هند که از پشتوانه ای قوی او نظر نفوذ و عوامل در عرصه سیاستهای ارتجاعی در پورباینگلا برخوردارند، نیز چنین میکنند. بدین ترتیب، سیل پورباینگلا راحتی بیش ازپیش به عرصه ای مساعد جهت انجام مانورهای سیاسی و غارتگری امپریالیستها، سوسیال امپریالیستها و توسعه طلبان تبدیل ساخته است.

سیاست بازی بر زمینه سیل و ضایعات طبیعی

تلفات و خسارات بیسابقه سیل ۱۹۸۸ این مسئله را در کانون عرصه سیاسی قرار داده است چرا که تازه امروز محافل حاکمه چنین بدست و پا افتاده اند، در صورتیکه سیل و سایر ضایعات طبیعی تقریباً هر ساله بطور مداوم باعث دردورنج میلیونها تن و نابود ساختن هزاران تن دیگر شده است؟

يك فاکتور واضح اینست که سیل اینبار طی دو سال پی در پی (۱۹۸۷ و ۱۹۸۸)، داکا یعنی پایتخت پورباینگلا را در بر گرفته و چندین بخش محل کار سکونت نخبگان زیر سیلاب رفت. اینبار زندگی راحت خود مقامات به خاطر نه تنها کثافات و سیلابهای آلوده، بلکه به جهت هجوم مردم سیل زده زاغه نشینها و اراضی پست اطراف پایتخت، برهم خورده بود. بویژه اکنون پنهان نگاه داشتن این «توده های فقیر و کثیف» از چشم خارجیا مشکل شده بود.

مضافاً اینکه، کارخانجات و کارگاههای اطراف پایتخت زیر آب رفته و تولیدشان متوقف شده بود. نابود شدن سیستم حمل نقل در سطح سراسر کشور به شدت عرضه آذوقه بویژه سبزیجات،

گوشت و تخم مرغ را که از ضروریات سفره اغنیاء ارتش و پلیس است، مختل کرده بود. اختلال جدی در وضعیت سیستم حمل و نقل زمینی همچنین دستگاه سرکوبگرشان را تضعیف مینمود. پس اینبار آتش به انبار خود طبقه حاکمه افتاده و این ضایعه طبیعی و «مشیت الهی» خود آنها را نیز مشمول «لطف» خود ساخته بود. بعلاوه، ب.م.عباس، يك کارشناس بورژوا و مشهور مهار آب پیش بینی کرده بود که دفعه دیگر آب طبقه همکف کلیه ساختمانهای داکا را در بر خواهد گرفت. و این مساله اگر چه آنها را عیفا هشدار نداده بود، اما نگران ساخته بود.

این یکی از موازین جامعه طبقاتی است که رنج و درد توده ها هیچگاه باعث دلمشغولی طبقات حاکمه استثمارگر نیست مگر اینکه منافع خودشان مورد مخاطره واقع گردد. سیلهای ۱۹۵۴، اواخر دهه شصت و ۱۹۷۴ که داکا را در بر گرفته و یا پیامدهایشان داکا را تحت تاثیر قرار داد، از این دسته بودند. اما عرصه سیاسی در بنگلادش کنونی بسیار متفاوت از دهه های پنجاه، شصت و حتی هفتاد است. این مهمترین دلیل نگرانی طبقات حاکمه و اربابان امپریالیست آنها است. آنچه که آنها را به هراس می افکند آب نیست، بلکه مهتر از آن، تهدیدی است که به جهت خشم روز افزون توده ها در رابطه با قصور هیئت حاکمه در کنترل سیل و کاستن از رنج مردم و پتانسیلی که این امر در تقویت جنبش انقلابی دارد، با آن روبرویند.

سالهاست که توده های پورباینگلا رنج و مشقت ناشی از وقوع سیل و ضایعات طبیعی را متحمل شده اند. سالهاست که آنها مال اندوزی و غارتگری جنایتکارانه امپریالیستها و دست نشاندگان را هنگام وقوع سیل و ضایعات ضایعات شاهد بوده اند. بسیاری اوقات، تظاهر به دلسوزی، نمایشات پر سروصدای فعالیتهای امدادگرانه و گزاف گویی در مورد پروژه های مهار سیل که تنها بر روی کاغذ می ماندند، توده ها را دچار توهم ساخته و می فریفت.

اما از اوائل دهه شصت، مردم پوربا بنگلا جنبشهای توده ای قدرتمندی را برای مهار سیل، یعنی در خواستی که مرگ و زندگیشان را رقم میزد، آغاز کردند که بعداً با جنگ رهائیبخش آنها در سال ۱۹۷۱ با این امید که حاصلش يك کشور مستقل، دمکراتیک و آباد و سرزمین صلح باشد و مسئله سیل را برای همیشه حل

کند، ادغام کردند. لیکن امیدی بیحاصل بود. طبقات حاکمه نوحاسته و حکومتهایشان در بنگلادش از ۱۹۷۲ به بعد - چه طرفدار هند و شوروی و چه طرفدار غرب - ترجیح داده اند که با متهم ساختن «ارواح» پاکستانی به حل نکردن مسئله سیل و پنهان ساختن جنایات خویش در پس آن، همچنان توده ها را یفریبند.

از سوی دیگر، این سگان زنجیری جدید منافع امپریالیستی نیز همانند حکومتهای پاکستانی سابق شروع به لاف و گزاف در مورد پروژه های عظیم کاغذی برای مهار سیل کردند. و توده ها را برای يك دهه دیگر در گيجی فرو بردند. لیکن اکنون توده ها بطور عموم بواسطه تجارب عملی و تاریخی خویش دریافته اند که اینها مشتی دروغ با پشتوانه اربابان خارجی بوده است. این توده ها توانسته اند به عوامفریبیهای ارتجاعی امپریالیسم آمریکا و توسعه طلبی دولت هند و نیز دست نشاندگان بومیشان، بواسطه وقوع يك سلسله حوادث خودجوش در مناطق مختلف سیل زده در سال ۱۹۸۷ (مثل خودداری از توزیع آذوقه در شرایط گرسنگی، محاصره مقامات عالیرتبه حکومتی و ادارات مهار آب و آبیاری و امدادگری، راهپیمایی های اعتراضی در نواحی کوچک و شهرهای کوچک، محاصره ادارات محلی حکومت و غیره) پی ببرند. این فعالیتهای هزاران تن و در برخی موارد بیش از ده هزار تن را بسیج کرده و مقامات را وادار ساخت که از تعداد سدهای «مهار سیل» و جاده های غیر مهندسی و غیره بکاھد تا از سطح بالای آب طی سه چهار روز، کاسته شود. مقامات حکومتی و امدادگر و رهبران محلی حزب حاکم در برخی موارد کتک نوش جان کردند. این اعمال که بنظر نمی رسد توسط هیچ حزب اپوزیسیونی سازماندهی شده باشند، منعکس کننده آگاهی رو به رشد توده ها و انفجار اولیه خشم آنها بود. بیشك این اوضاع، نشانگر موجود بودن پتانسیلی برای دهان باز کردن طغیانی عظیم میباشد که امپریالیستها بویژه امپریالیسهای آمریکایی بخوبی بدان آگاهی دارند.

بنابراین، امپریالیسهای غربی، سوسیال امپریالیسهای شوروی، توسعه طلبان هند، و عوامل سیاسیشان در هیئت بورژوازی بزرگ - در درون و برون قدرت - کارزارهای قریب و دروغ و مانوردهی سیاسیشان حول مسئله مهار سیل و فعالیتهای امدادگرانه را، تجدید کردند.

آمریکا، خواه هوادار عربستان سعودی، خواه هوادار هندوستان، خواه شوروی و غیره، بر یک نکته اتفاق نظر دارند: حکومت «غیر دمکرات» ارشاد دلیل عمده بروز سیل و رنج مردم است. البته این بخشی از حقیقت است، اما آنها چنین می نمایند که اگر حکومتی بر سرکار بیاید که بطور «دمکراتیک» انتخاب شده باشد، آنگاه دیگر سیل و رنج ناپدید خواهند شد - البته منظور آنها از حکومت «دمکراتیک»، حکومتی است که تمام احزاب بورژوازی بزرگ، منجمله خودشان، در آن شرکت داشته باشند. مردم پوربا بنگلا حکومت تمام این احزاب را در گذشته تجربه کرده اند و البته به حکومت رسیدن هیچ کدام از این «قهرمانان دمکراسی» مانع از سیل نشده است.

حکومت فاشیستی ارشاد و بخشی از نیروهای طرفدار آمریکا، همراه با برخی از بوروکراتها و روشنفکران ارتجاعی دوشمار پیش گزارده اند: «سیاست و سیل را قاطی نکنید»، «بدور از تعصبات حزبی و ایدئولوژیک برای مهار سیل و مبارزه با رنجهای مردم اتحاد ملی بوجود آورید». طرفداران این شعارها میگویند «مردم» و «ملت» نمیتوانند منتظر احتمال پیروزی مبارزه برای دمکراسی در آینده ای دور شوند و در این مدت اقدامی جهت حل مسئله سیل صورت نگیرد. بنابراین اکنون باید اختلافات را فراموش کرد و هم اکنون متحد شده و با رژیم فاشیستی کنونی، حداقل بر سر مسئله سیل، همکاری نمود. شماری از روشنفکران خرده بورژوازی میهن پرست، صادق و حتی متمایل به چپ و برخی از همین گونه نیروهای سیاسی توسط ظاهر فریبنده این شعارها گنج شده اند.

اما، توده مردم از روی تجربه زندگانی خودشان در چهار دهه گذشته دریافته اند که این شعار پردازی بازی، مورد علاقه تبهکارانه تمام رژیمهای ارتجاعی است. اینان به نام «وحدت ملی برای مهار سیل» در واقع با مبارزه عادلانه مردم در مورد یک برنامه عمومی مهار سیل، ضدیت می کنند تا اینکه خود را در قدرت نگاه دارند. شعار «سیاست و سیل را قاطی نکنید» خود یک اهم سیاسی است برای پنهان ساختن یک حقیقت بسیار ساده اما حیاتی مبنی بر اینکه مسئله سیل بدون تصمیم گیری سیاسی، ابتکار عمل سیاسی و رهبری سیاسی هرگز حل نمی شود. به عبارت دیگر، تمام سواهای زیر،

جاری شدن سیل آماج حمله قرار میدهند و با شعارهایی نظیر «سد فراکا را خراب کنید!» توده ها را به انحراف میکشانند (منظور یک سد عظیم در هند است که اخیراً بر روی رودخانه ای که از پوربا بنگلا میگذرد بنا شده است). بدین ترتیب، آنها تلاش میکنند تا جنایات امپریالیسم امریکا و نقش دویست سال حاکمیت و غارتگری استعماری غرب را لاپوشانی کرده و در عین حال دست به تبلیغ «سختاوت» و «امدادگری های» امریکا و عواملش نظیر عربستان سعودی بزنند.

در میان برخی از عوامل هوادار آمریکا بویژه در بین بوروکراتها و تکنوکراتهایی که در پیوند تنگاتنگ با سرمایه بزرگ کمپرادور قرار دارند، تمایل وسیعی برای پیاده کردن پروژه های فوق العاده پرهزینه بکمک تکنولوژی پیشرفته غربی و پول و وام عظیم از بانک جهانی امپریالیستها، وجود دارد. این چنین پروژه هایی در این شرایط موجود، غیر واقعی و نامناسب بوده و به توده ها اتکاء ندارند. این افراد تحت نام کنترل سیل در حقیقت زنجیرهای امپریالیستها را بر دست و پای پوربا بنگلا محکمتر ساخته و تامین آتیه درخشان خود

در عین حال این دشمنان مردم تلاش دارند تا در رقابتهای بین خودشان مردم را بسوی خود جلب کنند. از این رو در جریان سیل به سرزنش یکدیگر می پردازند.

طبقات ارتجاعی و سیل

مرتجعترین نیروها (در پوربا بنگلا) عبارتند از گروه های بنیادگرای اسلامی در خط آمریکا، که پاسداران اسلام در خاورمیانه بویژه عربستان سعودی، جیب آنها را با دلارهای نفتی خود انباشته میسازد. این نیروها سعی میکنند با مطرح ساختن فرمولبندیهای قرون وسطایی نظیر «سیل نفرین خدا است» که بخاطر «گناهان توده ها» نازل شده، «سیل یک ضایعه غیر قابل دفاع و اجتناب ناپذیر است»، این «بد اقبالی» و «مصیبتی» است که باید تحمل کنیم و غیره، توده ها را شستشوی مغزی دهند. برنامه آنها برای مهار سیل عبارتست از دست به دعا برداشتن به درگاه خدا تا بتوانند او را خشنود سازند که دوباره کشور را نفرین نکند! اتفاقاً «بد اقبالی» پوربا بنگلا اینست که چنین نیروهای واپسگرا و ارتجاعی خادم امپریالیسم هنوز هم در اواخر قرن بیستم موجودند!

«ما برای عملیات امدادگرانه کاملاً بر توده ها اتکا میکنیم. ما باید آگاهانه شیوه های فعالیتی در مبارزه علیه ایدئولوژی پوشالی وابسته ساختن ملت و توده ها به دشمنان مردم در داخل کشور و یا به امپریالیستها در خارج از آن، انکشاف دهیم. «ما هرگز نمیتوانیم بخود اجازه دهیم که بعنوان کادری گروههای امدادگر امپریالیستها و دست نشاندگان کار کنیم. «ما همچنین خلیع مالکیت از دشمنانمان را در مناطق (جنگی) که این امر امکانپذیر است با فعالیتهای امدادگرانه خویش ممزوج میکنیم.» - بنقل از اطلاعاتی PBSP در رابطه با وقوع سیل، سپتامبر ۱۹۸۸.

را به قیمت سیه روزی توده ها تضمین میکنند.

نیروهای هوادار هند و شوروی، منجمله رویزیونیستها، هوادار پروپاقرص شوروی، در اینمورد با معضل شدیدی دست بگریباندند، لاپوشانی نقش جنایتکارانه توسعه طلبانه هند در افزایش ضایعات ناشی از سیل (در این رابطه جلوتر به اجمال سخن خواهیم گفت) برایشان مشکل شده است. لیکن بهر حال، آنها تحت عنوان کوبیدن وابستگی دولت به امپریالیسم آمریکا و به بازی گرفته شدن بنیادگرایان اسلامی در خط آمریکا و عربستان سعودی، از هیچگونه تلاش بیشرمانه ای جهت نجات اربابانشان دریغ ندارند.

لیکن کلیه نیروهای سیاسی اپوزیسیون متعلق به بورژوازی بزرگ، خواه هوادار

آنها همچنین تبلیغ میکنند که کشور آنقدر فقیر است که نمیتواند پروژه مهار سیل برپا سازد، و بنابراین هیچ اکثرانیوی موجود نیست مگر متکی شدن به «کمک» کشورهای ثروتمند. منظورشان هم از کشورهای ثروتمند شیوخ و پادشاهان خاورمیانه است. آنها بدین ترتیب تلاش دارند تا از طریق احساسات و اعتقادات مذهبی، توده ها را فریفته و از نظر ایدئولوژیک شستشوی مغزی دهند. آنها ایدئولوژی انقیاد و تسلیم به امپریالیسم جهت تضمین غارتگریشان را ترغیب میکنند. خود رئیس جمهور رژیم فاشیستی لیک، با عباراتی متفاوت و به شیوه ای مدرنتر نیز همین ترهات را تبلیغ میکنند.

سایر کارگزاران امپریالیسم آمریکا، توسعه طلبی هند را بعنوان تنها عامل

چین انقلابی سر بالا

منتخبی از «کارگر انقلابی»

صدها سال بود که سیل و خشکسالی، «بلایای آسمانی دوگانه» چین بشمار می رفتند. يك خشکسالی یا سیل، بطور تقریبی هر سال یکبار، بخشهای بزرگی از سرزمین این کشور را در خود فرو می برد، غلات را نابود میکرد و کشت را غیرممکن میساخت، و بدین ترتیب باعث قحطی وحشتناکی میگردد. طی یکی از این قحطی ها صدها هزار نفر جان خود را از دست دادند.

رژیم انقلابی تحت رهبری مائو و حزب کمونیست چین، پس از شکست دادن مرتجعین آمریکائی گومیندان در اکتبر ۱۹۴۹، با وضعیت بسیار مشکلی روبرو گردیدند. امپریالیسم آمریکا و متحدین مرتجعش، چین نوین را محاصره و تحریم کردند بدین امید که انقلاب را خفه کنند. سرزمین و مردم چین طی دهه های متضادی تحت تجاوز و اشغال امپریالیستهای ژاپنی و وحشیگریهای ارتش گومیندان قرار داشتند، که این خود بر ابعاد ضایعات ناشی از سیل، خشکسالی و قحطی، می افزود. مقاله ای بنام «مهار کردن رودخانه های چین» مندرجه در «خبرنامه پکن» (۱۹۷۴) یادآور میشود «هنگامیکه ۲۵ سال پیش چین نوین با بمرمه گیتی گذاشت، مرتجعین گومیندان چه میراثی از خود برجای نهاده بودند؟ از آنجا که آبراهها، آب بندها و سیل بندها سالها بود که مرمت نشده بود، دهقانان کاملاً بدست طبیعت رها شده بودند. سیل و خشکسالی وقایعی معمول بودند که یکی پس از دیگری و یا در مصاف با یکدیگر در ابعادی هولناک رخ داده و میلیونها قربانی و دهها میلیون بی خانمان برجای می نهادند. با توجه به چنین اوضاعی که چین کهن با آن دست بگریبان بود، مطمئناً پیشگویان امپریالیسم شادمانه سقوط چین نوین را بدامان ضایعات فوق الذکر که همه حکومتهای سابق قاصر از چاره جویی بودند را، محتمل می شمردند.»

برای رژیم انقلابی که در اوان طفولیت خویش بسر میبرد، وظیفه رام کردن رودخانه های بزرگ - یان تسه زرد) هوآبی

رهبری مائوتسه دون، از تکوین يك جهتگیری سیاسی برای ارائه يك راه حل انقلابی در مورد ضایعات طبیعی عاجز بودند. در عوض، رهبری رویزیونیستی، در مقابل رنج توده ها با تمایلات اومانیستی صادقانه اما خرده بورژوایی پاسخ گفت و فعالیت حزب پیشاهنگ را به فعالیت در پشت جبهه موسسات بورژوا امپریالیستی نظیر صلیب سرخ، بنیاد فورد و غیره، تنزل داده و نقش واقعی خودش را فراموش کرد و نقش فعالین خدمات اجتماعی امپریالیستها و مرتجعین را بجای آن نشاند. و بدین ترتیب عرصه سیاسی را تقریباً بطور کامل به مرتجعین واگذارد.

آنها نتوانستند راههایی برای پیوند زدن جنبشهای توده ای حول این مسائل با مبارزه گسترده تر برای تحول اجتماعی و انقلاب بیابند - و در حقیقت از توسعه چنین مبارزه ای عاجز ماندند. بلکه بالعکس، آنها جنبش توده ای را به جنبش رفرمیستی بر سر مسائل خاص - درخواستهای نظیر امدادگری، سدسازی، سیل بند، لارویی، طرحهای آبرسانی محلی، عفو مالیاتی، وامهای کشاورزی، برنامه های واکسیناسیون علیه امراض واگیردار، «آذوقه برای قحطی زدگان» و غیره و بعضی مواقع هم، کنترل سیل بطور عام - تنزل دادند. همه این فعالیتهای ممزوج ساختن آنها با فعالیتهای افشاگرانه از طبقات ارتجاعی و امپریالیسم در جهت دستیابی به هدف اساسی - انقلاب - صورت میپذیرفت. حزب رویزیونیست هوادار شوروی (CPB) - حزب کمونیست پوریابینگلا) و سایر احزاب هوادار شوروی و چین، و احزاب و گروههای رویزیونیستی بینابینی کماکان همین خط انحرافی و در جوهر خود فریبکارانه و ضد مردمی را در رابطه با مسئله سیل و مشقت توده ها دنبال میکنند، که در واقع امر در خدمت امپریالیستها و طبقات ارتجاعی میباشد.

متعاقب گسست از رویزیونیسم مدرن شوروی در اواسط دهه شصت، بخشی از جنبش کمونیستی که اگر چه رگه های قدرتمندی از خط مشی و سنت رویزیونیستی را باخود حمل میکرد، اما در آنزمان بعنوان جریان چپ رادیکال و هوادار مائو شناخته میشد، دچار گرایش معکوس گردید. استدلال آنها مبنی بر اینکه تنها انقلاب میتواند و باید این بقیه در صفحه ۲۷

سیاسی بوده و توده های مردم حق دارند و لازم است که در مورد آنها تصمیم گیری کنند: آیا به مسئله سیل که برای توده های مردم مسئله مرگ و زندگی است، به روش اتکاء به خود برخورد خواهد شد یا از طریق اتکاء به «امداد» امپریالیستها و به رهن گذاردن استقلال کشور؟ از طریق بسیج توده های مردم و ترکیب دانش و خلاقیت آنان با تکنولوژی موجود سازگار با شرایط یا از طریق حکم های بوروکراتیک ژنرالها، بوروکراتها و سیاستمداران دلال با اتکاء بر تکنولوژی گران وارداتی، و بالاخره اینکه آیا پروژه های گوناگون مهار سیل واقعاً به نفع توده ها خواهد بود یا اینکه ابزاری در جهت چاق و چله تر کردن آنانی که در قدرتند؟ بنابراین شعار «سیاست را باسیل قاطی نکنید» فراخوانی مستبدانه از سوی رژیم و محافل ارتجاعی است و معنایش این است که تنها آنها حق دارند در سیاست این مسئله مرگ و زندگی توده ها دخالت کنند و هرگونه تلاش توده ها در تعیین سرنوشت خود بشدت سرکوب خواهد شد.

سیل و نیروهای انقلابی

مسئله سیل و دیگر بلایای طبیعی که گریبانگیر بنگلادش است بطور قطع مسائلی سیاسی اند. این مسئله نه تنها با واقعیات ثابت شده است بلکه بطور عاجل طلب میشود که انقلابیون و توده های مردم مسئله سیل را بصورت مسئله ای سیاسی مطرح کرده و برخوردی انقلابی بدان در پیش بگیرند.

امپریالیستها و عوامل فئودال و بورژواکمپرادور آنها مدتهای طولانی از مسئله سیل و رنجهای توده ها بهره گیری های سیاسی کرده اند. اما نیروهای سیاسی چپ و میهن پرست و همچنین کمونیستهای انقلابی تا مدتهای طولانی برخوردی درست و کنکرت نسبت به این مسئله اتخاذ نکرده اند. این امر دلایل گوناگون داشت از جمله سلطه طولانی مدت رویزیونیسم و عدم تجربه و ارتباط کافی با توده ها. رهبری راست رویزیونیستی جنبش کمونیستی شبه قاره، از زمان تولدش در دهه ۱۹۲۰ و در سرتاسر دهه ۱۹۶۰ هیچ حرکتی در جهت افشاگری سیاسی لنینیستی از امپریالیستها، بورژوازی و فئودالها در مورد مشکلات سیل، خشکسالی، طغیانهای جزر و مدی، زلزله، قحطی و شیوع بیماریهای مسری و رنج و فلاکت بیحساب توده های مردم، از خود نشان نداد. آنها برخلاف انقلابیون چینی تحت

رفتن را به آب می آموزیم !

صدای حزب کمونیست انقلابی آمریکا، ۱۰ ژوئن ۱۹۸۵

(که در جلگه های مرکزی ساحلی جریان دارد) و غیره - يك جنبه حیاتی متحول ساختن چین از يك نومستعمره وابسته، به يك کشور مستقل سوسیالیستی بود. برای پایان بخشیدن به مرارت دهقانان - که اکثریت جمعیت کشور را تشکیل میدادند - مهار سیل و ایجاد سیستمهای نوین آبیاری جهت مقابله با خشکسالی و ایجاد مزارع نوین، ضروری بود. در غیر اینصورت اتحاد کارگر - دهقان منززل میشد و توانائی چین در مقابله با حملات امپریالیستها و کمک به انقلاب جهانی تضعیف میگشت.

مائو در سال ۱۹۵۱ و ۱۹۵۲ اعلام نمود که رودخانه هوآبی و رودخانه زرد (باید مهار شوند)، این فراخوان ها در بحبوحه مبارزات حاد دو خط در حزب کمونیست چین بر سر سستیگری کشور پس از آزادی و استقلال صادر شدند و در واقع خود بخشی از این مبارزات بودند. رویزیونیستهایی نظیر لیوشائوچی، تحت عنوان «همانگی» میان سرمایه داری و سوسیالیسم و «تحکیم» دموکراسی نوین، تلاش ورزیدند چین را در سراشیب مسیر تکامل سرمایه دارانه بکشانند (که در مورد چین این بطور ناگزیر بمعنای تکامل نومستعمراتی بود). این بورژوا - دموکراتها که به رهروان سرمایه داری تبدیل شده بودند، در عرصه کشاورزی تلاش کردند چوب لای چرخ تحول سوسیالیستی مالکیت بر ابزار تولید و کلیه مناسبات اجتماعی بگذارند و در آن خرابکاری کنند. آنها مدعی بودند که مکانیزاسیون و توسعه صنایع سنگین (که بنوبه خود به «کمک» و تکنولوژی خارجی نیازمند بود) مبیایست پیش از کلکتیوی کردن کشت انجام گیرد و مناسبات اجتماعی کهن طی این مدت در روستا دست نخورده باقی بماند. لیوشائوچی تا بدانجا پیش رفت که گفت استثمار يك «مزیت» است.

مبارزه دو خط برسر مسئله کنترل رودخانه های چین، شدت گرفت. بعقیده امثال لیوشائوچی انجام این چنین پروژه

های بزرگ و از نظر تکنیکی مشکل، غیرممکن بود؛ زیرا چین امکان مالی و تکنولوژی انجامش را نداشت. لیوشائوچی فروتنانه موعظه میکرد که مردم نواحی آسیب دیده از سیل و خشکسالی باید به طرحهای «همیاری» متکی باشند. يك ناظر در اواخر دهه هفتاد، هنگامیکه پروژه مهار رودخانه هوآبی کامل شده بود و رودخانه زرد نیز به مقیاس گسترده ای تحت کنترل قرار گرفته بود، گفت: «اگر توده ها به انتظار می نشستند تا ماشینها این کار ها را انجام دهند، بازهم قطعی در شمال چین پیداد میکرد.»

مائو شدیداً خط رویزیونیستی و انحلال طلبانه لیوشائوچی و دیگران را مورد انتقاد قرار داده و علیه آن مبارزه کرد و اعلام نمود: «ما اکنون باید دریابیم که بزودی موج عظیمی از تحول سوسیالیستی در روستاهای چین پدیدار خواهد گشت» و براستی که خیزشی عظیم روستاها را دربر گرفت. میلیونها دهقان که در اشکال بیسابقه کنوپراتیوی در پروژه های عظیم آبرسانی بسیج شده بودند، بخشی لاینفک از این امر بحساب می آمدند. این امر به استقرار مالکیت سوسیالیستی در کشاورزی (علاوه بر صنعت) در سال ۱۹۵۶ منجر گردید. بعلاوه این مبارزات شتاب اولیه خیزش جهش بزرگ به پیش در سال ۱۹۵۸ را فراهم نمود. از دل این کوره بود که کمونهای خلق زاده شدند. پروژه های ذخیره آب، باردیگر نقشی کلیدی در این گام عمده و نوین در تحول سوسیالیستی ایفا نمودند.

کمونهای خلق بطور خودجوش در ایالت هونان طی يك پروژه آبرسانی از سلسله جبال تای هان جهت آبیاری يك منطقه خشك جلگه ای که هشت، نه سال از دهسال را دچار خشکسالی بود، بوجود آمد. کنوپراتیوهای دهقانی اراده کردند نیروی کارشان را در مقیاسی بینظیر جهت ساختن کانال سرخ در يك مسیر ۱۵۰۰ کیلومتری در کنار رودخانه تای هان بهم

پیوند دهند. هنگام بازدید مائو از این امتزاج انجمنهای دهقانی بود که نام «کمون خلق» برای این نهاد، انتخاب گردید. مائو نوشت، «این ابداع نوین توده هاست»، مابقی کشور نیز به تبعیت از این سرمشق برخاستند. تا سال ۱۹۵۸، ۲۶ هزار کمون خلق بوجود آمده بود (که با تشکیلات و تقسیمات نوین، این تعداد به ۷۲ هزار در سال ۱۹۶۶ بالغ گشت).

یکی از شعارهایی که طی دوران جهش بزرگ به پیش توسط دهقانان رایج شد، چنین بود: «سر بالا رفتن را به آب می آموزیم!» بیشک این شعار به ایجاد راههای آبی در سلسله جبال جهت رساندن آب و زندگی به زمینها اشاره داشت. اما بطور اعم، از مبارزات عظیم توده ها جهت ایجاد تحول آگاهانه در جامعه و طبیعت پابهای ایجاد تحول در خویش نیز سخن میگفت. تحت نظم جامعه کهن، چه کسی جز جسورترین و دوراندیش ترین افراد میتوانست آموختن «سربالا رفتن به آب» را در ذهن خود مجسم کند؟

ضایعات طبیعی رودخانه ها

موارد بسیاری قابل ذکرند که پیشرفتهای شگرف مردم چین در دروه پس از رهایی و استقلال را جهت تحت کنترل در آوردن طبیعت بطور اعم و جلوگیری از «ضایعات طبیعی» رودخانه ها بطور اخص، نشان می دهند. در سال ۱۹۵۲ مردم چین يك پروژه بسیار بزرگ منحرف ساختن مسیل رودخانه چین کبانگ (شاخه زیانبار یان تسه) را به اتمام رساندند. پروژه مزبور مشتمل بر تعمیر و تحکیم آب بندهای موجود، ایجاد آب بندهای جدید بطول بیش از دویست کیلومتر تعبیه تعداد بسیار زیادی دریچه های تخلیه آب و ایجاد يك منطقه ایمنی با گنجایش ۱۷۰ هزار تن برای مواقع تخلیه اضطراری نواحی بهنگام سیل های عظیم. برای انجام این

پروژه سیصد هزار نظامی و غیرنظامی بسیج شدند، و کل پروژه ۷۵ روز بطول انجامید. این کار در تضاد بسیار با «دستاوردهای» حاکمیت ارتجاعی گومیندان قرار داشت. برای ساختن يك دريچه كوچك آبياري بروی رودخانه يان تسه در نزديکی شهر ووهان، گومیندان جهت اخذ كمك مالی دست بدامان پنج کشور مختلف شد و کار پس از سه سال به پایان رسید.

حوزه رودخانه هوآبی یکی از آن نواحی بود که هر سال دچار سيل يا خشکسالی، و یا هردو می شد. انحراف مسیر رودخانه زرد در سال ۱۹۳۸ توسط گومیندان بر ابعاد فاجعه بسیار افزود. تغییر مسیر رودخانه زرد با خود گل و لای به همراه آورد و این جلگه رودخانه هوآبی را در خود فرو برد، مزارع را پوشاند و در کف چندین رودخانه ته نشین ساخت. اینها رویهمرفته کل سیستم رودخانه هوآبی را بهم زد، و آنرا برای سيل و خشکسالی مساعدتر کرد.

فراخوان مائو مبنی بر «رودخانه هوآبی را مهار کنیم» در سال ۱۹۵۱، میلیونها دهقان را به پروژه های مختلف کنترل آب در طول رودخانه هوآبی کشاند. این بسیج گسترده، زوزه های رويزیونیستها را که از عجز دهقانان «عقب افتاده» و بدون ماشی آلات برای انجام پروژه های عظیم دم می زدند، درهم کوبید. در حقیقت، کاربرد ماشين آلات مدرن - مثل بولدوزر، گودکن، خاکبرد و کامیون - مگر برای پروژه های کلیدی مورد حمایت مادی دولت، بویژه طی سالهای آغازین نادر بود. پس از به قدرت رسیدن رويزیونیستها در شوروی بسال ۱۹۵۶ و ایجاد شکاف در روابط چین و شوروی، روسها تکنیسینهای خود را از چین بیرون کشیده، وجوه مالی و ابزار و ادوات کاری خود به چین را قطع کردند و این باعث مشکلات عدیده دیگری گردید. «رام کنندگان رودخانه ها» مجبور بودند به ابزار و ادوات ساده - مثل چکش، قلم، کلنگ، گاری دستی، ماشين آلات خانگی و مواد منفجره - اتکا کنند. مهمتر از همه، قوه ابتکار قدرتمند توده ها وجود داشت که توسط خط انقلابی مائو بکار گرفته می شد.

در اوایل دهه هفتاد، يك گزارش از «تحولات برجسته» در عرصه کار پروژه رودخانه هوآبی در مقایسه روزهای نخستین متذکر شد: لاپروپ های ساخت چین در کنار سایر ماشين آلات کار می

کنند. سطح مکانیزاسیون رشد یافته و تعداد متخصصین افزایش بسیار یافته است. آنچه که بررسی دقیقتر را ارزشمند می کند این است که تعداد متخصصین دهقان باتجربه عملی غنی، قابل توجه شده است. این نقل قول نظری اجمالی است بر رشد واقعی نیروهای مولده طی سالهای رهبری مائو (خلاف دروغ و تحریفات امپریالیستها و ایضاً رويزیونیستها)، و از همه مهتر تحولات عظیم که در زمینه روابط تولیدی که بویژه از طریق انقلاب فرهنگی درهم شکستن تفاوت میان کار بیدی و فکری و تفاوت میان شهر و روستا، تفاوت میان صنعت و کشاورزی آغاز شده بود.

تحولات حاصله در ناحیه ای از جلگه رودخانه هوآبی تفاوتهای اظهارمن الشمس در وضعیت چین نومستعمره کهن و سوسیالیستی را بطور مجمل بیان می کند. در يك شهرک با یازده هزار خانوار سیلهای سال ۱۹۳۱ باعث مرگ ناشی از گرسنگی ۲۶۰۰ دهقان و کوچ ۶۷۰۰ خانوار به سایر نواحی گردید. همین منطقه شاهد بارانهای سيل آسا تابستان ۱۹۷۴ بود - بارش بیش از سی سانتیمتر باران طی دو روز، سطح رودخانه هوآبی به بیش از شش فوت رساند. اما علیرغم این حداقل خسارت به سيل بندها و پمپ های آبیاری وازد آمد، منازل دهقانان را آب از جای نگذرد و شالیزارها همچنان سرسبز باقی ماندند.

از زمان بقدرت رسیدن رويزیونیستها در سال ۱۹۷۶ و احیای سرمایه داری در چین بسیاری از دستاوردهای چین سوسیالیستی - بویژه دستاوردهای دروان جهش بزرگ به پیش و انقلاب فرهنگی - پایمال شدند. بطور مثال، کمونهای خلق اکثراً از بین رفتند، زمینها مجدداً میان خانوارهای منفرد تقسیم شد و مناسبات استثماری و قطب بندی طبقاتی دوباره احیاء گشت.

علیرغم اینکه ممکن است تولید در برخی نواحی و طی دوره معینی رشد کند، اما دورنمای واقعی حکایت از بروز نتایج فاجعه بار احیای سرمایه داری در روستاها دارد. مثلاً بعضی شاهدان عینی متذکر شدند که فاصله میان سيل ها کوتاه شده و خسارات ناشی از آنها افزایش یافته است. شاهدان عینی این تغییرات را حداقل بخشاً با درهم شکسته شدن کشاورزی سوسیالیستی مرتبط میدانند. از آنجا که دهقانان بطور روزافزون وادار به افزایش

تولید زمین خصوصی خود و امضای قراردادهای تجاری می شدند، دلسردی زیادی نسبت به مشارکت در پروژه های کار عمومی - ذخیره آب، بهبود زمین، برنامه های جنگداری - نشان میدهند، زیرا این پروژه ها محتاج دست کشیدن از کار و منافع خصوصی و بذل فداکاری از سوی فرد برای جمع می باشد. شبح سيلها، خشکسالی ها و قحطی های پیش از ۱۹۴۹ بازهم گشت و گذار خود را آغاز کرده است.

امپریالیستها می گویند که شرایط بنگلادش ناامید کننده است، بطوریکه یکبار هنری کسینجر آنرا «نفرین شده» نامید. تحولات بینظیری که طی دوره نسبتاً کوتاه سوسیالیسم در چین اتفاق افتادند، بیشک شگرف بود، اما بهیچوجه اتفاقاتی مرموز نبودند. نیروی محرکه این تحولات عبارت بود از ابتکار و فعالیت آگاهانه توده های رها از سلطه امپریالیسم و تحت تاثیر مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون.

در پی موج کشنده سيل بنگلادش، رسانه های خبری، لاشخوران امپریالیستی بیکیاره فرود آمدند تا بر طلب رستگاری و بخشش دهقانان از درگاه الله، تمرکز کنند. همانگونه که در مقاله «رودخانه های همانگونه که در مقاله «رودخانه های چین را مهار کنیم» (خبرنامه پکن) آمده بود: «در روزهای تاریک و کهن گذشته ستم طبقاتی دست در دست خشکسالی و سيل داشت. حاکمیت سیاسی ارتجاعی و قیود ایدئولوژیک مسلط بر توده ها نه تنها آنها را از درک ضرورت شرایط عینی مقابله با سيلها عاجز می نمود، بلکه امکان رویت توانمندی ذهنی خویش در غلبه مصائب را نیز از آنها سلب می کرد. پس از هر ضایعه طبیعی، حکام ارتجاعی در چین تبلیغ ساختن سد جهت آسایش توده ها، آموزه های کنفوسیوسی و منسیوسی را نیز اشاعه می دادند و مردم را نیز وادار می ساختند برای خشنودی خدایان معبد بسازند و قربانی کنند. توفان انقلاب سوسیالیستی پس از رهایی و استقلال، غل و زنجیرهای سیاسی و اقتصادی بردست و پای مردم را درهم شکست و دامهای ایدئولوژیک را که مانع شکوفایی قوه ابتکار و خلاقیت آنها می شد، از بین برد.»

برای غلبه بر توفانها و سایر بلایای «طبیعی» و «غیرطبیعی» نیاز به انقلاب است.

پنگلادش

بقیه از صفحه ۲۴

معضلات را حل کند، اگر چه اساساً صحیح بود اما بصورت عام و تصنعی باقی ماند. آنها از افشاگری انقلابی، تحلیل انقلابی و جهتگیری مشخص انقلابی جهت یافتن يك راه حل کلی برای این مساله قاصر ماندند. آنها اگرچه با فعالیتهای رویزیونیستی - رفرمیستی راست مخالفت کرده و یا حداقل بدانها مبادرت نکردند، از قبول مسئولیت سازماندهی ابتکارات و وظایف بالفور انقلابی در زمانیکه توده ها در نهایت مشقت بودند، سرباز زدند.

در اواخر دهه شصت و اوایل دهه هفتاد جنبش انقلابی کمونیستی تحت رهبری رفیق جانباخته شیراج شیکدر و حزب پوریا بنگالا شاربوهارا، که وی بنیانگذار ی نمود، خط اساساً صحیحی را در مورد پیشبرد انقلاب و مبارزه مسلحانه انقلابی ارائه کرده و مسائلی از قبیل سیل، ضایعات طبیعی و مشقت توده ای ناشی از آنرا با جهتگیری صحیح و نسبتاً مشخص مورد خطاب قرار دادند. لیکن این نیز خیلی در سطح عام باقی ماند. PBSP از فقدان يك تحلیل مشخص و از ناروشنی بر سر مساله وظایف عاجل در رابطه با مشقت توده ها رنج میبرد. نتیجتاً نتوانست به افشاگری سیاسی شدید و عمیق دست بزند. بدین جهت، انقلابیون در شرایط رنج شدید توده ها بویژه طی جاری شدن سیلهای شدید و متعاقب آن، توفان، و قحطی ناشی از آنها در ۱۹۷۴، نتوانستند تاکتیکهای مشخصی پیش بگذارند. از اینرو، از فرصت کسب ابتکار عمل سیاسی در شرایط سیاسی بسیار مساعد محروم گشتند. این اوضاع تا همین اواخر ادامه داشت، و نتیجه آن این بود که جنبش انقلابی در سالهای متعاقب جاری شدن سیلها، وقوع توفانها، امواج سرکش آب، قحطی و غیره، بارها در موضع تدافعی متغیر قرار گرفت.

بدین ترتیب، اکنون جای خوشوقتی است که PBSP بطور آگاهانه بررسی معضل سیل و تلاشهای آگاهانه جهت در دست گرفتن ابتکار عمل در این مورد را آغاز کرده است. تحت رهبری PBSP، انقلابیون تلاش دارند يك جهتگیری صحیح برای حل انقلابی و مردمی مسئله سیل تدوین کرده، دست به افشای سیاسی امپریالیستها و طبقات حاکمه و ارتجاعی دست نشانده شان زده و یکسری وظایف مشخص را در جهت بسیج توده ها برای

تسکین رنجهایشان به اجرا بگذارند و آنان را در جنبشهای توده ای و انقلابی حول این مسائل بمثابة مکمل مبارزه مسلحانه انقلابی در روستاها - که هم اکنون با هدف مشخص گسترش جنگ خلق و انجام انقلاب دمکراتیک نوین پیش میرود - سازمان دهند.

تاریخچه سیل در پوریا بنگالا

سیل، توفانهای موسمی و سرکشی امواج دریا پدیده ای جدید در پوریا بنگالا یا منطقه بنگال بطور کلی، نیست. موجودیت این سرزمین به لحاظ جغرافیایی نتیجه پروسه مداوم رسوب گل و لای تشکیل يك دلتا در دهانه چندین رودخانه است - بویژه سه رودخانه بزرگ پادما، مگنا، راهماپوترا / جمونا. باور عامه براین است که واژه «بنگالا» (نام کشور) از تشابه میان شکل این دلتا و یکی از حروف الفبای بنگالی گرفته شده است.

در این منطقه که سیل عموماً در فصل بارانهای موسمی اتفاق میافتد، يك پدیده تقریباً منظم هر ساله است و برخی اوقات حتی چند بار در سال رخ میدهد. پروسه پیشروی خشکی در دریا در جنوب در جریان است. با توجه به شرایط کنونی، زمینی به مساحت نیمی از خود خاک کنونی کشور میتواند طی یکی دو دهه آبی سر بلند کند. بیشک سیلهای بدین پروسه کمک میکنند. مضاف بر اینکه، سیل همچنین به حاصلخیزی فوق العاده خاک پوریا بنگالا نیز بسیار کمک میکند. بطور اجمال آنکه، سیل پدیده غیر منتظره ای در پوریا بنگالا نیست - فقط سیلها سابقاً از قدرت تخریب کمتری برخوردار بودند، زیرا آب اینقدر بالا نبود و بطور نسبی سریعتر به دریا ریخته میشد.

سیل - البته تا حدود معینی - بخاطر نقشی که بعنوان يك منبع بینظیر حاصلخیزی زمین (بعلت حمل گل و لای توسط سیلاب) ایفا میکند و به جهت سهمی که در تجدید حیات زمین دارد، حتی يك ضرورت و يك نعمت محسوب شده است. سیل همچنین تا حدود معینی برای پرورش تخم ماهی (بشرطی که سیستم کشت کنونی و الگوی پرورش ماهی مدرنیزه و یا دستخوش تحول رادیکال نشود) و برای حفظ توازن محیط زیست خاص این کشور در اوضاع کنونی، ضروری است. بعلت الگوی کشت، سیستم تولید، متد پرورش تخم ماهی و غلات، سطح تکنولوژی، موقعیت حفظ و گسترش جنگلها و غیره، عدم وقوع سیل به مدت چند سال پیاپی زیانمند خواهد بود. بعبارت دیگر جاری

شدن سیل شدید و حادث نشدن سیل هر دو به اقتصاد کشور و زیست سکنه زیان وارد میکند.

توضیحی عموماً قابل قبول در مورد عدم وجود آثار باستانی در این کشور اینست که اکثر شهرهای باستانی در کنار رودخانه های بزرگ برپا میشدند و بدین جهت اکثر آنها بعلت از بین رفتن سواحل این رودخانه ها، نابود شدند. از بین رفتن سواحل رودخانه ها پدیده ای معمول در اوایل و اواخر فصل بارانهای موسمی بوده و بویژه طی و متعاقب جاری شدن سیل در ابعاد وسیع رخ میدهد. شواهد بسیاری از جمله نوشته های قدیمی علاوه بر تحقیقات جدید نشان میدهد که این پروسه همچنین تغییرات مهمی در مسیر رودخانه ها، بویژه رودخانه های بزرگ را باعث میشود. اما آنچه که طی دو قرن اخیر ثبت شده بوضوح مهمترین تحول در کل پروسه را نشان میدهد. میتوان دریافت که سیلهای متناوب و سالیانه در ابعاد سریعاً در حال افزایش از نظر مقیاس، میزان ضایعات و گستره، منجمله دوره های طولانی بر جا ماندن سیلاب، پدیده ای صرفاً مختص چند دهه اخیر میباشد.

یکی از قدیمی ترین رکوردهای سیلهای شدید - اگرچه در مقیاس بسیار کمتر نسبت به سیلهای کنونی - مربوط به دویست سال پیش، بین سالها ۱۷۶۷ و ۱۷۸۷ بود. که يك ششم از سکنه یکی از بزرگترین نواحی شمال را از بین برد. سیلهای شدید دیگری نیز در ۱۹۱۷، و ۲۶ سال بعد در ۱۹۴۳ رخ داد. بویژه از دهه پنجاه به بعد، سیلهایی که تلفات، خسارات و ضایعات بسیار به بار آوردند، تقریباً هر ساله و برخی اوقات چندین بار در سال جاری میشود. طی چهار دهه پس از ۱۹۴۳، حداقل سی سیل خانمان برانداز که حداقل دوازده تاي آنها بسیار شدید بود، در بسیاری نقاط سطح آب را چندین متر بالاتر از درجه خطرناک بالا آوردند. از آنجا که مناطق مرتفع جنگلی که از دسترس سیل بدور می مانند سکنه زیاد ندارند، در صد جمعیت سیلزده عموماً از درصد مناطق سیل زده فرونی میگيرد. طی چند دهه اخیر، حتی سیلهایی که در رده آخر سیلهای شدید جای دارند بیش از سی هزار کیلومتر مربع (یعنی حدود سی در صد مساحت کشور) را زیر سیلاب برده و سه میلیارد تا کا (يك دلار = ۳۳ تا کا) در مقیاس حداقل سالانه، خسارت وارد آورده بقیه در صفحه ۷۳

روز مه ۱۹۸۹

گرامی باد پنجمین سالگرد تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

امروز پنجمین سالگرد تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است. در چند ماه آینده، جنبش ما و احزاب و سازمانهای مختلف شرکت کننده در آن، پرولتراهاى آگاه و انقلابيون را به گرامیداشت اين سالگرد، ابراز حمايت و جمع آوري كمكهاى مالى براى اين جنبش فرامیخوانند.

در سال ۱۹۸۴، وقتیكه دومین كنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای ماركسیست - لنینیست برگزار شد، جنبش بین المللی كمونیستی در برابر دوراهی عظیمی قرار گرفته بود. دارودسته ای نوین از استثمارگران و تسلیم طلبان كه خود را در صفوف حزب كمونیست پنهان ساخته بودند، سنگر سرخ و كبیر ما یعنی چین سوسیالیستی را از درون تسخیر کرده بودند. در سراسر جهان هیاهوی امپریالیستها، رویزیونیستها و رفرمیستها بگوش میرسید كه ختم ماركسیسم انقلابی را اعلام میداشتند. آنها مدتها بود كه سراسیمه در پی انتقام شكستهای بودند كه از سوی مائوتسه دون و انقلابيون پرولتري راستین نصیبشان شده بود. بنابراین تشكيل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در برافراشتن درفش ماركس، لنین و مائوتسه دون، در شرایطی كه سائرین آن را لجن مال کرده بودند، از كمال اهمیت برخوردار بود.

جنبش بین المللی كمونیستی هنوز كاملاً بر بحرانی كه متعاقب مرگ مائوتسه دون و از دست رفتن چین سوسیالیستی ظهور یافت، فائق نیامده است. لیكن موجودیت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی خود گام بسیار مهمی در راه بازسازی وحدت كمونیستهای اصیل بوده و وجود چنین تشكیل بین المللی خود كلیدی است كه دروازه پیشروی بیشتر بسوی هدف ما یعنی ایجاد يك انترناسیونال كمونیستی طراز نوین را میگشاید.

طی پنج سال گذشته، جنبش ما پیشروی و گسترشی مداوم داشته است. جنك خلق تحت رهبری حزب كمونیست پرو كه یکی از احزاب شركت كننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است، بطور موج وار پیشروی نموده و امروز خروش مبارزه مسلحانه انقلابی كارگران و دهقانان پرو حقیقتاً در سراسر جهان طنین افكن گشته است. پرولتراهاى آگاه و تمامی مردم انقلابی میباید مراقب احتمال مداخله امپریالیستها علیه انقلاب پرو، و آماده پاسخگویی به آن، با نیردی انقلابی و توفان آسا در حمايت از جنك خلق باشند.

در زمانیکه رویزیونیستها و فرصت طلبان رنگارنگ به مبارزه انقلابی توده ها خیانت ورزیده و آرامش و سازش با سیستم موجود را موعظه میکنند، این ماركسیست - لنینیستهای راستین و بالاتر از همه، نیروهای متشكّل در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی هستند كه مبارزه مسلحانه انقلابی توده ها را برپا داشته یا به تدارك این مبارزه مشغولند - مبارزه ای كه تنها طریق ریشه كن ساختن نظم كهن و راهگشائی بر آینده كمونیستی است.

در بسیاری از کشورهای جهان، منجمله فلسطین، توده ها همچنان مبارزه قهرمانانه ای را

علیه مرتجعین به پیش میبرند. اما علیرغم قهرمانیها و فداکاریها، توده ها در فلسطین یا سایر کشورها بدون يك رهبری صحیح امکان کسب رهائی را ندارند. همانگونه که ((بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی)) خاطر نشان میسازد: «تجربه نشان داده که انقلاب پرولتری تنها توسط يك حزب پرولتری اصیل، مبتنی بر علم مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون، میتواند پیشروی کند و بانجام رسد.»

بعلاوه این فقط کمونیستهای انقلابی هستند که مبارزات و فداکاریهای امروز را با هدف ایجاد جهانی عاری از طبقات و استثمار پیوند میدهند. کمونیستهای اصیل، برخلاف رویزیونیستهای هوادار شوروی و دیگر فرصت طلبان، مبارزه توده ها را بخاطر سازش با دشمن وجه المصلحه قرار نمیدهند و در پی آنکه جانشین مقامات حاکم کنونی شده و در راس سیستم کهنه استثمار بنشینند، نیستند. امروز بسیاری از باصطلاح کمونیستها با آوای ارتجاعی کسانی که کمونیسم را رویائی پوچ میخوانند همصدا شده اند. در مقابل، احزاب و سازمانهای متشکل در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی پیگیرترین رزمندگان این زمانند؛ چرا که صحیحترین، پیگیرترین و سازش ناپذیرترین دیدگاه را از آینده بشر، و از آنچه تحقق این امر طلب میکند، در اختیار دارند.

وجود جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و ((بیانیه)) این جنبش، کمک بزرگی به انقلابیون پرولتری است که در کشورهای گوناگون با وظیفه دشوار اما عاجل حدادی يك حزب پیشاهنگ مائوئیست مبتنی بر يك خط صحیح مواجهند. امروز در تمامی قاره ها انقلابیونی وجود دارند که این وظیفه حیاتی را بدوش کشیده و از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی انتظار کمک و الهام دارند.

اما جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تنها در صورتی میتواند وظیفه کمک به ایجاد احزاب نوین مارکسیست - لنینیست را بانجام رساند که سازمانها و احزاب شرکت کننده در این جنبش، پرولترهای آگاه و دیگر توده های انقلابی سراسر جهان مشارکتی فعال داشته باشند. کمونیستهای اصیل در عرصه مالی نیز، همانند سایر عرصه ها، برخوردی کاملاً خلاف رویزیونیستها و فرصت طلبان دارند. رویزیونیستها و فرصت طلبان در حرف و در عمل اتکاء به امپریالیستها، سوسیال امپریالیستها و مرتجعین را پیشه کرده اند، حال آنکه کمونیستهای اصیل بر کارگران، دهقانان و دیگر توده های انقلابی، بمثابه منبع کمک متکی هستند. بدین علت است که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی توده های انقلابی را به کارزار گرامیداشت پنجمین سالگرد تشکیل خویش فرامیخواند تا در کلیه عرصه ها - منجمله عرصه مالی - به پیشرفتهای آتی جنبش ما یاری رسانند.

وقت آن رسیده که جهان را بزور از چنگ صاحبان امپریالیست و مرتجعش خارج سازیم. حاکمیت اینان معنایی جز ادامه فلاکت برای اکثریت عظیم مردم جهان نداشته و علیرغم صحبتهایی که از صلح و تفاهم میکنند، خطر واقعی برپائی جنگ جهانی سوم از سوی امپریالیستها کماکان وجود دارد. فقط مبارزه انقلابی خلق است که میتواند وضع موجود را تغییر داده، دروازه های آینده را بگشاید.

پنجمین سالگرد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را گرامی دارید! به ابراز حمایت و جمع آوری کمکهای مالی برای این جنبش برخیزید!

پیش بسوی انقلاب! پیش بسوی ایجاد و مستحکم ساختن احزاب مائوئیست متحد در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!

از جنك خلق در پرو حمایت کنید!

از جنك جهانی جلوگیری کنید! مبارزه جهت انقلاب در سراسر جهان را به پیش رانید!

زنجرها را بگسلیم! خشم زنان را بمثابه نیروی قدرتمندی برای انقلاب رها سازیم!

باشد تا ((الانتفاضه)) راه جنك خلق برای رهائی فلسطین را هموار سازد!

به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون!

انترناسیونال است نژاد انسانها

انترناسیونال است نژاد انسانها

بیش از صد و پنجاه سال پیش مارکس و انگلس مانیفست کمونیست که اعلان تندر آسای جنگ علیه بورژوازی بود را منتشر ساختند: «شبحی برفراز اروپا در گشت و گذار است - شبح کمونیسم». از آنزمان اخلاف انقلابی مارکس صلاى جنگ او را در هر گوشه و کنار جهان اشاعه داده و همانند نمایندگان پرولتاریای جهانی، طبقه ای که در نهایت تنها میتواند رهایی خویش را با رهایی کل بشریت بدست آورد، عمل کرده اند. از دوره مارکس به بعد نمایندگان پرولتاریای بین المللی در سطح يك انترناسیونال گرد هم آمده و نبرد خویش را در مقیاس جهانی به پیش رانند.

مارکس و انگلس تا زمان تلاشی انترناسیونال اول بعد از شکست کمون پاریس فعالیت های این تشکیلات را هدایت کردند. بعد از مرگ مارکس، انگلس در پی ریزی انترناسیونال دوم و نیز در سالهای نخستین حیات این تشکیلات نقش کلیدی ایفا نمود. لنین نخست بلشویک ها را بمثابة بخشی از انترناسیونال دوم رهبری نمود. بعدها هنگامیکه طی جنگ جهانی اول رهبران انترناسیونال دوم در کنار حکومت های امپریالیستی خودی ایستادند، لنین از هیچ کاری برای افشاء و مغلوب کردن آن تشکیلات فروگذار نکرد و بدین ترتیب به ایجاد انترناسیونال انقلابی سوم (یا انترناسیونال کمونیستی) یاری رساند. انترناسیونال سوم با انقلاب بلشویکی بظهور رسید. استالین کار لنین در انترناسیونال سوم (کمیترن) را طی دورانی ادامه داد که اتحادشوروی در پروسه ساختمان سوسیالیسم بود، جنگهای رهاییبخش ملی منجمد در چین تحت رهبری مائوتسه دون، بیاخته بودند، خطر فزاینده يك جنگ نوین جهانی مطرح گشته، حملات امپریالیستی علیه اتحادشوروی جریان داشت و فاشیسم در آلمان بقدرت رسیده بود.

جنبش بین المللی کمونیستی با کودتای رویزیونیستی ۱۹۵۶ در اتحادشوروی با ضربه ای جدی مواجه گشت و دچار تفرقه شد. مائوتسه دون گردانهای توده های چین را در این نبرد رهبری کرد. آنها پرچم سرخ را برافراشته و هرچه رفیعتتر به اهتزاز در آوردند و سپس در نبردهای عظیم دوران ساز انقلاب فرهنگی که نسل نوینی از انقلابیون را تحت هدایت مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون متولد ساخت، این پرچم را رفیعتتر از هر زمان دیگر برپا داشت.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با غرور در بیانیه خود اعلام کرده است که «امروز جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به همراه سایر نیروهای مائوئیست، میراث دار مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائو هستند و می باید مبنای خویش را استوارانه بر این ارثیه قرار دهند.» این بخش از مجله به تصویر لحظات مهمی از نبردهای بین المللی پرولتاریا می پردازد.

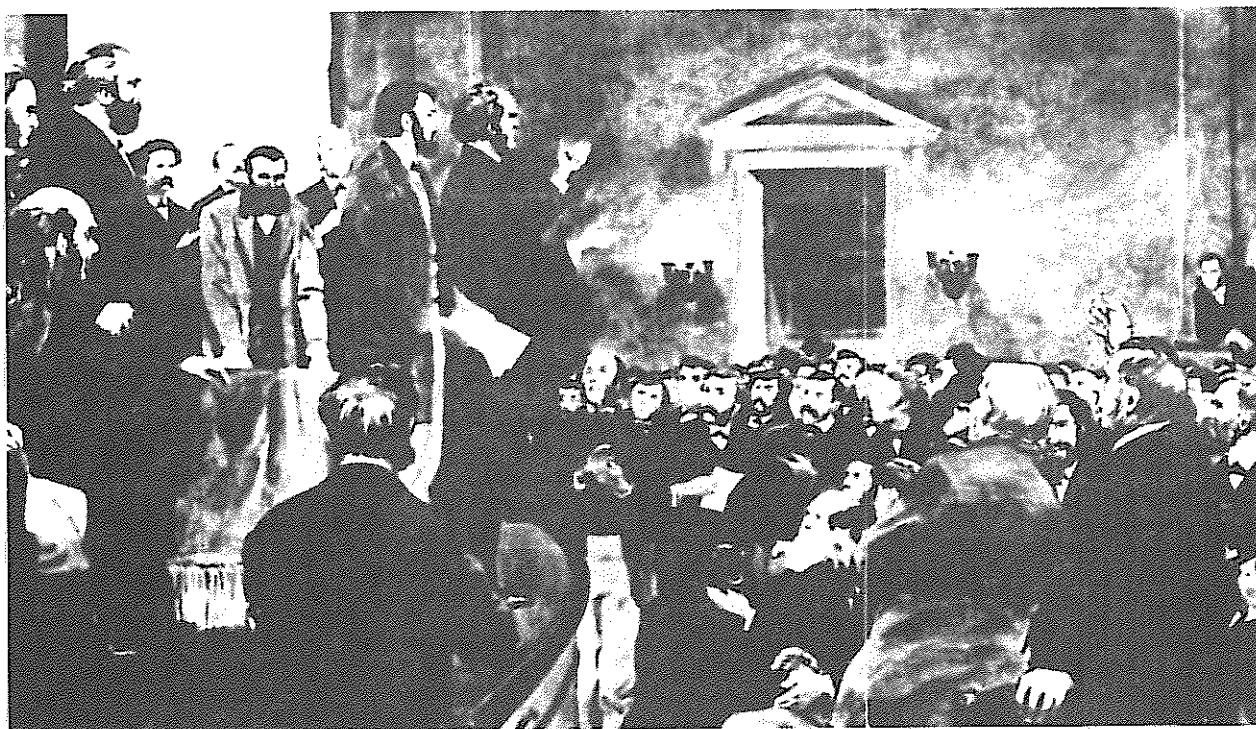


این طرح متعلق به کته کلویتس هنرمند
انقلابی آلمانی (۱۸۶۷ - ۱۹۴۵) است.

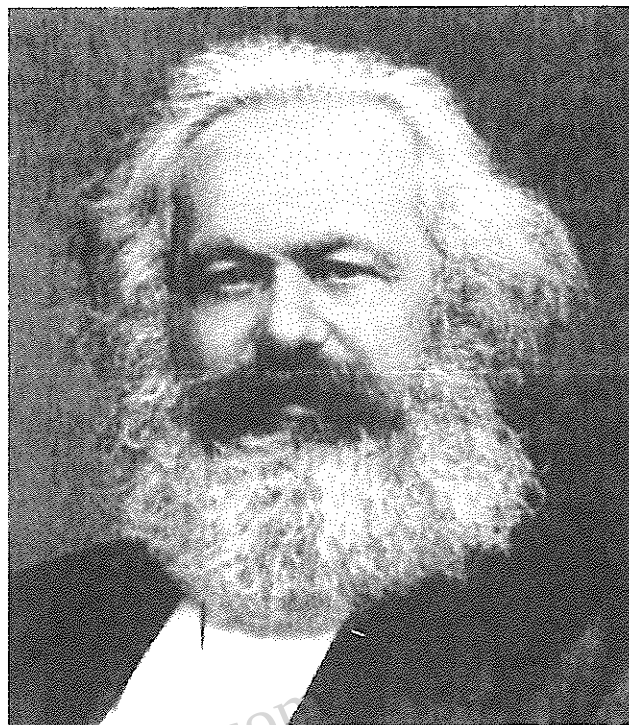


فردریش انگلس در انقلاب ۱۸۴۸ آلمان نقش رهبری را منجمله در حیطه نظامی ایفا کرد.

انجمن بین المللی کارگران، یا انترناسیونال اول سال ۱۸۶۴ در لندن پی ریزی شد و جنبش انقلابی را در سراسر اروپا، آمریکا و حتی استرالیا اشاعه داد. ایده های مارکس در تخاصم با آنارشیزم با کونین و پرودون قرار داشت و سرانجام آنارشیزم موفق به متلاشی ساختن انترناسیونال اول در ۱۸۷۲ شد. اما همانگونه که انگلس خاطرنشان ساخت «بعد از ده سال انترناسیونال تاریخ اروپا را به یک جهت - به جهت آینده - سوق داد و اینک می توان با غرور به گذشته نگریست و دستاوردهایش را مشاهده کرد.» تصویر زیر طرحی از صحنه ایجاد انترناسیونال اول است.



نسخه اول مانیفست کمونیست.



کارل مارکس بنیانگذار کمونیسم. او فعالیت بیسابقه تئوریک و رهبری عملی انترناسیونال اول را در شرایطی به پیش برد که بورژوازی در سراسر اروپا در پی شکار وی بود.

مونیستها عار دارند که مقاصد و نظریات خویش را پنهان سازند. آنها آشکارا اعلام میکنند که تنها از طریق واژگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود، از راه جبر، وصول به هدفهایشان میسر است. بگذار طبقات حاکمه در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتارها در این میان چیزی جز زنجیر خود را از دست نمیدهند. ولی جهانی را بدست خواهند آورد.

- کارل مارکس و فردریک انگلس
مانیفست کمونیست

شف طلا و نقره در آمریکا، قلع و قمع، به بردگی در آوردن مردمان بومی و مدفون ساختن آنان در معادن، آغاز استیلا بر هند شرقی و غارت آن، تبدیل قاره آفریقا به قرقگاه سوداگرانه برای شکار سیاهپوستان، همگی بشارت دهنده صبح دولت تولید سرمایه داری هستند.

- کارل مارکس کاپیتال

تا زمانی که کارگران سیاه پوست در بند باشند، کارگران سفید نمی توانند رها گردند.

- کارل مارکس، کاپیتال

بقه کارگر انگلستان، دستی برادرانه بسوی کارگران فرانسه و آلمان دراز میکند و اطمینان راسخ دارد که جنگ نفرت انگیز کنونی، هرگونه که پایان یابد، بالاخره اتحاد طبقه کارگر تمام کشورها، جنگ را از میان خواهد برد. در همان حال که فرانسه و آلمان وارد جنگ برادرکشی شده اند، کارگران این دو کشور پیامهای صلح و حسن تفاهم باهم مبادله میکنند. این واقعیت یگانه و بزرگ که در تاریخ گذشته سابقه ندارد، راه را برای آینده ای روشنتر می گشاید و ثابت میکند که بعکس جامعه کهن و بدبختی های اقتصادی و هذیان های سیاسی اش، جامعه ای نو در حال ظهور است که راه و رسم بین المللی اش صلح خواهد بود، چون عامل نظم دهنده ملی اش در همه جا یکی است: کارا پیش آهنگ این جامعه نو، اتحاد بین المللی کارگران است.

کارل مارکس، جنگ داخلی در فرانسه

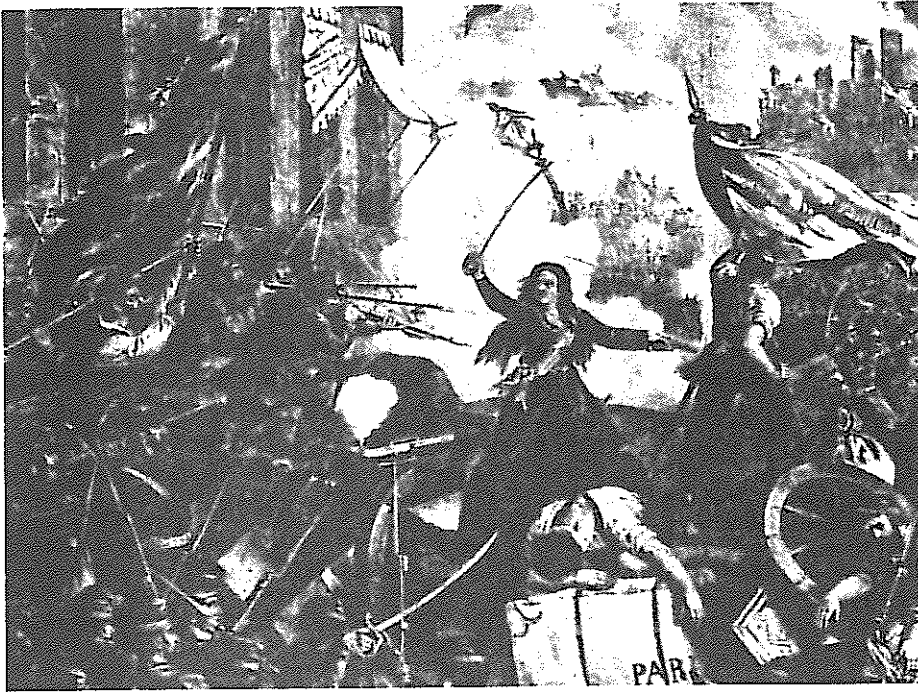
- کارل مارکس، جنگ داخلی در فرانسه

۱ به کارگران میگوییم که شما می باید از پانزده، بیست، پنجاه سال جنگ داخلی و جنگ های بین المللی عبور کنید: نه فقط بدان خاطر که شرایط موجود را تغییر دهید بلکه برای تغییر خودتان و آماده کردن خود برای اعمال قدرت سیاسی.

کارل مارکس، «اظهاراتی درباره محاکمه کمونیستها در کلن».

کموناردهای پاریس بیش از سه ماه بر سر کار بودند، آنها علیرغم این واقعیت که بورژوازی فرانسه (که در حال جنگ با آلمان بود) از کمک طغنه حاکمه آلمان برای سرکوب دشمن مشترکشان - پرولتاریای قیامگر - برخوردار شد، قهرمانانه جنگیدند.





آخرین نبرد کموناردها: زنان نقش مهمی در سازماندهی و دفاع از کمون پاریس ایفا کردند. این نخستین تجربه کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا بود. همانطور که انگلس گفت، اگر میخواهید بدانید که دیکتاتوری پرولتاریا چیست، به کمون پاریس نگاه کنید.

کمون ... حکومت کارگری بود، و بمشابه قهرمان رهائی کار بطور برجسته ای بین المللی. در مقابل ارتش پروس که دو استان فرانسه را به آلمان ملحق کرده بود، کمون، کارگران سراسر جهان را به فرانسه ملحق ساخت.

در کمون تمام خارجی ها افتخار جانبازی برای آرمانی جاودان را یافتند. بورژوازی در فاصله میان جنگی که بدلیل خیانتش در آن شکست خورد، و جنگی داخلی که بدلیل دسیسه چینی مشترکش با مهاجم خارجی دامن گرفت، وقت آن یافت که میهن پرستی خود را با سازمان دادن شکار پلیسی آلمانها در فرانسه بنمایش بگذارد. کمون يك کارگر آلمانی را وزیر کار خود کرد. تی یر، بورژوازی، امپراطوری دوم، بطور مداوم لهستان را با اعلامیه های پر سرو صدای طرفداری فریب داده و در واقعیت آنها را به روسیه فروخته و کار های پست روسیه را برایش انجام می دادند. کمون به فرزندان قهرمان لهستان افتخار داده و آنان را در راس دفاع از پاریس گمارد. و برای آنکه بطور گسترده تری آغاز عصر جدیدی از تاریخ را اعلام کند، در مقابل چشمان پروس های فاتح از یکطرف و ارتش بناپارتی تحت هدایت ژنرالهای بناپارتيست از سوی دیگر، ستون واندوم این سمبل عظیم شکوه جنگی (بورژوازی) را بزیر کشید.

- کارل مارکس، جنگ داخلی در فرانسه

((کشور ما)) - يك واژه، يك اشتباه! ((بشریت)) - يك واقعیت، يك حقیقت! ((کشور واژه ای است که نظیر بُت و خدایان توسط کشیشان و شاهان ساخته شد تا حیوانات باشعور را در محدوده های دقیقی محصور دارند، جایی که آنان را در جهت منافع اربابان، تحت نظر آنان و بنام موقعیت کثیف دست نخورده آنان در انقیاد نگهدارند.

اینکه ما برحسب اتفاق در اینجا متولد شویم یا در آنجا، ملیت ما را تغییر میدهد و از ما دوستان و دشمنان می سازد. بگذارید این بازی احمقانه را گردن نگذاریم و این مضحکه که ما را همواره در بند نگه میدارد، بدور افکنیم.

بگذارید ((کشور)) به واژه ای توخالی - به يك تقسیم بی ارزش اداری - تبدیل شود. کشور ما آنجاست که زندگی آزاد باشد و کار روبراه.

مردم، کارگران، آفتاب درحال طلوع است؛ باشد تا نابینایی مان پایان گیرد. سرنگون باد مستبدین و جلادان!

فرانسه مرده است، زنده باد بشریت!

- بقلم کمونارد ژول نوستاگ در نشریه ((انقلاب سیاسی و اجتماعی)).



انترناسیونال

اوژن پوتیه در فردای کمون پاریس و شکست خونین آن شعر انترناسیونال را سرود. همانطور که لنین خاطر نشان ساخت «کمون مغلوب شد اما انترناسیونال پوتیه، ایده های کمون را در سراسر جهان پراکنده ساخت و این ایده ها اینک زنده تر از هر زمان دیگر است.» انترناسیونال از سوی یکی از کنگره های انترناسیونال دوم بمثابة سرود پروتاریای بین المللی برگزیده شد. طی سالها ترجمه های بیشمار انترناسیونال به دهها زبان منتشر گشت. برخی از این ترجمه ها بخشی از روحیه و مضمون انقلابی اصل فرانسوی شعر را دارا نیست. در اینجا اصل شعر بزبان فرانسه و ترجمه دو بند آنرا همراه ساخته ایم.

نت سرود انترناسیونال

برخیز ای داغ لعنت خورده دنیای فقر و بندگی
جوشیده خاطر ما را برده به جنگ مرگ و زندگی
باید از ریشه براندازیم کهنه جهان جور و بند
و آنگه نوین جهانی سازیم هیچ بودگان هرچیز گردند

روز قطعی جدال است آخرین رزم ما
انترناسیونال است نژاد انسانها (۲)

بر ما نبخشد فتح و شادی خدا، نه شه، نه قهرمان
با دست خود گیریم آزادی در پیکارهای بی امان
تا ظلم را از عالم برویم نعمت خود آریم بدست
دمیم آتش را و بکویم تا وقتی که آهن گرم است

روز قطعی جدال است.....
انترناسیونال است.....

تنها ما توده جهانییم اردوی بیشمار کسار
داریم حقوق جهانیانی نه که خونخواران غدار
غرد وقتی رعد مرگ آور بر رهنان و دژخیمان
در این عالم بر ما سراسر تابد خورشید نورافشان

روز قطعی جدال است.....
انترناسیونال است.....

1. A - rise, ye pris - oners of star - va - tion! A - rise, ye wret - ched of the earth,
2. We want no con - de - scend - ing sov - ereign, To rule us from a judg - ment hall.

For jus - tice thunders con - dem - na - tion, A bet - ter world's in birth.
We work - ers ask not for their fa - vours; Let us con - sult for all.

No more trea - son's chain shall bind us, A - rise, ye slaves! no more in thrall!
To make the thief dis - gorge his booty, To free the spir - it from its cell.

The earth shall rise on new founda - tions, We have been taught, we shall be all
We must our - selves de - cide our du - ty, We must de - cide and do it well.

REFRAIN.

'Tis the fi - nal con - flict, Let each stand in his place.

The in - ter - na - tion - al Shall be the hu - man race.

'Tis the fi - nal con - flict, Let each stand in his place.

The in - ter - na - tional Par - ty Shall be the hu - man race.

C'est la lutte finale:
Groupons-nous, et demain,
L'Internationale
Sera le genre humain.

Debout! les damnés de la terre!
Debout! les forçats de la faim!
La raison tonne en son cratère,
C'est l'irruption de la fin.
Du passé faisons table rase,
Foule esclave, debout! debout!
Le monde va changer de base:
Nous ne sommes rien, soyons tout!

Il n'est pas de sauveurs suprêmes:
Ni Dieu, ni César, ni tribun,
Producteurs, sauvons-nous nous-mêmes!
Décrétons le salut commun!
Pour que le voleur rende gorge,
Pour tirer l'esprit du cachot,
Soufflons nous-mêmes notre forge,
Battons le fer quand il est chaud!

L'Etat comprime et la loi triche;
L'Impôt saigne le malheureux;
Nul devoir ne s'impose au riche;
Le droit du pauvre est un mot creux,
C'est assez languir en tutelle,
L'Egalité veut d'autres lois,
"Pas de droits sans devoirs, dit-elle,
"Egaux, pas de devoirs sans droits!"

Hideux dans leur apothéose,
Les rois de la mine et du rail
Ont-ils jamais fait autre chose
Que dévaliser le travail?
Dans les coffres-forts de la bande
Ce qu'il a créé s'est fondu.
En décrétant qu'on le lui rende
Le peuple ne veut que son dû.

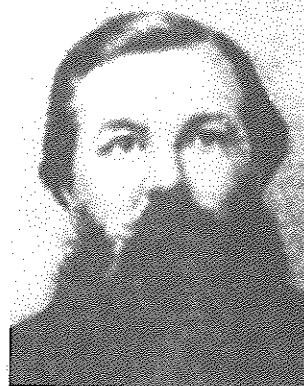
Les Rois nous soulaient de fumées,
Paix entre nous, guerre aux tyrans!
Appliquons la grève aux armées,
Crosse en l'air et rompons les rangs!
S'ils s'obstinent, ces cannibales,
A faire de nous des héros,
Ils sauront bientôt que nos balles
Sont pour nos propres généraux.

Ouvriers, paysons, nous sommes
Le grand parti des travailleurs;
La terre n'appartient qu'aux hommes,
L'oisif ira loger ailleurs.
Combien de nos chairs se repaissent!
Mais, si les corbeaux, les vautours,
Un de ces matins, disparaissent,
Le soleil brillera toujours!

C'est la lutte finale;
Groupons-nous, et demain,
L'Internationale
Sera le genre humain.

د
رست است که خود بین الملل تنها نه سال زندگی کرد ولی اینکه اتحاد جاوید
پرولتاریای همه کشورها، که شالوده آنرا این بین الملل ریخته است، هنوز باقی است و
حتی استوارتر هم شده است....

فردریک انگلس، مقدمه ای بر مانیفست کمونیست



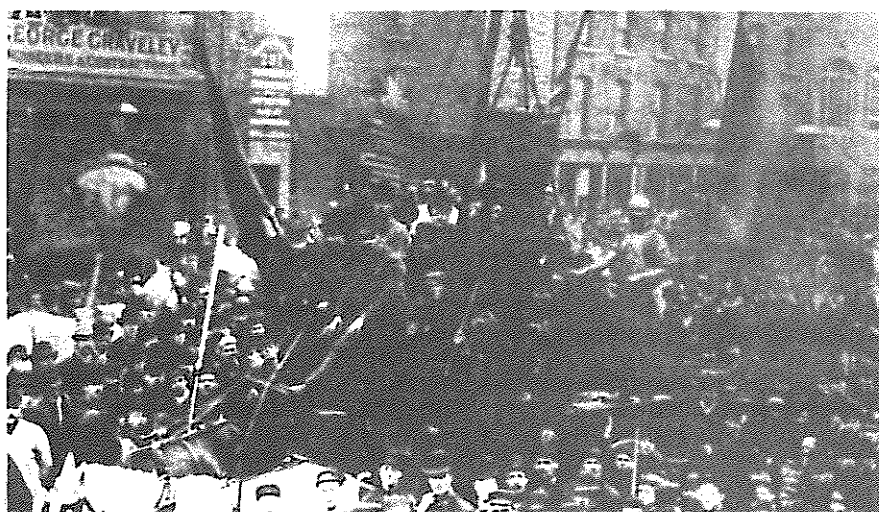
ت
ن نظریه اساسی که زیر بنای تزهای مارا تشکیل میدهد چیست؟ این نظر عبارتست
از تمایز قائل شدن میان ملل تحت ستم و ستمگر همانگونه که اکنون می بینیم،
خصلت ویژه امپریالیسم شامل آنست که تمام جهان بشمارى عظیم از ملل ستمدیده و
شمارى قليل از ملل ستمگر تقسیم شده است؛ و این شمار قليل دارنده ثروت عظیم و نیرو
های مسلح قدرتمند است.

و.ا.لنین، به کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی



فردریش انگلس، آگوست ببل، کلارا زتکین به همراه سایرین در کنگره انترناسیونال دوم، زوریخ، اوت
۱۸۹۳.

اعتصاب کارگران اسکله پسال
۱۸۸۹ در بریتانیا. انترناسیونال
دوم در جریان رشد سریع
تشکیلات پرولترها در بسیاری
کشورها بظهور رسید.





لنین در دومین کنگره انترناسیونال سوم کمونیستی.

ولی انترناسیونالیسم پرولتری خواستار آن است که اولاً مصالح مبارزه پرولتری در يك کشور تابع مصالح این مبارزه بمقیاس جهانی باشد. ثانیاً خواستار آن است که ملتی که در راه پیروزی بر بورژوازی می کوشد قادر و آماده باشد بخاطر سرنگون ساختن سرمایه بین المللی به بزرگترین فداکاریهای ملی تن در دهد.

و.ا.لنین، تزمایی برای کنگره دوم کمیترون

انترناسیونالیسم در کردار، یکی و فقط یکی است و آن هم کار بیدریغ در راه توسعه جنبش انقلابی و مبارزه انقلابی در کشور خویش و پشتیبانی (از راه تبلیغات و همدردی و کمک مادی) از این مبارزه و این خط مشی و فقط این خط مشی، بدون استثناء در تمام کشورها است.

و.ا.لنین، وظایف پرولتاریا در انقلاب ما

سوسیالیست، پرولتر انقلابی و انترناسیونالیست طور دیگری استدلال می کند: خصلت جنگ (که آیا این جنگ ارتجاعی است یا انقلابی) منوط بدان نیست که چه کسی هجوم کرده و «دشمن» در کشور چه کسی قرار دارد، بلکه منوط بدان است که چه طبقه ای اداره امور جنگ را بدست دارد و چه سیاستی بوسیله این جنگ ادامه داده می شود. اگر این جنگ يك جنگ ارتجاعی امپریالیستی است یعنی بدست دو گروه بندی جهانی بورژوازی مرتجع امپریالیست جبار غارتگر اداره می شود، آنگاه هر بورژوازی (حتی بورژوازی کشور کوچک) به شریک غارتگری تبدیل می شود، و وظیفه من، وظیفه نماینده پرولتاریای انقلابی عبارت است از آماده نمودن انقلاب جهانی پرولتری که راه نجات منحصر بفردی است از دهشت های کشتار جهانی. استدلال من نباید از نقطه نظر کشور «خود» باشد (زیرا این استدلال يك کودن بیمقدار و خرده بورژوازی ناسیونالیستی است که نمی فهمد عروسکی است در دست بورژوازی امپریالیستی)، بلکه باید از نقطه نظر شرکت من در تدارک، در تبلیغات و در نزدیک ساختن انقلاب جهانی پرولتری باشد.

و.ا.لنین، انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد

روزا لوکزامبورگ و کارل
لیبکنخت، رهبران
انترناسیونالیست قیام کارگران
آلمان در سال ۱۹۱۹ که بدست
حکومت سوسیال دمکرات آلمان
بقتل رسیدند.



پورتونیسیم یعنی قربانی کردن
منافع توده ها برای منافع موقتی يك
اقلیت فرعی از کارگران، یا
بعبارتی دیگر، یعنی اتحادی میان
يك بخش از کارگران و بورژوازی
علیه توده های پرولتاریا. جنگ،
چنین ائتلافی را بطور ویژه آشکار
و غیر قابل اجتناب کرده است.
اپورتونیسیم در طول دهها سال
توسط خصال ویژه دوره رشد
سرمایه داری، بوجود آمد و رشد
کرد - در دوره ای که زندگی
مسالمت آمیز و فرهنگی يك قشر از

کارگران ممتاز آنان را «بورژوازه» کرد، آنان را از
خرده ریزهای سفره سرمایه های ملی شان بهره مند
ساخت و آنان را از رنج، نکبت و احساسات انقلابی
توده های فقر و فلاکت زده منفرد و مجزا ساخت. جنگ
امپریالیستی تداوم مستقیم و اوج اینچنین وضعی
است، چرا که این جنگ برای حفظ امتیازات ملل
قدرتمند، برای تجدید تقسیم مستعمرات و سلطه بر
ملل دیگر است.

- و.ا. لینن، ورشکستگی انترناسیونال دوم

کارل لیبکنخت نامدارترین نماینده ... انترناسیونال
پرولتری جدید و حقیقی است.

کارل لیبکنخت کارگران و سربازان آلمان را
دعوت نمود سلاح را بسوی دولت خود برگردانند... او
را بازداشت کردند و به زندان با اعمال شاقه محکومش
ساختند. او اکنون در زندان اعمال شاقه آلمان بسر می
برد، همانگونه که صدها و شاید هزارها تن از
سوسیالیستهای حقیقی آلمان بخاطر مبارزه برضد
جنگ در زندانها بسر می برند....

تنها لیبکنخت است که نماینده سوسیالیسم و
آرمان پرولتری و انقلاب پرولتری می باشد. طبق گفته
صحیح روزا لوکزامبورگ ... بقیه سوسیال دمکراسی
آلمان سرپا لاشه متعفن است.

- لینن، وظایف پرولتاریا در انقلاب ما

انترناسیونال به معنی نشستن بر روی همان صندلیها و
نوشتن قطعنامه های ریاکارانه و عوام فریبانه از طرف
کسانیکه انترناسیونالیسم واقعی را در وجود
سوسیالیستهای آلمان متجلی میدانند، نیست، همان
کسانی که دعوت بورژوازی آلمان برای به گلوله بستن
کارگران فرانسه و دعوت سوسیالیستهای فرانسوی را
جهت تیراندازی بسوی کارگران آلمان توجیه می
کنند. انترناسیونال عبارت است از گردهم آیی (در
درجه اول ایدئولوژیک و سپس در فرصت مناسب
تشکیلاتی) افرادی که در این روزهای سخت عملا
قادرند به دفاع از انترناسیونالیسم سوسیالیستی
بپردازند. یعنی کسانی که نیروهایشان را گرد آورند
و «گلوله دوم را بسوی دولتها و طبقات حاکمه میهن
خویش شلیک کنند.» این يك کار ساده نیست بلکه
تدارك گسترده و فداکاریهای بزرگ می طلبد و با
شکست ها همراه خواهد بود. بهمین دلیل چنین کاری
يك وظیفه سهل و آسان نیست و تحققش تنها در گرو
همراهی و همگامی کلیه شیفتگان اجرای این وظیفه می
باشد. یعنی کسانی که در عین حال هیچ پروائی از
گسست کامل از شوونیستها و مدافعین سوسیال
شوونیسم ندارند.

- و.ا. لینن، شوونیسم مرده و سوسیالیسم زنده



نشعاب میان بلشویک ها و منشویک ها زمینه ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی پیروزی انقلاب اکتبر را فراهم ساخت. بعلاوه، بدون مبارزه بلشویک ها علیه منشویک ها و تجدید نظرطلبان بین الملل دوم، انقلاب اکتبر نمیتوانست به پیروزی دست یابد.

نقدی بر اقتصاد شوروی، مائوتسه دون

در کنفرانس زندانیان زمان جنگ اول جهانی که برای نبرد در انقلاب بلشویکی سازمان می یافتند، یک کارگر مجاری چنین گفت: «اینجا در سرزمین پهناور روسیه، سرنوشت کارگران جهان تعیین میشود. آیا میتوان کنار ایستاد؟ آیا میتوان دست بعمل نزد؟» اعلام شد که یک گروه از مجارها، آلمانها و چک ها هم اینک به جبهه شرق اعزام شده اند تا با صف نخست ارتش دشمن درگیر شوند؛ غریب کف زدن های جمعیت برخاست. لحظه حیرت آوری بود. تا آزمون جنگ امپریالیستی مجارها، آلمانها، اتریشی ها و چک ها را در برابر روس ها، انگلیسی ها و فرانسوی ها قرار میداد. حال این جنگ نه تنها در روسیه به جنگ داخلی تبدیل شده بود، بلکه عناصر یک جنگ داخلی انقلابی در سطح بین المللی تکوین می یافت. شعار کنگره به اردوگاه زندانیان جنگی رسید: «همگی به صفوف ارتش سرخ بین الملل بپیوندید!» - بدین ترتیب ایده ارتش بوجود آمد و این ارتش ساخته شد. صفوف لژیونها گسترده تر شد. مواردی وجود داشت که یک فرمانده چینی، مجارها و چک ها را رهبری میکرد و با تمام قوا سعی میکرد به آلمانی صحبت کند؛ فرماندهان آلمانی بکرت ها، جبرها، اسلاوها را رهبری میکردند؛ و فرماندهان ترک، یونانی ها، بلغارها و بسیاری دیگر را. بعدها که صفوف این نیروها گسترده تر شد، بریگاد کارل لیکنخت از آلمانی ها، یک گردن انقلابی از لهستانی ها و واحدهای دیگر شکل گرفت. در بهار ۱۹۱۸، بهنگام آغاز بسیج ارتش سرخ، بین ۴۰ تا ۹۰ هزار سرباز که ۳۰ تا ۴۰٪ ارتش سرخ را تشکیل میدادند، از خارج از روسیه بصغوفش پیوسته بودند.



رسته ای از زنان کارگر که از جزیره واسیلی وسکی (یکی از بخشهای پتروگراد) آمده اند. این عکس درست قبل از عزیمت آنان به جبهه جنگ داخلی انقلابی برداشته شده است.



یکی از گردانهای بین المللی ارتش سرخ.



این پوستر، انقلاب روسیه را بمثابة آغاز از هم گسستن زنجیرهای بردگی مزدی در سطح جهان، تصویر می کند.

ما گفته میشود که روسیه
از هم خواهد گسست و به
جمهوری های جداگانه
منشعب خواهد شد، اما هیچ
دلیلی ندارد که ما از این
مسئله هراس داشته باشیم.

تعداد جمهوری های مستقل هر چقدر هم
که باشد، باعث ذره ای هراس در ما نیست.
مسئله مهم برای ما این نیست که مرزهای
دولتی تا کجاست بلکه اینست که مردم
کارکن همه ملتها در مبارزه شان علیه
بورژوازی: بدون توجه به ملیتشان، متحد
باقی بمانند.

و.ا.لنین، سخنرانی در نخستین کنگره
سراسری ناویان، دسامبر ۱۹۱۷.

لیک تویهای انقلاب اکبر
برای ما مارکسیسم - لنینیسم
آورد. انقلاب اکبر

به ترقیخواهان چین و سراسر جهان یاری
داد که جهانبینی پرولتری را بمثابة وسیله
ای برای سرنوشت هر کشور بپذیرند و
برآن اساس در مسائل خاص خویش
تجدیدنظر کنند.

درباره دیکتاتوری دموکراتیک خلق، مائوتسه دون

شریت تنها از طریق يك دوره
گذار که در آن دیکتاتوری
طبقه تحت ستم برقرار است
میتواند به محو طبقات برسد؛ به همان
طریق فقط پس از يك دوره گذار که در آن
رهایی کامل همه ملل تحت ستم یعنی
آزادی آنها در جدایی برقرار است، میتواند
به ادغام دست یابد.

- و.ا.لنین، «انقلاب سوسیالیستی و حق
تعیین سرنوشت ملل»



۱ - دریانوردان فرانسوی که برای نبرد در مداخله امپریالیستی علیه انقلاب بلشویکی اعزام شده بودند، تیرد کردند.

۲ - یک سرباز روس و یک سرباز اتریشی در سنگر بیکدیگر اظهار همبستگی می کنند. لنین طالب سازماندهی امر همبستگی میان سربازان متخاصم شد تا عداوت شوونیستی که بورژوازی برانگیخته بود، درهم شکسته شود و تدارک برای جنگ داخلی انقلابی در تمامی کشورهای متخاصم شتاب گیرد.

۳ - طی جنگ جهانی اول رهبران حزب سوسیال دمکراتیک آلمان - بجز لیکنخت، لوکزامبورگ و محدودی دیگر - از توده های کشور آلمان خواستند که به پشتیبانی از اقدام جنگی حکام خود بپردازند. کمی بعد از شروع جنگ، زمانی که آلمان مغلوب و گرفتار بحرانی عمیق گشت و روسیه در شعله های انقلاب بلشویکی می سوخت، گروه اسپارتاکوس تحت رهبری لیکنخت و لوکزامبورگ، قیام مسلحانه ای را رهبری نمود. سوسیال دمکراتهای آلمان موفق به سرکوب این قیام شده و رهبرانش را اعدام نمودند. (این تصویر صحنه ای از قیام را نشان میدهد).





پوستر بلشویکی - زنده باد انترناسیونال سوم کمونیستی.

من و دوره گرد گذرمان
 بغایت در آمریکا گمنامیم.
 با این همه
 از چین تا اسپانیا، از دماغه امید نیک تا آلاسکا
 در هر وجب از آب و خشکی دوستانی دارم
 و دشمنانی.
 چنان دوستانی که یکبار نیز، هم ندیده ایم
 میتوانیم اما بمیریم از بهر نانی برابر، آزادی برابر،
 رویایی برابر
 و آنچنان دشمنانی تشنه بخون من،
 و من به خونشان.
 قدرتم از آن
 که نیستم تنها
 در این گسترده دنیا.
 جهان و خلقش نمایانند در قلب من
 آشکارند در علم من.
 به آرامی و صراحت،
 پیوسته ام
 به پیکار عظیم.

ناظم حکمت، شاعر انقلابی ترک

«پرولتاریای روس خیلی چیزها داده شده است؛ در هیچ جای جهان مانند روسیه طبقه کارگر هنوز موفق نشده است دامنه انرژی انقلابی را تا این حد بسط دهد. ولی به هر کس خیلی چیزها داده شده، خیلی چیزها هم از او خواسته می شود...»

باید بویژه ما و بخصوص اکنون، بدون درنگ انترناسیونال پرولتاری انقلابی جدیدی تأسیس نمائیم این انترناسیونال - انترناسیونال آن «انترناسیونالیستهای در کردار» ایست که من در بالا دقیقاً آنها را نام بردم. آنها و فقط آنها هستند که فاسد کننده توده ها نبوده بلکه نماینده توده های انترناسیونالیست انقلابی هستند.

اگر تعداد این قبیل سوسیالیستها قلیل هم باشد، بگذار هر کارگر روسی از خود سوال کند که مگر در آستان انقلاب فوریه - مارس سال ۱۹۱۷ تعداد انقلابیهای آگاه در روسیه زیاد بود؟

آنچه در خور اهمیت است تعداد نیست بلکه بیان صحیح عقاید و سیاست پرولتاریای واقعا انقلابی است. مطلب بر سر «اعلام» انترناسیونالیسم نیست، بلکه بر سر این است که حتی در دشوارترین مواقع بتوان انترناسیونالیست در کردار بود. حزب ما باید بانتظار نشیند و بیدرنک انترناسیونال سوم را تأسیس کند.

- و.ا. لنین، وظایف پرولتاریا در انقلاب ما



نمایندگان کنگره انترناسیونال در مسکو.



لنین در کنگره دوم انترناسیونال سوم به همراه جمعی از نمایندگان.

انقلاب اکتبر، امپریالیسم را نه تنها در مراکز خودش، یعنی «کشورهای مادر» بلرزه در آورده است، بلکه در پشت جبهه اش نیز به آن ضربه زده و حاکمیت امپریالیسم را در مستعمرات و کشورهای وابسته متزلزل ساخته است....

انقلاب اکتبر عصر نوینی را آغاز کرده است، عصر انقلابات مستعمرات که در کشورهای تحت ستم جهان در اتحاد با پرولتاریا و تحت رهبری پرولتاریا انجام میگیرد....

انقلاب اکتبر همچنین در اولین دیکتاتوری پرولتری یک پایگاه قدرتمند و باز را برای جنبش انقلابی جهان بوجود آورده است؛ پایگاهی که جنبش انقلابی جهان قبلاً هرگز نداشت و اکنون دارد و میتواند بر آن تکیه کند. یک مرکز قدرتمند و باز را برای جنبش انقلابی جهان بوجود آورده است که قبلاً هرگز نداشت و اکنون میتواند به گرد آن حلقه زده و یک جبهه متحد انقلابی پرولترها و ملل تحت ستم تمامی کشورها علیه امپریالیسم را بوجود آورد. - ژوزف استالین، «نخستین بین المللی انقلاب اکتبر»



شماری بر دیوارهای یک دهکده اسپانیایی طی جنگ داخلی : «زنده باد روسیه»

انقلاب روسیه يك امر خصوصی
روسها نیست؛ بعکس، این امر
طبقه کارگر تمام جهان است، این
امر انقلاب پرولتری جهانی است.
- ژوزف استالین، «درباره تاریخ بلشویک ها»



میلیشای کمونیستی شانگهای در سال ۱۹۲۷. بواسطه خط اشتباه غالب بر حزب کمونیست
چین، کمونیستها خلع سلاح شده و شکستهایی جدی را متحمل گشتند. مائو از این تجربه
جمعبندی و راه انقلاب چین را ترسیم نموده، و حزب را بسوی پیروزی رهبری کرد.

۱ - حتی از همان قرن پیشین،
رشد سرمایه داری گرایشی را
آشکار ساخت مبنی بر بین
المللی کردن ابزار تولید و
مبادله، از میان برداشتن مرزهای
بین ملل، گرد آوردن خلقهای
مختلف در مناسبات اقتصادی
نزدیکتر و ادغام تدریجی...
سرزمینها در يك مجموعه بهم
پیوسته... تا بدانجا که این
پروسه بازتاب رشد عظیم
نیروهای مولده متمدن بوده
و هست، چرا که شرایط مادی را
برای يك نظام اقتصادی
سوسیالیستی جهانی فراهم
میکند.

۲ - اما این گرایش بشکلی رشد کرد که کاملاً با اهمیت تاریخی ذاتی اش در تضاد
بود. استقلال خلقها و ترکیب اقتصادی سرزمینها طی رشد سرمایه داری ناشی از
همکاری خلقهایی که دارای جایگاه برابر با یکدیگر بودند نبوده، بلکه از طریق
انقیاد برخی توسط برخی دیگر، از طریق ستم و استثمار خلقهای کمتر توسعه
یافته توسط مردمان توسعه یافته تر، بوده است. ادغام اقتصادی خلقها از طریق غارت
و الحاق گری استعماری، ستم و نابرابری ملی، خشونت امپریالیستی و حاکمیت
قلدر منشانه، بردگی استعماری و نابرابری ملی، و بالاخره مبارزه بین ملل به
اصطلاح «متمدن» برای سلطه یافتن بر خلقهای به اصطلاح «غیر متمدن» انجام
گرفت. از این جهت است که همراه روند ادغام، روندی برای نابود کردن اشکال
خشونت باری که این ادغام بخود گرفت، مبارزه مستعمرات تحت ستم و ملل وابسته
برای رهایی از یوغ امپریالیسم، رشد کرد. تا بدانجا که این روند اخیر طغیان نموده
های تحت ستم علیه ادغام امپریالیستی باشد، تا آنجا که خواهان ادغام خلقها بر
پایه همکاری و وحدت داوطلبانه باشد، يك روند متمدن بوده و هست. چرا که شرایط
معنوی را برای نظام اقتصادی سوسیالیستی جهانی آتی فراهم میکند.

ژوزف استالین، «فاکتورهای ملی در تکامل حزب و دولت»

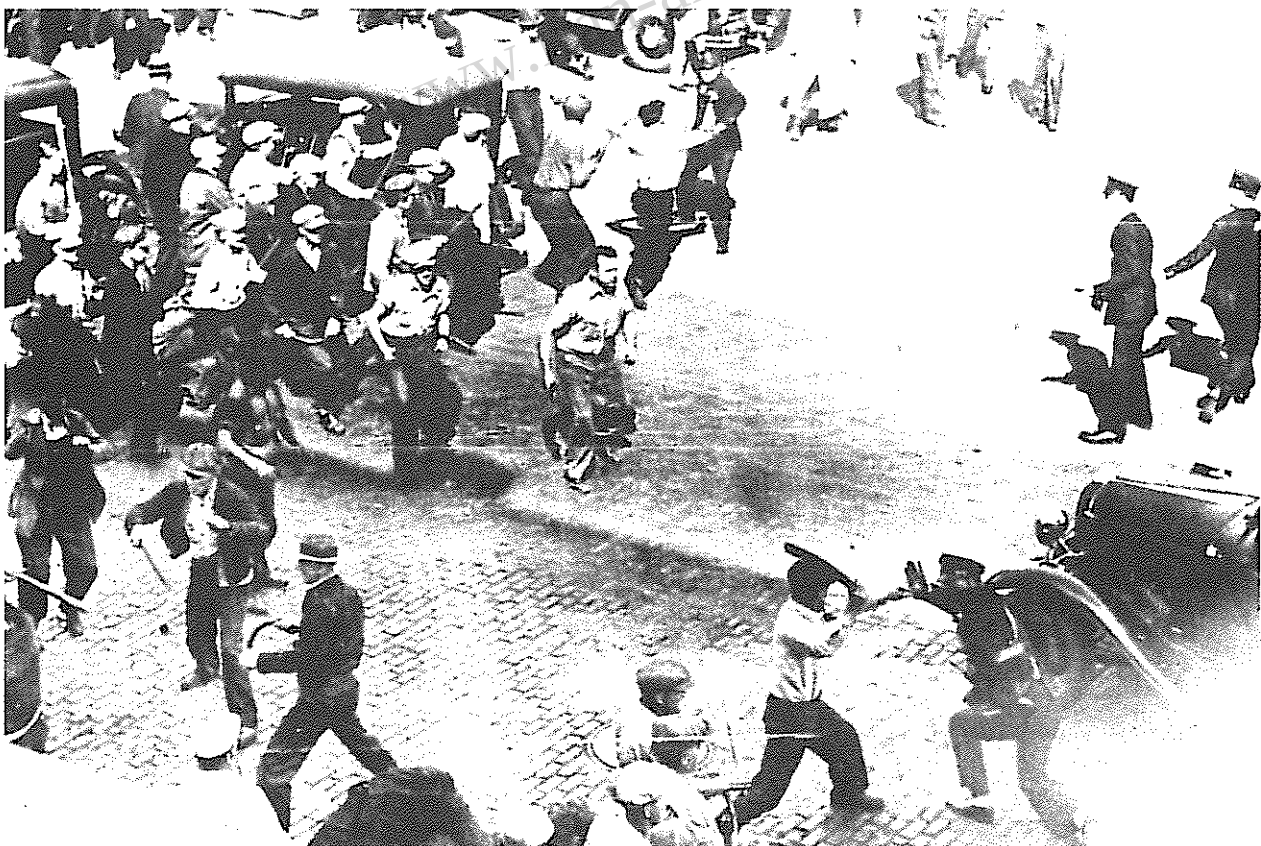


جمعی از زنان که طی جنگ داخلی اسپانیا تمرین نظامی می کنند.

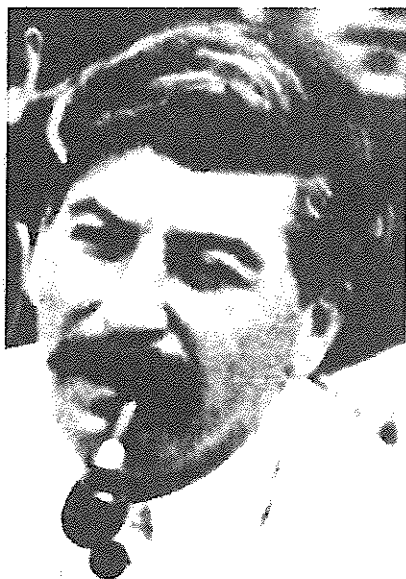


انقلابیون آلمانی که برای جنگ در بریگاد بین المللی طی جنگ داخلی به اسپانیا رفته بودند.

یکی از اعضاء بریگادهای بین المللی در جنگ داخلی اسپانیا نقل میکند که: «دیگر خط جبهه پدیدار گشته بود؛ میان ما و فاشیستها هیچ چیز قرار نداشت مگر گروه های پراکنده ای از افراد درمانده از جنگ... یکی دیگر از رفقای ارتش رهاپخش ایرلند بنام جک کانینگهام را دیدم که جمع کوچکی را سازمان میداد، با عجله کار کردیم و قوا را گرد آوردیم... جمعیت پشت ما در سکوت راهپیمایی میکرد... بیاد روشی افتادم که قدیمها بهنگام برگزاری تظاهرات غیرقانونی در ایرلند بکار میبردیم. سرم را بعقب برگرداندم و فریاد زدم «حرامزاده ها آواز بخوانید!» در آغاز حالت زمزمه داشت، اما بعد سرود با قدرت بیشتری از دهان افراد خارج شد... «انترناسیونال» بر سراسر این منطقه روستایی ویران طنین افکند. «هر چه به جبهه نزدیکتر می شدیم؛ رزمندگانی که در حال عقب نشینی بودند با هیجان برجای خود می ایستادند و سپس باز می گشتند و بما می پیوستند؛ و سرودخوانی با شور و شوق ادامه یافت. به پشت سر نگاه کردم: جنگل مشتبه ای به آسمان برخاسته! چه دسته ژولیده ای! از رفیقم پرسیدم: «مانوئل، به پیش بزبان اسپانیایی چه میشود؟» جواب داد: «آده لانتا» به نیم دوجین لهجه خارجی فریاد زدیم: «آده لانتا»!



انترناسیونال سوم در نبردهای حاد کارگران طی دهه ۱۹۳۰ فعال بود. تصویر بالا، صحنه ای از نبرد کامیونداران اعتصابی با نیروهای پلیس بسال ۱۹۳۴ در مینیاپولیس آمریکا نشان میدهد.



اهالی مسکو در حال سنگر کردن و آمادگی در مقابل حمله آلمانها بسال ۱۹۴۱. تحت رهبری استالین، کارگران و دهقانان شوروی بر مشکلات عظیم فائق آمده و ارتش آلمان را متوقف ساخته و سرانجام درهم شکستند و نخستین دولت سوسیالیستی جهان را نجات دادند.

جمهوری ما زایده پرولتاریای جهان

است. جای هیچگونه شك و تردیدی نیست که اگر طبقه کارگر شوروی کمک و مساعدت طبقه کارگر کشورهای سرمایه داری را نداشت، نمیتوانست قدرت را در دست خود نگاه دارد و نمیتوانست شرایط لازم برای ساختمان سوسیالیستی را تامین نماید و در نتیجه نمیتوانست موفقیت هایی را که اکنون بدست آورده است بدست آورد. ارتباط بین المللی طبقه کارگر اتحاد شوروی با کارگران کشورهای سرمایه داری، اتحاد برادرانه کارگران شوروی با کارگران همه کشورها، اینست یکی از ارکان نیرو و قدرت جمهوری شوروی. کارگران غرب می گویند طبقه کارگر شوروی دسته پیشقدم پرولتاریای جهان است. این بسیار خوب است. این به آن معنی است که پرولتاریای جهان در آینده هم حاضر است طبقه کارگر اتحاد شوروی را حتی القوه و حتی الامکان کمک و مساعدت نماید. ولی این موضوع وظایف مهمی بعهد ما میگذارد. این به آن معنی است که ما این نام شریف دسته پیشقدم پرولتاریای جهان را باید با عملیات خود ثابت نماییم.

- ژوزف استالین، «گزارش به هفدهمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک)»

ارتش پیاده هشتم تحت رهبری حزب کمونیست چین و مائوتسه دون در سال ۱۹۴۵ به کانتون وارد می شود.



اول ماه مه ۱۹۴۵ - بعد از آنکه ارتش سرخ شوروی برلین را تسخیر نمود، پرچم داس و چکش بر فراز شهر به اهتزاز در آمد.

ر استالینگراد جنگاوران ارتش سرخ حماسه قهرمانانه ای بوجود آوردند که در سرنوشت سراسر بشریت اثر خواهد گذاشت. آنها فرزندان انقلاب اکثرباند. پرچم انقلاب اکتبر غلبه ناپذیر است و کلیه نیروهای فاشیستی محکوم به هلاک اند.

- مائوتسه دون «در جشن بیست و پنجمین سالگرد انقلاب اکتبر»، نوامبر ۱۹۴۲

نک جهانی دوم را نمیتوان فقط تکراری از جنگ جهانی اول دانست. زیرا اگرچه همان منطق جنایتکارانه سیستم سرمایه داری مسئول این جنگ بود، اما جنگ جهانی دوم آمیخته پیچیده ای از تضادها بود. اوایل سال ۱۹۳۹ همانگونه که مائو خاطرنشان ساخت این جنگ «خصمستی ناعادلانه، یغماگرانه و امپریالیستی» داشت. اما زمانیکه آلمان هیتلری سربازانش را بسوی اتحاد شوروی راند، تغییری مهم در اوضاع بوجود آمد، که پیامدهای جهانی خود را داشت. جنگ عادلانه از جانب اتحاد شوروی پشتیبانی و هواداری طبقه کارگر و خلقهای تحت ستم جهان که از مقاومت قهرمانانه ارتش سرخ و طبقه کارگر و مردم شوروی الهام میگرفتند را برانگیخت. این فقط بمعنای هواداری صرف از يك قربانی تجاوز نبود بلکه بیان عمیق این نکته بود که دفاع از اتحاد شوروی، دفاع از منطقه پایگاهی انقلاب جهانی نیز محسوب میشد.

- بیانیه ج.ا.ا.

پارتیزانهای انقلابی، موسولینی و شانزده فاشیست دیگر را در میدان لوره تو میلان آویزان نمودند.



د ر مبارزه برای رهایی کامل، خلقهای ستمدیده نخست باید بر مبارزه خودشان اتکاء کنند. و بعد، و فقط بعد از آنست که میباید بر کمک بین المللی متکی شوند. خلقی که در انقلاب خود به پیروزی رسیده می باید به آنان که هنوز مبارزه برای رهایی را به پیش میبرند، یاری رساند. این وظیفه انترناسیونالیستی ماست.

- مائوتسه دون، گفتگو با دوستان آفریقائی (۸ اوت ۱۹۶۳)

ف ۱ آنجا که به مناسبات میان ما و کشورهای امپریالیستی مربوط میشود باید بگویم که «آنها در بین ما حضور دارند و ما هم در بین آنها»، ما از انقلاب مردم کشورهای آنها حمایت میکنیم و آنها عملیات خرابکارانه را در کشور ما هدایت میکنند. ما در بین آنها افراد خودمان را داریم یعنی کمونیستها، کارگران انقلابی، کشاورزان و روشنفکران و ترقیخواهان این کشورها. آنها نیز در بین ما افراد خود را دارند مثلاً در چین، آنها در بین ما افراد بسیاری از طبقه بورژوازی، احزاب دموکراتیک و نیز طبقه ملاکان را دارا هستند.

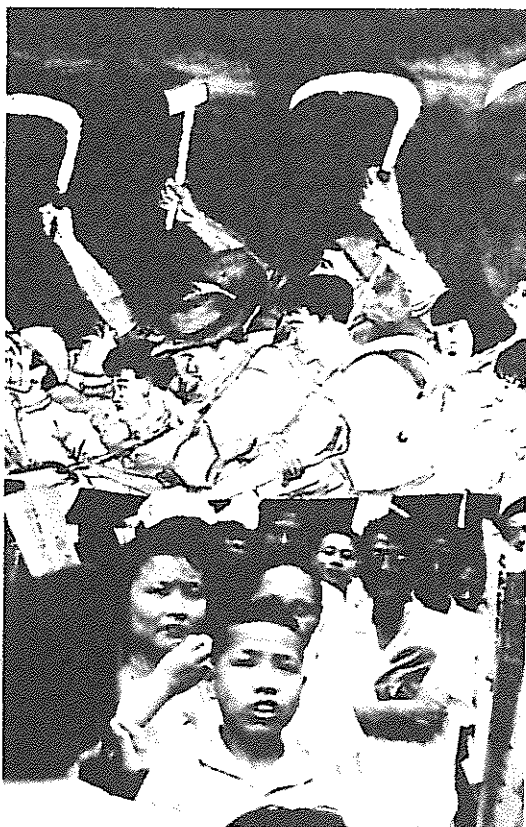
- مائوتسه دون، «سخنانی در کنفرانس دبیران کمیته های حزبی»



«خلق چین بیا خاسته است» - مائوتسه دون

داوطلبان چین به جنگ امپریالیسم آمریکا در کره می روند. شمار این داوطلبان ده برابر عده ای بود که می توانستند اعزام شوند. توده های چین برای حمایت از کره بسیج شده بودند، و بعدها نیز بار دیگر این بسیج در حمایت از ویتنام طی دوران انقلاب فرهنگی صورت گرفت.

نان کینگ، ۱۹۴۹. جشن ورود ارتش سرخ چین



فقای چینی و کره ای باید مثل برادر با هم متحد شوند. باهم از سرما و گرما بگذرند، در زندگی و مرگ با هم باشند و تا به آخر برای شکست دشمن مشترکشان بجنگند. رفقای چینی باید امر کره را مانند امر خود در نظر بگیرند، و به فرماندهان و رزمندگان باید دستور داده شود که هر تپه، هر رودخانه، هر درخت و هر پرگاه را در کره گرمی دارند، و حتی يك سوزن یا تارنخی هم از خلق کره نگیرند، همانطور که درباره کشور خودمان احساس می کنیم و نسبت به خلق خودمان رفتار می نمائیم. این پایه سیاسی برای کسب پیروزی است. تا زمانی که بدین گونه عمل کنیم، پیروزی نهایی حتمی است.

- مالتوئه دون، «بهاد نورمن بسپون»

این چه روحیه ایست که يك خارجی را وامیدارد بدون هیچگونه انگیزه سودجویانه، امر آزادی خلق چین را مربوط به خود بدانند؟ این روحیه انترناسیونالیستی، روحیه کمونیستی است که هر کمونیست چینی باید از آن بهاموزد.... ما باید با پرولتاریای کلبه کشورهای سرمایه داری متحد گردیم، ما باید با پرولتاریای ژاپن، بریتانیا، ایالات متحده آمریکا، آلمان، ایتالیا و سایر کشورهای سرمایه داری متحد شویم، زیرا این یگانه راهی است که ما از آن طریق میتوانیم امپریالیسم را از پا آوریم و به آزادی ملت و خلق خود و ملل و خلقهای جهان دست یابیم. اینست انترناسیونالیسم ما، انترناسیونالیسمی که ما بدانوسیله طبقه ناسیونالیسم تنگ نظرانه و میهن پرستی کوتاه نظرانه مبارزه میکنیم.

- مالتوئه دون، جلد ۵

زنایان دانشجو در منطقه پایگاهی ینان



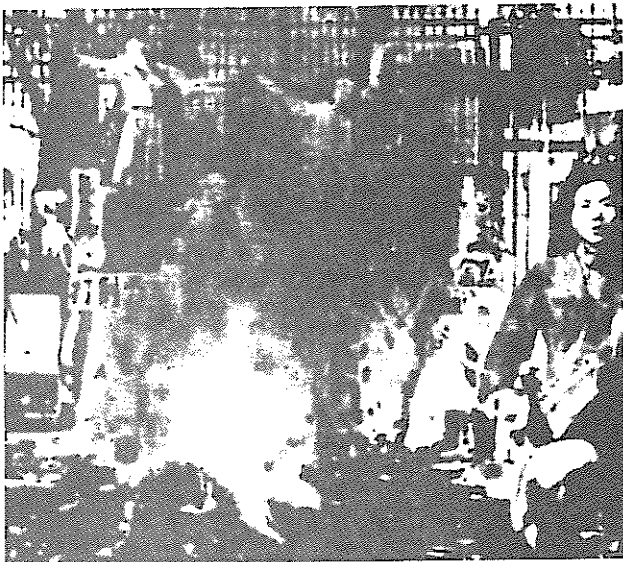


ژوزف استالین و مائوتسه دون طی ملاقات مسکو سال ۱۹۵۰.

ایلم چند کلمه ای در باره بیستمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی بگویم. من فکر میکنم دو «شمشیر» وجود دارد: یکی لنین و دیگری استالین. اکنون روسها شمشیر استالین را بدور افکنده اند. گومولکا و برخی اشخاص در مجارستان آنها برداشته اند تا به اتحاد شوروی زخم زنند و با باصطلاح استالینیسم مخالفت نمایند. احزاب کمونیست بسیاری از کشورهای اروپایی نیز بر رهبری تولیاتی مشغول انتقاد از اتحاد شوروی هستند. امپریالیستها نیز از این شمشیر برای کشتار خلق استفاده میکنند. مثلاً دالس مدتی است آنها دور سرش میچرخاند. این شمشیر قرض داده نشده بلکه بدور افکنده شده است. ما چینی ها آنها بدور نیانداخته ایم. اولاً ما از استالین حفاظت میکنیم و ثانیاً در عین حال اشتباهات او را مورد انتقاد قرار میدهیم. ما مقاله «در باره تجربه تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا» را نگاشته ایم. بر خلاف برخی اشخاص که برای بدنام کردن و نابود نمودن استالین تلاش کرده اند، ما بر طبق واقعیت عینی عمل میکنیم.

اما در مورد شمشیر لنین، آیا رهبران شوروی آنها تا حدی بدور نیافکنده اند؟ بنظر من آنها بمیزان قابل ملاحظه ای بدور افکنده اند. آیا انقلاب اکتبر هنوز معتبر است؟ آیا هنوز میتواند بعنوان نمونه ای برای کلیه کشورها باشد؟ گزارش خروشچف در بیستمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی میگوید که امکان دارد قدرت سیاسی را از طریق پارلمانی بدست آورد، یعنی گفتن اینکه دیگر برای کلیه کشورها لازم نیست که از انقلاب اکتبر بیاموزند. همین که این دروازه باز شود، لنینیسم بطور کلی بدور افکنده میشود.

- سخنرانی در دومین پلنوم هشتمین کمیته مرکزی حزب کمونیست چس



۸ فوریه ۱۹۶۷: بمدت دو هفته تظاهراتهای خشم آلودی در برابر سفارت شوروی در پکن برپا بود.

بر مبنای مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری، هر کشور سوسیالیستی که در انقلاب خود به پیروزی دست یافته، میباید فعالانه از مبارزات رهاییبخش ملل ستمدیده حمایت کند و بدان یاری رساند. کشورهای سوسیالیستی می باید به مناطق پایگاهی حمایت و رشد انقلاب ملل ستمدیده و خلقهای سراسر جهان بدل گردند، و نزدیکترین اتحاد را با آنان برقرار ساخته، انقلاب پرولتری جهانی را تا به آخر به پیش رانند. اما رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی به پیروزی سوسیالیسم در يك یا چند کشور بمشابه پایان انقلاب پرولتری جهانی مینگرند. آنها میخواهند انقلاب رهاییبخش ملی را تابع خط عمومی همزیستی مسالمت آمیز خود و منافع ملی کشور خود سازند.

- (مدافعان استعمار نوین) - از آثار کمیته مرکزی حزب کمونیست چین

A PROPOSAL CONCERNING THE GENERAL LINE OF THE INTERNATIONAL COMMUNIST MOVEMENT

THE LETTER OF
THE CENTRAL COMMITTEE OF
THE COMMUNIST PARTY OF CHINA
IN REPLY TO THE LETTER OF
THE CENTRAL COMMITTEE OF
THE COMMUNIST PARTY OF THE SOVIET UNION
OF MARCH 16, 1955

FOREIGN LANGUAGES PRESS
Peking

«انتشار (پیشنهاد در مورد خط عمومی جنبش بین المللی کمونیستی) (نامه ۲۵ نکته ای) بسال ۱۹۶۳ اعلام محکومیت علنی و همه جانبه رویزیونیسم، و فراخوانی به مارکسیست - لنینیستهای راستین تمام کشورها بود. جنبش مارکسیست - لنینیستی معاصر ریشه در این مصاف جویی تاریخی و پلمیکهای مرتبط با آن دارد....»

«(هائو و حزب کمونیست چین از طریق این پلمیکها بود که مارکسیست - لنینیستها را به انشعاب از رویزیونیستها و تشکیل احزاب انقلابی پرولتری نوین تشویق کردند. پلمیکها بیانگر گسستی رادیکال از رویزیونیسم مدرن بود و پایه ای مکفی برای مارکسیست - لنینیستها جهت پیشروی در نبرد محسوب میشد.» - بیانیه ج.ا.ا.

坚决支持非洲人民反对殖民主义和种族歧视的斗争

China Daily, August 19, 1968, 1st page, 1st column, 1st paragraph.



این پوستر چینی، تصویر مجسمه ای را نشان میدهد که در جریان انقلاب فرهنگی برای ابراز همبستگی بین المللی با مبارزات رهاییبخش در آفریقا ساخته شد. نوشته بالای پوستر چنین است: از مبارزه مردم آفریقا علیه استعمار و تبعیض نژادی پیگیرانه حمایت کنید!



مردم جهان متحد شوید و تجاوز گران

آمریکایی و سگان زنجیریشان را در هم شکنید! مردم جهان شجاع باشید، جرات نبرد بخود دهید، از سختی ها نهراسید، و موج وار به پیش روید. آنگاه سراسر جهان متعلق به مردم خواهد بود. هیولاهای رنگارنگ نابود خواهند شد.

- مائوتسه دون، «اظهاریه در حمایت از خلق کنگو علیه تجاوز آمریکا»، ۱۹۶۴

امپریالیسم آمریکا به تایوان که خاک چین است تجاوز نموده و طی ۹ سال گذشته آنجا را تحت اشغال خود داشته است؟ چندی پیش نیز نیروهای مسلحش را برای تجاوز به لبنان و اشغال آن کشور اعزام داشت. ایالات متحده صدها پایگاه نظامی در بسیاری از کشورهای سراسر جهان برپا داشته است. تایوان، لبنان و سایر پایگاههای نظامی ایالات متحده در خاک بیگانه، همه طنابهایی هستند بدور گردن امپریالیسم آمریکا. این طنابها توسط خود آمریکاییها و نه هیچکس دیگر درست شده اند؛ خودشان هستند که این بندها را دور گردن خود انداخته و سر آن را بدست خلق چین، خلقهای کشورهای عربی و همه خلقهای جهان که عاشق صلح و ضد تجاوزگری هستند، داده اند. هر چه تجاوزگران آمریکایی بیشتر در این نقاط باقی بمانند، طناب بر گردن آنها تنگ تر خواهد شد.

- مائوتسه دون

مائو در میان میهمانانی از آمریکای لاتین.

۱. پیروزی بزرگی بدست آوردیم. اما طبقه مغلوب به مبارزه ادامه خواهد داد. این افراد هنوز اینجا و آنجا وجود دارند و طبقه آنها هنوز باقی است. بنابراین نمیتوانیم از پیروزی نهایی صحبت کنیم؛ حتی برای دهها سال دیگر هم نمیتوانیم. نباید هشیاری خود را از دست بدهیم. طبق دیدگاه لنینیستی، پیروزی نهایی يك کشور سوسیالیستی نه تنها تلاش پرولتاریا و توده های وسیع در داخل کشور را می طلبد، بلکه به پیروزی انقلاب جهانی و محو سیستم استثمار فرد از فرد از سراسر جهان - امری که به رهایی کل بشریت خواهد انجامید - وابسته است. بنابراین اشتباه خواهد بود اگر بسادگی از پیروزی نهایی انقلاب در کشور خود صحبت کنیم؛ این خلاف لنینیسم است و با واقعیات خوانائی ندارد.

- مائوتسه دون، بنقل از گزارش کنگره نهم حزب.

۲. سرمایه داری و سیستم سرمایه داری «در حال غروب است و نفسهای آخر را میکشد و شاید هرلحظه جان سپارد.» از سوی دیگر کمونیسم و سیستم اجتماعی کمونیستی همانند امواج و تندرهای سهمگین در سراسر جهان اشاعه یافته و سرآغاز شگفت انگیز حیات خود را میگذرانند.

- مائوتسه دون، بنقل از گزارش وان هون ون به کلاس مطالعاتی مرکزی در سال ۱۹۷۴

۳. آینده درخشان است، راه پرپیچ و خم.

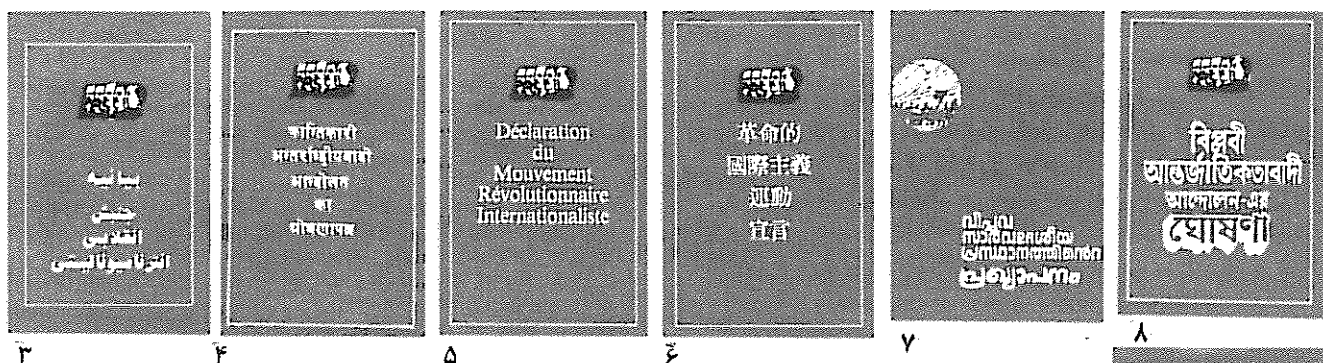
- مائوتسه دون

۴. گر در آینده رهبری چین توسط رویزیونیستها غصب شود، مارکسیست - لنینیستهای همه کشورها میباید پیگیرانه به افشاگری و نبرد علیه آنها برخیزند و طبقه کارگر و توده های چین را در نبرد علیه این رویزیونیسم یاری رسانند.

- مائوتسه دون، ۱۹۶۵

در جریان انقلاب فرهنگی، توده ها برای بازپس گرفتن قدرت سیاسی از دست رهروان سرمایه داری در مناطقی که جا خوش کرده بودند، بپا خاسته و انقلاب چین را بمنشابه بخشی از انقلاب جهانی به پیش بردند. تظاهراتهای بیشماری در همبستگی با مردم آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین و شورش های درون کشورهای امپریالیستی برگزار شد.



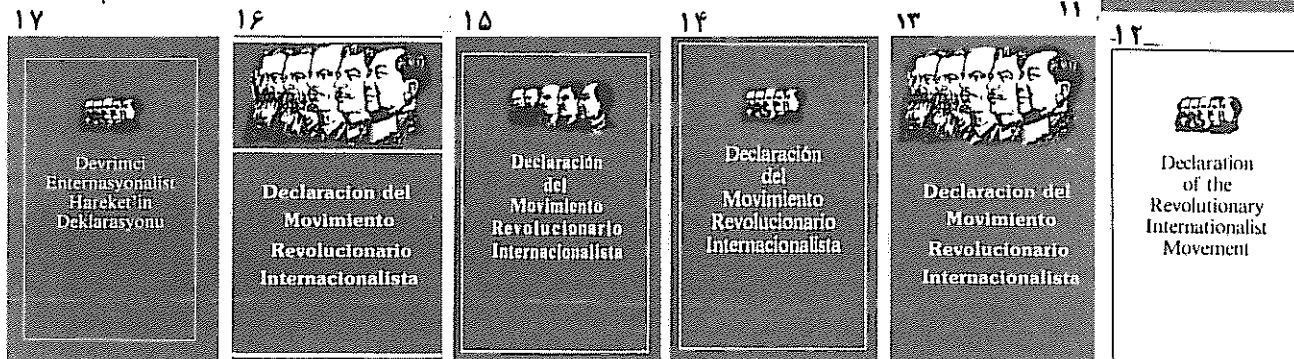
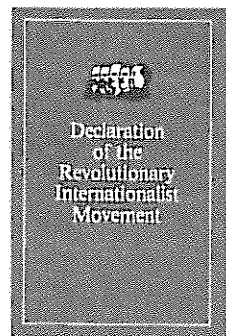
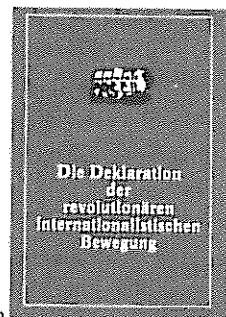
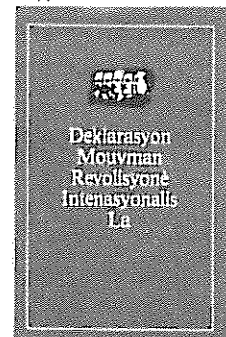


- کمپته مرکزی بازسازی
- حزب کمونیست هند (مار کمپست - لنهپست)*
- حزب کمونیست سیلان
- کلکتیو کمونیستی آژیت/پروپ [ایتالیا]
- کمپته کمونیستی تورنتو [ایتالیا]
- حزب کمونیست بنگلادش (مار کمپست - لنهپست) [ح ک ب - (م - ن)]
- حزب کمونیست کلمبیا (مار کمپست - لنهپست)،
- کمپته منطقه ای مائوتسه دون
- حزب کمونیست پرو
- حزب کمونیست ترکیه / مار کمپست - لنهپست
- گروه انقلابی انترناسیونالیستی هائیتی
- حزب کمونیست نپال [ماشال]
- گروه پرچم سرخ نیوزیلند
- سازمان مار کمپست - لنهپست های تونس**
- گروه انقلابی انترناسیونالیستی [بریتانیا]
- سازمان پرولتری کمونیستی، مار کمپست - لنهپست [ایتالیا]
- حزب پرولتری پوربا بنگلا (ح پ پ ب) [بنگلادش]
- گروه کمونیست انقلابی کلمبیا
- حزب کمونیست انقلابی آمریکا
- اتحادیه کمونیستی انقلابی [جمهوری دومینیک]
- اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران)

**دفتر اطلاعاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اعلام کرد که سازمان مار کمپست - لنهپست های تونس بعنوان یکی از امضاء کنندگان بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و یکی از سازمانهای شرکت کننده در این جنبش پذیرفته شده است.

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به بیش از ۲۰ زبان ترجمه شده است. در اینجا تصویر روی جلد نسخه های گجراتی، نپالی، ژاپنی و کانادایی غایب است.

*بدین وسیله دفتر اطلاعاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، ادغام «کمپته رهبری حزب کمونیست انقلابی هند» و «کمپته مرکزی بازسازی حزب کمونیست هند (مار کمپست - لنهپست)» بسال ۱۹۸۷ را اعلام مینماید.



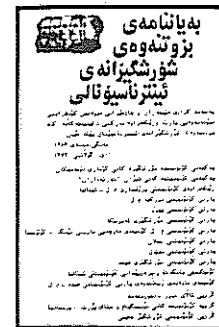
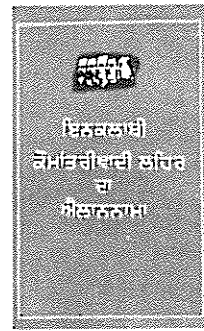


چیانگ چینگ و چانگ چونگ چیائو، رهبران انقلاب فرهنگی و برجسته ترین نمایندگان خط مائو در چین بعد از مرگ وی. آنها در سال ۱۹۷۶ توسط رویزیونیستها دستگیر شدند و قهرمانانه پرچم مائو تسه دون و انقلاب فرهنگی را برافراشته نگاه داشتند. در جریان دادگاه چیانگ چینگ با تحقیر به رویزیونیستها گفت: «این من نیستم که محاکمه میشوم، بلکه دار و دسته حقیر شماست که در دادگاه تاریخ محاکمه میشود.»

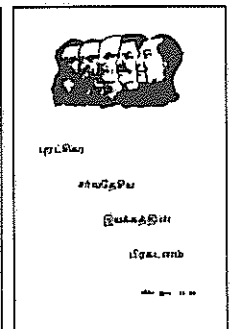
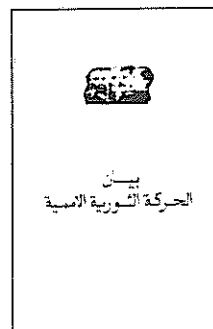
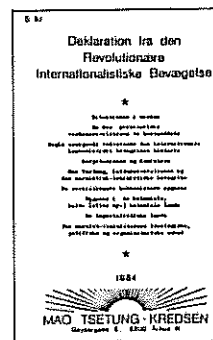
در حالیکه دومین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست خاتمه پیروزمندانه کار خود را جشن میگيرد، صحیح و ضروری است که دروهای خود را نشان انقلابیون پرولتری در چین و برجسته ترین نمایندگانشان - رفیق چیانگ چینگ و رفیق چانگ چونگ چیائو - کنیم؛ کسانی که پرچم سرخ انقلاب پرولتری و کمونیسم را در مواجهه با شکست تلخ به اهتزاز در آوردند. «رفقا، مبارزه قهرمانانه ای که شما تحت رهبری رفیق مائو تسه دون به پیش بردید، یعنی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، هرگز فراموش نخواهد شد.... مترجمین پر های و هوایی که گمان میکنند برای همیشه انقلاب پرولتری را دفن کرده اند، باید منتظر وقایع غیرمترقبه ای باشند.

رفقای ما در چین جزئی لاینفک از جنبش اصیل بین المللی کمونیستی هستند و ما اطمینان داریم که وقتی يك انترناسیونال ترانزین بر پایه مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون تشکیل شود، آنان جایگاهی پر افتخار - در آن خواهند داشت. امروز سخنان مائو بوضوح در گوش ما طنین میافکند که: «آینده درخشان است، راه پرییچ و خم».

- پیام دومین کنفرانس بین المللی، ۱۹۸۱



- | | |
|------------------------------|-----------------------------|
| ۱۲ - انگلیسی (چاپ هند) | ۱ - پنجابی |
| ۱۳ - اسپانیایی (چاپ اسپانیا) | ۲ - ایتالیایی |
| ۱۴ - اسپانیایی (چاپ آمریکا) | ۳ - فارسی |
| ۱۵ - اسپانیایی (چاپ پرو) | ۴ - هندی |
| ۱۶ - اسپانیایی (چاپ کلمبیا) | ۵ - فرانسوی |
| ۱۷ - ترکی | ۶ - چینی |
| ۱۸ - تامیلی | ۷ - مالایایی |
| ۱۹ - عربی | ۸ - بنگالی |
| ۲۰ - دانمارکی | ۹ - کرول |
| ۲۱ - گردی | ۱۰ - آلمانی |
| | ۱۱ - انگلیسی (چاپ انگلستان) |





این پوستر توسط زندانیان انقلابی در پرو تهیه گشته است. شعار پوستر چنین است: زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!

مرکز پیشرفت مبارزه در پرو از اهمیت عظیمی در چارچوب اوضاع کنونی جنبش بین‌المللی کمونیستی و بطور کلی جنبش انقلابی برخوردار است...

دومین کنفرانس بین‌المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست از همه شرکت کنندگان در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، و همه نیروهای کمونیست امیدوار است که فعالانه به حمایت از انقلاب دموکراتیک نوین در پرو تحت رهبری حزب کمونیست پرو و رهبر آن، رفیق گونزالو برخیزند.

- پیام دومین کنفرانس بین‌المللی حزب کمونیست پرو، مارس ۱۹۸۴

جنبش کمونیستی يك جنبش بين المللی است، و فقط میتواند چنین باشد. در حقیقت، صلاهی نخستین سوسیالیسم علمی، یعنی مانیفست کمونیست، چنین اعلام کرد: «کارگران همه کشورها متحد شوید». با پیروزی انقلاب اکتبر، تشکیل انترناسیونال کمونیستی و گسترش مارکسیسم - لنینیسم به اقصی نقاط جهان، وحدت بین المللی طبقه کارگر دیگر مفهوم عمیقتری یافت.

امروز در بحبوحه بحران عمیق در صفوف مارکسیست - لنینیستها، لزوم وحدت بین المللی و لزوم يك تشکیلات نوین بین المللی، بشدت محسوس است.

پرولتاریای بین المللی در برپاداشتن تشکیلات خویش در سطح جهانی، تجارب مثبت و منفی بسیاری اندوخته است. مقوله حزب جهانی و سانتالیسم زیاده از حد منتج از آن در دوران کمینترن و همچنین دستاوردهای مثبت انترناسیونال اول، دوم و سوم باید ارزیابی گشته و تجارب آن کسب شوند. همچنین ضروریست که عکس العمل زیاده از حد حزب کمونیست چین نسبت به جوانب منفی کمینترن، که باعث شد آنها از ایفای نقش رهبری لازم در ایجاد وحدت تشکیلاتی نیروهای مارکسیست - لنینیست در سطح بین المللی شانه خالی نمایند، ارزیابی گردد.

در گرهگاه کنونی تاریخ جهان، پرولتاریای بین المللی باید وظیفه ایجاد تشکیلات خویش، یعنی يك انترناسیونال نوع جدید متکی بر مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون، و گسترش تجارب ارزشمند گذشته را بدوش گیرد. این هدف باید جسورانه به پرولتاریای بین المللی و داغ لعنت خورندگان جهان اعلام گردد - با همان جسارت انقلابی پیشینیانمان، از کموناردهای پاریس تا شورشگران پرولتری شانگهای که جرات کردند زمین را بلرزه درآورند و مصمم بر انجام «غیرممکن» (ساختن جهان کمونیستی) شدند.

- از بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

اساسنامه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، بر سطح عالیتري از وحدت ایدئولوژیک - سیاسی مارکسیست - لنینیستها متکی بوده، از درون مبارزه ای اصولی حاصل شده و مبین گام فوق العاده مهمی برای جنبش بین المللی کمونیستی میباشد. لیکن نیاز به حرکت سریع و همگامی با تحولات عینی جهان، کماکان خودنمایی میکند. مبارزات انقلابی توده ها در تمام کشورها، رهبری راستین انقلابی را با فریاد طلب میکند. نیروهای راستین مارکسیست - لنینیست در هر کشور مجزا و در سراسر جهان، حتی زمانی که درگیر مبارزه برای یکپارچگی و ارتقای سطح اتحادشان میباشد، مسئولیت دارند این رهبری را تأمین کنند. بدین ترتیب، خط مشی ایدئولوژیک - سیاسی صحیح، سربازان جدیدی بمیدان میاورد، و بیش از هر زمان دیگری نیروی مادی قدرتمندی در جهان خواهد شد. جماعات مانیفست کمونیست امروز پر صلابت تر از همیشه طنین انداز است: «پرولتاریا در این میان چیزی بجز زنجیرهای خود از دست نمیدهد، ولی جهانی برای فتح دارد.»

- بیانیه ج.ا.ا.

به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون!



این پوستری است که توسط کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بمبایه بخشی از کارزار بین المللی در بزرگداشت بیستمین سالگرد انقلاب فرهنگی و مصادف با دهمین سالگرد مرگ مائوتسه دون و مبارزه جاری علیه رویزیونیستهایی که متعاقب مرگ مائو قدرت را غصب کردند، انتشار یافت.



لندن، ۱۲ مارس ۱۹۸۱، کنفرانس مطبوعاتی. نمایندگان حزب کمونیست سیلان، حزب کمونیست انقلابی آمریکا و حزب کمونیست ترکیه مارکسیست - لنینیست در مقابل پرچم سرخ و درخشان دومین کنفرانس بین المللی مزین به تصاویر مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائو و شعار «پرولتاریا هیچ چیز جز زنجیرهایش برای از دست دادن ندارد و در عوض جهانی برای فتح دارد!» که بزبانهای مختلف نوشته شده بود قرار گرفتند. این نمایندگان به سخنرانی پرداخته و قطعنامه های کنفرانس دوم بین المللی را عرضه داشته و به سوالات حضار پاسخ گفتند.

از چپ برآست: دالال کماچی از حزب کمونیست ترکیه م. ل. ن. ساموگاتسون، عضو بنیانگذار حزب کمونیست سیلان و دبیرکل کنونی این حزب،

کارل دیکس از حزب کمونیست انقلابی آمریکا.

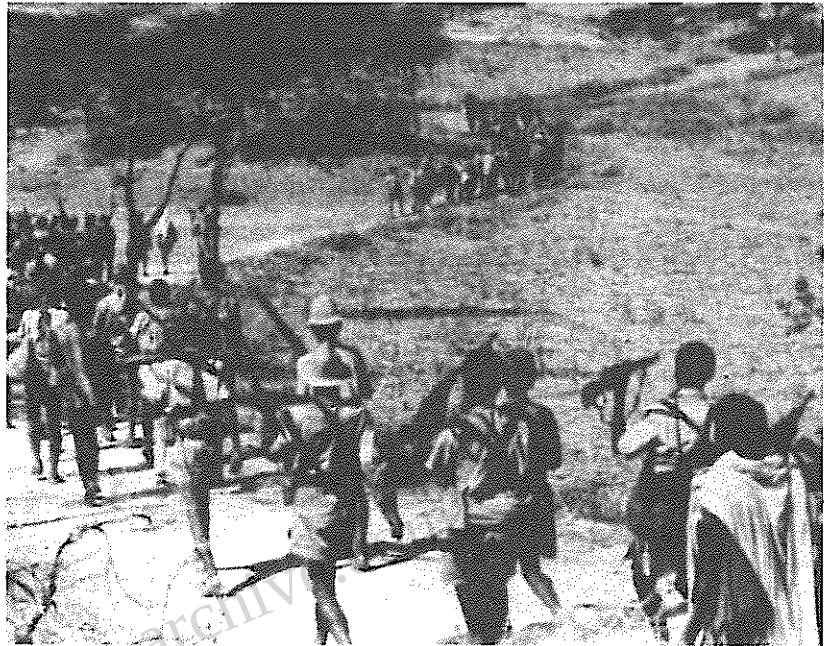
پیشرویه‌ها و

مسائل

جنگ

علیه

حکومت اتیوپی



به قلم یکی از نویسندگان نشریه کارگر انقلابی*

پیروزیهای شورشیان

پس از سالهای افت نسبی در جنگ میان نیروهای شورشی و نیروهای حکومت اتیوپی اشغالگر اریتره، نیروهای مسلح جبهه رهاییبخش خلق اریتره (EPLF) در ماه مارس ۱۹۸۸ از خطوط نیروهای درگه در جبهه نکفا گذشتند. ارتش اتیوپی شکست نظامی مهلکی را متحمل شد. به نقل از گزارشات جراید، جبهه رهاییبخش خلق اریتره، بیش از بیست هزار تن از نیروهای حکومت را کشته و یا مجروح کردند. نیروهای شورشی همچنین سه مستشار نظامی شوروی و حجم عظیمی از زرادخانه نظامی در گه (پنجاه تانک، بیش از یکصد وسیله نقلیه نظامی، بسیاری موشک،

سنگین بر ارتش اتیوپی در بهار و تابستان سال ۱۹۸۸ گردید، رژیم «حالت فوق العاده» اعلام کرده و دست به حمله بزرگی علیه سکنه غیر نظامی زد. اما این کار نتوانست شکستهای رژیم را جبران کند. سوسیال امپریالیستهای شوروی طی این مدت به حمایت سیاسی - نظامی خود از درگه ادامه داده اند. دول غربی نیز به لحاظ اقتصادی این رژیم را حمایت کرده و برای بزرگ کردن کنترل کامل بازگرداندن اتیوپی به مانور دادن پرداخته اند. و در حالیکه میلیونها تن از مردم اریتره و اتیوپی با تهدید جدی قحطی روبرویند، اعمال کنترل بر توزیع کمکهای امدادگرانه به سلاح عمده ای در دست هر دو امپریالیست رقیب و در حملات درگه بر مردم تبدیل شده است.

طی سال گذشته اوضاع سیاسی و نظامی مورد حمایت شوروی در اتیوپی در معرض مخاطره جدی قرار گرفت، بنحوی که احتمال سقوط و یا بروز شکاف جدی در درگه (حکومت نظامی اتیوپی) میرفت. این امر نمیتوانست صف بندیها و درگیریهای جدید را در منطقه استراتژیک شاخ آفریقا، که هر دو بلوک امپریالیستی آمریکا و شوروی جنگالهای خود را عمیقاً در آن فرو کرده اند، باعث شود.

در آستانه پیروزیهای عمده نظامی شورشیان مسلحانه در اریتره و در استانهای شمالی اتیوپی بنامهای تیگره، گوندر و ولو که باعث وارد شدن تلفات

کارگر انقلابی صدای حزب کمونیست انقلابی آمریکا است

ابتکار عمل را بدست آورده است. بطور مثال، شورشیان در تیگره هنگام حمله نیروهای حکومتی چند شهر عمده را خالی کرده و سپس به حملاتی غافلگیرانه دست زدند که طی آنها بطور تخمینی نوزده هزار نفر دیگر از نیروهای حکومتی را کشته و یا اسیر ساختند. در ژوئیه، «جبهه... تیگره» تارومار ساختن هشت هزار تن بقیه در صفحه ۶۲

جبهه رهائیبخش خلق تیگره (TPLF) دو شهر مهم استان تیگره بنامهای آکسوم و آدوا را تصرف کردند. گزارش شده که نیروهای چند ملیتی جنبش دمکراتیک خلق اتیوپی (EPDM) در استان ولو دو لشکر از آن زمان تاکنون، در گه تعدادی از شهرهای اریتره و شمال اتیوپی را باز پس گرفته، اما به سختی میتوان گفت که ارتش

تسلیمات توپخانه و سلاحهای سبک و مهمات را به چنگ آوردند. نیروهای اتیوپی مواضع خود را در چندین نقطه در طول خطوط جبهه جنگ با سراسیمگی ترک کرده و بسیاری از آنها فرار کردند. در همانزمان، شورش توده ای در شمال اتیوپی نیز ضربات عمده ای بر رژیم ارتجاعی وارد آورد. در اواخر مارس، نیروهای رهائیبخش در تیگره تحت رهبری

شاخ آفریقا:

جولانگاه امپریالیستها

نوشته يك هوادار «کارگر انقلابی»

اتیوپی يك کشور تحت سلطه امپریالیسم و در عین حال «زندان ملل» است. تاریخ این کشور تاریخ ستم وحشیانه علیه تیگرایان، اورومو، و سایر خلقها میباشد. اتیوپی در دهه پنجاه با حمایت قدرتهای امپریالیستی، اریتره را تصرف کرد. این تاریخچه، پایه نقش بسیار مهم مسئله ملی و موضوع تعیین سرنوشت در انقلاب اتیوپی را فراهم ساخته و باعث بروز جنبشهای قدرتمند ملی دمکراتیکی که هم اکنون منطقه را میلزافند، شده است.

دستیابی به درك صحیح و یافتن راه حل مناسب برای مسئله ملی، در چارچوب مضمون مبارزه کلي علیه امپریالیسم و ارتجاع بومی، تحت رهبری يك حزب (یا احزاب) پرولتری تحت هدایت مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون، کلید پیشروی انقلاب دمکراتیک نوین و سپس انقلاب سوسیالیستی در شاخ آفریقا میباشد. همانگونه که بیانیه «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» خاطر نشان میسازد:

در نتیجه استقرار دولت مرکزی ماقبل پروسه رشد سرمایه داری، کشورهای نیمه (نو) مستعمره عمدتاً دارای ساختارهای اجتماعی چندملیتی می باشند. این دولتها در بسیاری موارد توسط خود امپریالیستها بوجود آمده اند. از اینها گذشته، مرزهای این دولتها در نتیجه اشغالگری و دسائس امپریالیستی تعیین شده اند. بنابراین

عموما بدین گونه است که درون مرزهای دولتی کشورهای تحت سلطه امپریالیسم و ملل تحت ستم، نابرابری ملی و ستم افسار گسیخته ملی موجود است. در عصر ما مسئله ملی دیگر مسئله داخلی کشورهای منفرد نبوده، بلکه به تابعی از مسئله انقلاب پرولتری جهانی تبدیل شده، و نتیجتاً حل تمام عیار آن مستقیماً به مبارزه علیه امپریالیسم وابسته گشته است. در این زمینه، مارکسیست - لنینیستها باید حق تعیین سرنوشت ملل تحت ستم در کشورهای نیمه مستعمره چندملیتی را به رسمیت بشناسند.

شاخ آفریقا برای نخستین بار، پس از گشایش کانال سوئز در ۱۸۶۹، برای امپریالیستها اهمیت فراوان یافت و از آنزمان تاکنون عرصه تاخت و تاز رقبای امپریالیست بوده است. دولت مدرن اتیوپی از دهه نود قرن نوزدهم شکل یافت و مانند سایر دولتهای آفریقایی محصول امپریالیسم مدرن بود.

تحت حاکمیت سلطنت «آبسینیان»، منه لیک دوم، قدرت بصورت قطعی به دست اربابان فئودال «آمهارا» افتاد و فتح خونین اورومو و سایر ملیتها به کمک مستشاران اروپایی و حجم عظیمی از سلاحهای مدرن از سوی فرانسه، ایتالیا، انگلستان و پرتغال، انجام پذیرفت.

قصد امپریالیستهای فرانسوی عبارت بود از گسترش متصرفاتشان از «آفریقای غربی فرانسه» در پهنای قاره تا جیبوتی. امپریالیستهای انگلیسی که مصر را بطور موثر اشغال کرده بودند، تشنه گسترش

منطقه تحت سلطه شان از «کیپ تاون تا قاهره» بودند. رویاهای این دو امپریالیست غارتگر دقیقاً در اتیوپی با هم تلاقی یافتند. از آنجا که هیچکدام در موقعیت از میدان بدر کردن دیگری نبوده، انگلیسی ها و فرانسوی ها در سال ۱۸۸۸ قرارداد «حفاظت از استقلال» اتیوپی را امضاء کردند. منه لیک از رقابت میان امپریالیستها برای فشار وارد آوردن بر جنوب و شرق، سرکوب اوروموها، سوماتی ها، افارها و سایرین، سودجست. این خلقها بزور مجبور بگرویدن به مسیحیت و تعهد به استفاده از زبان «آمهاری» شدند. در مناطق حدیدا تسخیر شده، دوسوم از زمینها بلافاصله مصادره شده و به فئودالهای «آمهارا» واگذار گشتند و يك سوم مابقی به جمعیت تنگدستی که تحت سلطه حکام بومی قرار داشت اختصاص یافت. این حکام بومی با اشغالگران «آمهارا» همکاری کرده بودند. و امپریالیستهای فرانسوی، انگلیسی و ایتالیایی به تقسیم سواحل اریتره و سوماتی میان خود پرداختند.

متعاقب جنگ جهانی دوم، از آنجا که کنترل بر اتیوپی حلقه کلیدی سلطه امپریالیسم آمریکا بر این منطقه استراتژیک را تشکیل میداد، آمریکا به سرعت در جهت جایگزین شدن بجای انگلستان بمنابۀ قدرت امپریالیستی برتر در شاخ آفریقا حرکت نمود. امپراطور هایلۀ سلاسی جانشین منۀ لیک خود را به عنوان ژاندارم وفادار منطقه ای امپریالیسم آمریکا به اثبات رساند. اتیوپی عضو سازمان ملل

اتیوپی

بقیه از صفحه ۶۱

دیگر از نیروهای حکومتی را طی نبردهای جبهه جنگ دانشا گزارش داد.

در واکنش بدین شکستهای بزرگ نظامی، در گه مستاصانه به دست و پا افتاد.

حکومت اتیوپی برای اینکه نیروها و تسلیحات لازم برای جبهه های اریتره و شمال اتیوپی را فراهم آورد، به ناگهان در آوریل، پیش شرطهای سابق خود را رها ساخته و به درگیریهای مرزی درازمدت با سومالی پایان داده و قرارداد آتش بس امضاء کرد که سربازان و مهماتش را برای جنگ با اریتره و جبهه شمالی کشور بکار گیرد. اگرچه منگیستو، رهبر در گه، قبلاً حتی موجودیت شورشی مسلحانه در اریتره و یا میان ملیتهای تحت ستم در اتیوپی را انکار کرده بود، در ماه مه اعلام داشت که حکومت در گیر یک «مبارزه مرگ و زندگی» با شورشیان است و فراخوان بسیج عمومی صادر کرد. هزاران نیروی تازه نفس به شمال گسیل شده و در اریتره و تیگره حالت فوق العاده اعلام شد. واکنش منگیستو در قبال شکستهای نظامی عبارت بود از انجام جابجایی هایی در فرماندهی عالی نظامی، تنزل درجه و حتی اعدام ژنرالهای عالیرتبه ای که مسئول این شکستها شناخته شده بودند.

ارتش اتیوپی در تدارک یک حمله جدید و مهم علیه نیروهای رهاپیش است. بنابه گزارش EPLF، شوروی اکثر تسلیحات نظامی نابود شده طی شکستهای سال قبل حکومت اتیوپی را تامین کرده و حکومت در گه برای تامین تسلیحات نظامی بیشتر وارد معامله با کره شمالی و آلمان شرقی شده است. لیکن حکومت از هر لحاظ در اعمال کنترل مجدد بر اکثر مناطقی که از دست داد دچار مشکل بوده است. در حقیقت، EPLF گزارش داده که نیروهایش در نبردهای اواخر ژانویه و اوایل فوریه امسال با نیروهای حکومتی، پنج هزار نفر تلفات بر آنها وارد ساختند.

حکومت در گه اکنون با چشم انداز وخیمی از نوعی که باعث سرنگونی هایل سلاسی در ۱۹۷۴ و بقدرت رسیدن خودش شد، روبرو است. در آزمون، یک رشته شکستهای نظامی و بروز قحطی باعث سر باز شدن ناآرامیهای توده ای گسترده و سرگشادن شورش درون ارتش شد. (رجوع کنید به مقاله دیگر در همین شماره)

همه رسانند. طی چند هفته بعد دانشجویان دانشگاه هایل سلاسی دست به اعتصاب زدند. اتحادیه ها فراخوان اعتصاب عمومی دادند. و یکصد هزار مسلمان در پایتخت دست به راهپیمایی زده و خواستار برابری مذاهب شدند. امپراطور از سر استیصال با استعفای نخست وزیرش موافقت کرده و قول برآوردن یک سری خواسته های اپوزیسیون را داد. نخست وزیر جدید یک «کمیته هماهنگی» متشکل از افسران معتمد ارتش که با نیروهای خود پایتخت را به اشغال در آوردند، تشکیل داد. بدین ترتیب، «در گه» که به زبان آمهاری بمعنای «کمیته» است، تشکیل گردید.

طی مبارزات متعاقب آن، در گه خیزش همگانی را درهم کوبید و طی سالهای ۱۹۷۸ - ۱۹۷۶ (بنابه گزارشات عفو بین الملل) ۳۰ هزار نفر از مخالفین را از دم تیغ گذراند. تنها بین دسامبر ۱۹۷۷ و فوریه ۱۹۷۸، ارتش حدود ۱۰ هزار نفر را که اکثراً از دانشجویان شورشی تشکیل میشدند به قتل رسانده و حاکمیت خود را تثبیت کرد. از طریق یک سلسله تصفیه های درونی، در گه بالاخره شکل کنونی خود را یافت: تحت رهبری سرهنگ تعلیم دیده آمریکا، منگیستو هایل مریم.

سال ۱۹۷۷ نیز شاهد یک تغییر ناگهانی در ارتش و صف بندیهای سیاسی در شاخ آفریقا بود. سوسیال امپریالیستهای شوروی با حکومت در گه به توافق رسیدند، و از «حمایت» دروغینشان از مبارزه رهاپیش اریتره دست کشیده و ستایش از «سوسیالیسم» در سومالی را نیز بفراموشی سپردند. سرهنگ منگیستو خیلی سریع خود را یک «مارکسیست - لنینیست» خواند و سیل جنگ افزارها و مستشاران بلوک شوروی بسوی اتیوپی سرازیر شد. آمریکا نفوذ قابل توجه سیاسی و نظامی خود را در اتیوپی از دست داد و برای حفظ جای پای خود در شاخ آفریقا به حمایت از رژیم ارتجاعی زیاد باره در سومالی روی آورد.

تسلیمات روسی و لفاظی های نوینباد «سوسیالیستی» به حکومت در گه اجازه داد تا حاکمیت خود را تثبیت کرده و شورش همگانی را در خون غرق سازد. لیکن شکستهای نظامی اخیرش و معضلات تعمیق یابنده اقتصادی - سیاسی آن، در گه را با عمیقترین بحران حاکمیت خونبارش روبرو ساخته است. ■

متحد و یک رای بنفع آمریکا شد. آمریکا و اتیوپی در سال ۱۹۵۳ یک موافقتنامه دوجانبه دفاعی امضاء کرده و مستشاران نظامی آمریکایی بجای مستشاران نظامی انگلیسی تعلیم ارتش اتیوپی را به عهده گرفتند.

نقش استیلاگرانه آمریکا در اتیوپی بیش از همه در «ادغام» اجباری اریتره در اتیوپی در ۱۹۵۲ هویدا است. طی جنگ (جهانی دوم - م) انگلیسی ها با هواپیما در اریتره اعلامیه میریختند که در آنها به اریتره ای ها قول اعطای استقلال در ازای کمک به اخراج ایتالیایی ها داده شده بود. اما به مجرد پیروزی در جنگ، انگلیسی ها دست به تقسیم اریتره میان دول استعماری غرب زدند. و اما در سازمان ملل متحد نیز آمریکا پیشنهاد تشکیل فدراسیونی با اتیوپی تحت سلطه آمریکا بمنابه یک آلفرناتیو در برابر استقلال یا تقسیم اریتره ارائه داد. جان فاستر دالس وزیر امور خارجه آمریکا با تفرعنی امپریالیستی میگوید: «نظر مردم اریتره به لحاظ رعایت عدالت باید مورد توجه واقع شود. در عین حال، منافع استراتژیک آمریکا در حوزه دریای سرخ و ملاحظات امنیتی و صلح جهانی این امر را ضروری میسازد که این کشور (اریتره) با متحد ماء اتیوپی، باید مرتبط باشد.» بعنوان سیاستگری از تقدم اریتره به اتیوپی، هایل سلاسی یک گردان از نیروهای محافظ خود را برای جنگ همدوش نیروهای آمریکایی به کره اعزام داشت.

طیف گسترده ای از جامعه اتیوپی در سال ۱۹۷۴ بپاخاسته و رژیم هایل سلاسی را سرنگون ساخت. این حادثه پس از وقوع قحطی در استان تیگره و استان ولو در ۱۹۷۳ که بیش از یک میلیون تلفات بار آورد، رخ داد. هنگامیکه امپراطور نه تنها از تامین کمک اضطراری به مناطق قحطی زده کاملاً قاصر ماند، بلکه حتی تلاش کرد وقوع قحطی در آن مناطق را از مابقی جهان و موسسات کمک رسانی بین المللی مخفی نگاه دارد، حتی نخبگان تحصیل کرده نیز خشمگین شدند. ارتش که از جنگهای ارتجاعی برای سرکوب شورشیان خلق اورومو و خلق سومالی در استان «بال» و مبارزه اریتره ایها در شمال خسته شده و تضعیف روحیه یافته بود، بسوی از هم گسیختگی رفت. سربازان شورش کرده و شهر اسمره در اریتره را تصرف نموده، و خواسته هایشان را از طریق رادیو به گوش

میباشد. با توجه به وابستگی سومالی به امپریالیسم آمریکا بعید بنظر میرسد که این کشور بدون رضایت واشنگتن بدین آتش بس تن در داده باشد.

این احتمال که کل این اوضاع به شکل گیری يك صف بندی عمده و نوین و یا تخصیص عمده و نوین در منطقه منجر شود را نباید نادیده گرفت. فی الواقع در ماه نوامبر، منگیستو پیشنهادات دیپلماتیک جدیدی به آمریکا ارائه داده و مضطربانه اعلام داشت که شوروی ها ممکن است او را ترك کرده و ضایعات وارده بر خود در منطقه را بطریق دیگری جبران کنند. این احتمال نیز وجود دارد که امپریالیستها حتی در عین اینکه هر کدام بر سر به چنک آوردن امتیازات بیشتر مانور میدهند، به نوعی سازش دوجانبه دست یابند. نیویورک تایمز در اوایل فوریه از قول یکی از مامورین وزارت خارجه آمریکا نوشت: «ما تبادل نظرهای فعالی با شورویها بر سر اوضاع در شاخ آفریقا داشته ایم.» کسانی که خواهان رهایی واقعی اند باید بسیار مراقب «توافقتنامه های صلح» که توسط امپریالیستها کارگزاری شده اند باشند. تنها هدف این «توافقتنامه های صلح»، خریدن وقت برای مرتجعین محلی و فراهم آوردن امکان برای بلوکهای امپریالیستی رقیب جهت استحکام بخشیدن بر سلطه شان بر خلغهای شاخ آفریقا میباشد.

نیروهای انقلابی

مبارزه مسلحانه در شاخ آفریقا که در سال ۱۹۶۱ در اریتره و در سال ۱۹۷۵ در تیگره آغاز گردید، طولانی ترین و اکنون بزرگترین جنگ رهاییبخش در قاره آفریقا بوده است. و حال که رژیمهای ارتجاعی با بحران شدید رویارویند و فرصت برای پیشرویهای بی نظیر انقلابی در حال نضج گیری میباشد، این جنگ انقلابی اکنون بیش از هر زمان دیگری ضعف چشمگیر خود را نشان میدهد - یعنی فقدان پیشاهنگ پرولتری، مسلح به مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون.

مائوتسه دون بدرستی تشکیل حزب پرولتری را بمثابة حلقه کلیدی در ایجاد و خوب بکار بستن «سه سلاح جادویی» و حیاتی برای پیروزی انقلاب در کشورهای تحت سلطه، تعیین نمود: حزب کمونیست، ارتش خلق، و جبهه متحد تحت رهبری

عالیرتبه دولتی گفت تا زمانیکه این مناطق از «فعالتهای راهزانه پاک نشود» عملیات امداد رسانی از سر گرفته نخواهد شد.

در گره همچنین انگیزه تبهکارانه ای در اخراج گروههای امدادگر از مناطق روستایی داشت. یکی از مامورین کمیته بین المللی صلیب سرخ در آفریقا خاطرنشان ساخت «حال هیچکس شاهد چگونگی پیشبرد جنگ نخواهد بود.» در گره با بکارگیری بمبهای ناپالم و خوشه ای در اریتره و تیگره و کشتن و معیوب ساختن هزاران تن، ترور لجام گسیخته ای را علیه سکنه غیر نظامی اعمال میکند. بنابه گزارش EPLF، حدود چهارصد تن غیر نظامی طی بمبارانهای شهر «شیب» در اریتره در تاریخ دوازدهم ماه مه توسط حکومت اتیوپی کشته شدند. TPLF نیز گزارش میدهد که جنگنده بمب افکنهای میک - ۲۲ اتیوپی شهر «هاوزین» در مرکز تیگره را در شلوغترین وقت خرید مردم بمباران کرده، که باعث به قتل رسیدن شصصد نفر و مجروح شدن چندصد تن دیگر گردید.

علیرغم اینکه این مرگ و نابودی به کمک تسلیحات شوروی انجام شده، اما آمریکا و همقطارانش نظاره گران بیگناه در این جنایات نبوده اند. سالها است که آمریکا بطور ضمنی سیاست «گرسنگی دادن شورشیان» توسط در گره را بوسیله دادن اجازه توزیع کمکهای امدادگرانه غربی از طریق کانالهای تحت کنترل دولت، تأیید کرده است. آمریکا همچنین از سیاست «اسکان مجدد» دهقانان شمال در مناطق کنترل دولتی برای از بین بردن پایگاه توده ای شورشیان، حمایت کرده است.

اخیرا برای اینکه از اهرم فشار «چماق و شیرینی» علیه در گره استفاده شود، برخی از کمکهای امدادگرانه از طریق گروههای امدادگر مستقر در مناطق تحت کنترل شورشیان توزیع شده است. اما سیاست و استراتژی اصلی آمریکا در اتیوپی، برخلاف سایر نقاط که سعی دارد رژیمهای روسی را سرنگون سازد، عبارت از تلاش در جهت جلب مجدد در گره و یا عناصری از درون آن به بلوک غرب بوده است. آمریکاییها نیز همچون رقبای روسی شان رژیم کنونی اتیوپی را بهترین حربه برای جلوگیری از سقوط کامل نظم ارتجاعی در کل منطقه میدانند. آتش بس اتیوپی و سومالی در آوریل گذشته یکی از نشانه های تداوم حمایت آمریکا از رژیم در گره

سرا ن در گره تلاش کرده اند تا خصلت ارتجاعی و بی ثباتی دائم التزاید حکومتشان را با اعلام خود بعنوان رهبران دروغین «مارکسیست - لنینیست»، حزب کارگران اتیوپی، استتار کنند. در سال ۱۹۸۷ در حالیکه يك قحطی گسترده جان میلیونها نفر را در روستاها تهدید میکرد، آنها در میان هیاهوی گزاف گویانه در آدیس آبابا (پایتخت اتیوپی) اعلام «جمهوری خلق اتیوپی» کردند، و اکنون آن لفاظی «انقلابی» که در گره را در قدرت نگاه داشته بود، در حال اضمحلال است.

کمکهای امدادگرانه بعنوان اسلحه

بروز قحطی و خطر گرسنگی گسترده به سر باز کردن نارضایتی وسیع علیه حکومت اتیوپی کمک کرده است. آمریکا و سایر کشورهای بلوک غرب با وقوف بدین امر است که مداوماً از اعمال کنترلشان بر تأمین آذوقه برای قحطی زدگان بعنوان اهرم فشار بر در گره جهت بریدن او از شوروی استفاده کرده اند. خود در گره نیز سابقه رسوایی در بکارگیری این کمکها بعنوان سلاح علیه مردم و ارتشهای شورشی دارد. حکومت مدتها کار کرده است تا جلوی رسیدن بی دغدغه آذوقه به مناطق تحت کنترل شورشیان را بگیرد. در آوریل ۱۹۸۸، که قحطی جدید و گسترده ای مردم را در معرض خطر جدی قرار داده بود، در گره به تمام گروههای امدادگر دستور خروج از کلیه مناطق، حتی مناطق تحت کنترل نیروهای حکومتی را صادر کرد.

گزارش از مجله «کریستین ساینس مانیتور» در آلمان در رابطه با اوضاع قحطی مینویسد: «از سه میلیون نفری که در معرض خطرند، بیش از دو میلیون نفرشان در مناطق تحت کنترل شورشیان قرار دارند. این افراد محتاج توجه ویژه اند، چرا که تاکنون حکومت اتیوپی توزیع آذوقه را فقط در مناطق تحت کنترل حکومت، اجازه داده است. و این مناطق هم در نتیجه پیشرویهای نظامی جبهه رهاییبخش خلق اریتره و جبهه رهاییبخش خلق تیگره شدیداً تحلیل میروند.... واضح است امسال که حکومت در پی پسگرفتن مناطق تصرف شده است، جنگ اولویت می یابد. يك بسیج توده ای برای اعزام قوا به جبهه های شمالی که بیست و هفت سال است جنگ در آنها جریان دارد، در حال انجام است. يك مامور امدادگر

حزب کمونیست. بسیاری از نیروهای رهاایشخ در شاخ آفریقا قهرمانیهای انقلابی زیادی کرده اند. اما، این نیروها همیشه و بطور تمام و کمال از نقش حزب پرولتری چشم پوشیده، و مبارزه مشخص برای ایجاد حزب را به زمان نامعلومی حواله داده و یا اینکه این مبارزه را تحت الشعاع مبارزه برای ایجاد حزب و ارتش، قرار داده اند. این شیوه ها منتهی به آن شده که مبارزه برای حل دمکراتیک مسئله ملی در اتیوپی، بمثابه پایانی در خود تلقی میشود. در حالیکه باید به آن بمثابه جزئی لاینفک از انقلاب دمکراتیک نوین با هدف محو سلطه امپریالیستی و مناسبات فئودالی و گشودن عرصه برای پیشروی انقلاب بر جاده کمونیسم و بمثابه بخشی از انقلاب جهانی، نگریست.

همانگونه که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی متذکر میشود: «کلید انجام انقلاب دمکراتیک نوین، نقش مستقل پرولتاریا و قابلیتش در اعمال هژمونی در مبارزه انقلابی است که از طریق حزب مارکسیست - لنینیست پرولتاریا تحقق می یابد.... تاریخ، ورشکستگی آن جبهه ضد امپریالیستی (یا «جبهه انقلابی») مشابه آن که توسط حزب مارکسیست - لنینیستی رهبری نشود را نشان داده است، حتی اگر چنین جبهه نیروهای متشکل در آن رنگ و لعاب «مارکسیستی» (یا در واقع شبه مارکسیستی) نیز داشته باشند. اگرچه این تشکیلات انقلابی مبارزات قهرمانانه ای را رهبری کرده و حتی ضربات سختی بر امپریالیسم وارد آورده اند، اما خود اثبات کرده اند که از لحاظ ایدئولوژیک و تشکیلاتی قادر به مقاومت در برابر نفوذ امپریالیستی و بورژوازی نیستند. حتی در مواردی که چنین نیرویی به کسب قدرت سیاسی نائل آمده، قادر به انجام تحول انقلابی همه جانبه نبوده، دیر یا زود توسط امپریالیستها سرنگون شده یا خود به یک قدرت حاکمه ارتجاعی جدید و متلف با امپریالیستها بدل گشته اند.»

مارکسیست - لنینیستهای شاخ آفریقا باید بطور جدی از این مسئله جمعبندی کنند. تاریخ مبارزه انقلابی در شاخ آفریقا و الزامات عینی رویاروی انقلاب در این زمان، اساس پایه ای این جمعبندی را فراهم آورده است.

میراث غنی جنبش بین المللی کمونیستی، بویژه نفوذ مائوتسه دون و چین انقلابی بطرق مختلف مَهر خود را بر

مبارزه رهاایشخ در شاخ آفریقا زده است. جنگجویان اریتره ای در دهه شصت، در چین آموزش سیاسی و نظامی دیده اند. بسیاری از آثار مائو ترجمه گشته و در میان توده ها توزیع شد. نمونه های زیادی از چگونگی مطالعه و بکارگیری، هرچند ناقص، تئوری نظامی مائو توسط جنگجویان اریتره ای در دست است. EPLF, TPLF و EPDM از نظر تاریخی همگی بر اتکاء بخود در جنگ و ایجاد تحول در مناطق تحت کنترلشان تاکید ورزیده، و قصد خود مبنی بر برآه انداختن مبارزه مسلحانه بمثابه جنگ توده ها را اعلام داشته اند. نشانه هایی از تلاشهای واقعی در ایجاد تحول اجتماعی، تقسیم اراضی، و مبارزه علیه ستم بر زنان در مناطق آزاد شده، به چشم میخورد.

اما با این وجود، هنوز مارکسیست - لنینیستها برای بدوش گرفتن مسئولیت انکشاف رهبری پرولتری و فرموله کردن خط مشی و برنامه دمکراتیک نوین که قادر به رهبری توده ها از میان پیچ و خمهای مبارزه باشد، گام پیش نهاده اند. این امر توده های همه ملیتها را از نظر ایدئولوژیک و سیاسی خلع سلاح و متفرق ساخته است. بطور مثال، در اریتره که مبارزه مسلحانه رهاایشخ تقریباً سه دهه ادامه داشته، نیروهای انقلابی تحت نفوذ EPLF از سمت گیری با طرفداران مائو در «مباحثات بزرگ» دهه شصت علیه رویزیونیسم سرباز زدند و سعی کردند در مورد مسائل تعیین کننده رویاروی جنبش انقلابی در سطح بین المللی موضعی سانتریستی برگزینند. شاید اتخاذ این موضع بدان جهت بود که شوروی در آن زمان برای یافتن نفوذ در شاخ آفریقا به مبارزه اریتره تا حدی حمایت دیپلماتیک و نظامی ارائه میداد. اما حتی پس از اینکه شوروی دست از «حمایت» اریتره ایها کشید و در ۱۹۷۷ درگه را در آغوش گرفت، EPLF سکوت کرد. علیرغم اینکه EPLF توده هارادر جنگ علیه ارتش اتیوپی که توسط شورویها تسلیح و تعلیم می یافت، بسیج میکرد و شجاعانه برویش آتش می گشود اما مایل به آتش کردن به پلمیک علیه سوسیال امپریالیستها نبوده و در عوض مکرراً از شورویهای «برادر» می خواست که اشتباهات خود را دریافته و از درگه حمایت نکنند. EPLF همچنین علناً کسانی را که بدرستی معتقد به ماهیت سوسیال امپریالیستی شوروی هستند،

محکوم کرده است.

از میان برخی نیروهای انقلابی منجمله طرفداران EPDM و TPLF که طی مبارزات اواسط دهه هفتاد ظهور یافته تحت تاثیر اندیشه مائوتسه دون قرار گرفتند، بسیاری بدرستی ماهیت سرمایه داری و امپریالیستی شوروی را تشخیص داده و هر دو یلوك امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی شوروی را محکوم میکنند. اما این نیروها قادر نبوده اند که علم مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون را بطور همه جانبه درک نمایند. اگرچه دیده شده که گاهی نیروهایی اعلام کرده اند در جهت تشکیل یک حزب کمونیست چندملیتی در اتیوپی گام بر میدارند، اما تلاشهایشان به انحطاط و دگم رویزیونیسم انورخوجه ای منتهی شده و به ارزیابی های غلط از اندیشه مائوتسه دون بعنوان منبع گرایشات بورژوا - دمکراتیک و ناسیونالیستی، رسیده اند و بدین ترتیب تلاشهای حزب سازیشان به ضد خود مبدل شده است.

در حقیقت، ریشه مسئله دقیقاً در این قرار دارد که آنها در درک و دفاع از خدمات مائوتسه دون بمثابه یک خط تمایز اساسی قاصر بوده اند. این نکته، تعیین کننده ترین مسئله ایدئولوژیک رویاروی مارکسیست - لنینیستهای شاخ آفریقا میباشد. «دفاع از تکامل کیفی علم مارکسیسم - لنینیسم توسط مائوتسه دون، مسئله ای خصوصاً مهم و میرم را در جنبش بین المللی و در میان کارگران آگاه و سایر افراد انقلابی جهان کنونی، نمایندگی میکند. اصل مطرح شده در اینجا این است که آیا باید از خدمات تعیین کننده مائوتسه دون به انقلاب پرولتری و علم مارکسیسم - لنینیسم دفاع کرده و آنرا توسعه داد یا نه. در حقیقت، بحث بر سر دفاع از خود مارکسیسم - لنینیسم است.... بدون دفاع از مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون و پایه کار قرار دادن آن، غلبه بر رویزیونیسم و امپریالیسم و ارتجاع بطور عموم ناممکن است.» (بیانیه ج.ا.ا، ص ۹)

پیروزیهای نظامی چشمگیر اخیر جنگجویان جنبش رهاایشخ بازگو کننده پتانسیل نیرومند برای برپا داشتن جنگ خلق تحت رهبری یک حزب (یا احزاب) پرولتری در شاخ آفریقا و متحد ساختن کلیه ملیتهای تحت ستم در مبارزه مشترکشان علیه ستم ملی و سلطه امپریالیسم، میباشد. ■

چرا پرسترویکا؟

نوشته: سونیل*

درونی و بیرونی برنامه بازسازی گورباچف بطور کامل درك گردد، لازم است که ضرورت طرح پرسترویکا در این زمان را مورد بررسی قرار دهیم.

بحران در جامعه شوروی

ایدئولوگهای شوروی طی سالهای اخیر مجبور بوده اند که به بحرانی که کلیه عرصه های جامعه شان را در بر گرفته، بپردازند. تبلیغات رنگارنگ در مورد رشد و توسعه بلاوقته، شدیداً بعنوان يك مشت دروغ افشا شده اند. گورباچف و دار و دسته اش اکنون به ما می گویند که نرخ رشد در دهه هشتاد نزول کرده؛ توسعه علمی - تکنولوژیک عقب افتاده؛ وضعیت مالی متشنج شده است و هزینه ها از درآمدها مرتباً پیشی می گیرد؛ دولت تا پیش از این هم در آمدش را از طریق منابعی نظیر مالیات بر مشروبات تقویت می کرد که از ۶۷ میلیارد روبل طی برنامه هشتم به ۱۶۹ میلیارد روبل طی برنامه یازدهم رسید! (این ارقام نه تنها روشهای معوج کسب در آمد، بلکه انحطاط کلی جامعه شوروی را نیز نشان می دهند.) گورباچف همچنان ادامه داده و این لیست را طولی تر می سازد. اما لازم نیست تمام حرفهایش را نقل کنیم. با قبول حرفهای گورباچف درباره بحران در جامعه شوروی بیایید ببینیم او چه دلایلی را برای این وضعیت ارائه می دهد. در عرصه اقتصاد، گورباچف چنین استدلال میکند که روشهای «گسترش» رشد علت ریشه ای بحران بوده است. و منظور وی از آن اینست که برنامه ریزان اقتصادی شوروی بجای اینکه مداوماً سطح تکنولوژیک صنایع را بالا ببرند، بر استفاده بیشتر و بیشتر از منابع ملی امپراتوری زوسیه اتکاء داشته و کارخانجات بیشتر و بیشتر ایجاد کرده اند. او این را در تقابل با روش «فشرده»

سلاحی در دست بورژوازی سراسر جهان برای حمله به انقلاب و کمونیسم و بی اعتبار ساختن آن تبدیل شده است. بنابراین، بنفع آنهاست که جوهر تحولاتی که از زمان بقدرت رسیدن خروشچف تا کنون در شوروی بوقوع پیوسته اند، را لایوشانی کنند. بنفعشان است که تحولات اخیر در شوروی را بمشابه گسستی از سوسیالیسم، که توسط گورباچف پی افکنده شده است، وانمود سازند.

لیکن این واقعیت ندارد. اولاً، جوهر سرمایه دارانه رفرمهای گورباچف تداوم بلاانقطاع رفرمهای خروشچف و دیگران است. دوماً، حتی اقداماتی که گورباچف طرح می سازد، مثلاً تامین حداکثر سود بمشابه هدف مرکزی فعالیت اقتصادی، آزاد نهادن عوامل بازار جهت نیل به این هدف، و استفاده از روشهای سرمایه دارانه محاسبه هزینه و ایجاد اصلاحات در ساختار قیمتها در حمایت از این اقدام - همگی به دهه شصت باز می گردند. مجارستان در بلوک شوروی از خیلی پیش از اینها چنین تدابیری را بکار گرفته و در این راه چنان «پیشرفت» حاصل کرده که قوانین مالیات بر درآمد نیز وضع کرده است - هم برای سرازیر کردن بخش بزرگی از سود بخش خصوصی به خزانه دولت و هم بعنوان يك مصلحت سیاسی. بنابراین، پرسترویکای گورباچف چیز کاملاً جدیدی نیست. پرسترویکا باز شدن حلقه ای دیگر از مارپیچ همان روند تحول سابق است - یعنی روند سرمایه داری که کاملاً از زمان خروشچف آغاز شده و مشروعیت یافته است. در عین حال، پرسترویکا صرفاً تعمیم آن روند نبوده و برخی جوانب نوین مرتبط با ساختار درونی اقتصاد شوروی و موقعیتش در سیستم جهانی امپریالیستی را در بردارد (و یا منعکس می سازد). بنابراین، برای اینکه مفاهیم

پرسترویکا و گلاسnost عناوینی هستند که مورد علاقه برای بحث حتی در برخی محافل بورژوازی می باشند. گزارش شده که «آمباتی» این بزرگ سرمایه دار کمپرادور، حتی برنامه دارد که گورباچف را در تلویزیون هند بمعرض «فروش» بگذارد! تحلیل گران بورژوا بقدرت رسیدن گورباچف را نشانه «شکست تاریخی» کمونیسم و پیروزی رقابت سرمایه داری که در جستجوی سود است و دمکراسی را هم بهمراه می آورد، دانسته اند. در سوی دیگر این طیف، نئورویزیونیستهایی نظیر مریدان دن سیائو پین از بازگشت «سوسیالیسم انسان دوستانه» و معیارهای «لنینی» هیجان زده شده اند. تا جایی که به رویزیونیستهای قدیمی مثل CPI و CPM [احزاب رویزیونیست در هند - م] مربوط میشود، این حضرات در تنگنا افتاده اند. چرا که طبق معمول با این وظیفه ناجور روبرو شده اند که هم برای محق جلوه دادن گورباچف و هم برای توجیه مواضع سابق خویش به جفت و جور کردن خزعبلات بپردازند. سیاستمداران بورژوا هم طبق معمول فرصت خوبی برای استهزاء آنها پیدا کرده اند.

تمام شرکت کنندگان در این مباحثات، با احتیاط بسیار تلاش داشتند تا از انتقاد و افشای جوهر سرمایه دارانه شوروی که توسط مائوتسه دون بیش از دو دهه پیش صورت گرفت، اجتناب ورزند. بی شك، حتی ذکر این نکته برای آنها ریسك در بردارد، چرا که پرسترویکا دیگر صرفاً تحولی داخلی در شوروی نیست - بلکه امروزه بهمراه سایر خصوصیاتش، به

* به نقل از «مشی توده ای» نشریه مارکسیست - لنینیستی هند، سپتامبر ۱۹۸۸ - ژانویه ۱۹۸۹.

خود که بر رشد از طریق ارتقاء سطح تکنولوژی تاکید دارد، میبندد. گورباچف متمرکز شدن دستگاه قدرتمند بوروکراسی را علت العلل این اوضاع میداند. این دستگاه تمام اشتیاق و قوه ابتکار را از بین برده و نیز تامین مخارجش منابع را به تحلیل میبرد. بوروکراسی ۱۸ میلیون نفری - یعنی يك بوروکرات در ازای هر ۶ نفر از جمعیت شوروی - ۴۰ میلیون روبل در سال هزینه دارد، در حالیکه رقم «خدماتش» به درآمد ملی صرفاً ۲۰ میلیون روبل در سال است. این واقعیت توجه گورباچف را بخود جلب کرده که دست و پای مدیران موسسات در نتیجه موازین بوروکراتیک کنترل کننده تولید، در کسب حداکثر سود بسته است. علاوه براین، بوروکراسی همچنین از قبل فساد و بازار سیاه تغذیه کرده و آنرا در پناه خود میگیرد.

گورباچف در مورد برخی فاکتورهای دخیل در بحران جامعه شوروی، عقب ماندنش از غرب در تحولات تکنولوژیک و قصور در حل مسئله پرقدمت رکود در کشاورزی، صحبت میکند. اما فراموش میکند در باره علت وجودی آنها توضیح دهد. گذشته از این نمیتوان گفت رشد «فشرده» از آن نوع که گورباچف میخواهد، در شوروی موجود نبوده است. بطور مثال، تکنولوژیستهای بلوک آمریکا عموماً قبول دارند که شوروی در عرصه تکنولوژی فضایی پیشتاز است. شوروی همچنین دارای صنعت دفاعی کارآمدی است.

بنابراین، مساله آنگونه که گورباچف مدعیست فقدان رشد «فشرده» نبوده، بلکه مساله رشد معوج است. پس مساله بوروکراسی مساله تازه ای نیست. طی دهه شصت، کاسیگین تدابیری جهت اولویت بخشیدن به کسب سود اتخاذ کرد. نقش برنامه ریزی اقتصادی محدود شد و کسب حداکثر سود بمثابة اصل اساسی انجام موفقیت آمیز برنامه اقتصادی، درآمد. چرا گورباچف مجبور است حتی بیست سال بعد مرتباً بر این مسئله تاکید ورزد؟ برای دستیابی به درك از علل ریشه ای بحران در جامعه شوروی باید فاکتورهای خاصی که راه توسعه و یا اجرای آزادانه رفرمهای سرمایه دارانه دهه شصت را سد کردند، بررسی نمود. ایدئولوگهای شوروی يك پاسخ از پیش آماده دارند: سکون و فقدان انگیزه سیاسی. لیکن این پاسخ تنها

ورشکستگی جهانی بینی شان که آنها را به لاپوشانی علل مادی وادار میسازد، نشان میدهد. ساختار بوروکراتیک و توسعه بیقواره مدتهای مدید است که در شوروی وجود دارد، زیرا که در خدمت الزامات قشر نوین نظامی شوروی بوده است. این الزامات صرفاً از موقعیت این قشر در شوروی ناشی نمیشود، بلکه متأثر از نقش امپریالیستس بورژوازی نوحاسته شوروی میباشد. بدین جهت، برای دستیابی به درك درست از شکست رفرمهای ۳۰ کاپیتالیستی در گذشته و قبول رفرمهای گورباچف در این زمان، باید تحولات در عرصه فرصتها و محدودیتهای رویاروی بورژوازی شوروی در رابطه با نظام جهانی امپریالیستی، مورد مذاقه واقع شوند.

گرگ در پوشش میش

گورباچف علناً معتقد است که تصمیمات کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی تحت رهبری خروشچف راه را برای «بیداری نوین» جامعه شوروی هموار ساخت. همانگونه که پیشتر متذکر شدیم، رفرمهای گورباچف و نقطه نظرات سیاسی در مورد تحولات ملی و بین المللی بسیار شبیه خروشچف است. اما خروشچف کاملاً بدون تشریفات در اوایل دهه شصت از رهبری بیرون انداخته شد. دلایلی که حتی امروزه برای این مسئله ارائه میشوند از این قبیل اند که شیوه های برخورد خروشچف به مضامین جامعه شوروی بدون برنامه بوده و در مناسبات بین المللی «آوانتوریست» بود. لیکن گذشته از ویژگیهای فردی، نکات عمیقتری در لاین مسئله دخیل بود.

هنگامی که بورژوازی نوحاسته شوروی در اواخر دهه پنجاه قدرت را کسب کرد، با چنان اوضاع جهانی رویرو بود که آمریکا کلیه شریانهای حیاتی نظام امپریالیستی را قبضه کرده بود. بورژوازی نوحاسته شوروی بسیار ضعیف بوده و نمیتوانست بلافاصله بمصاف این شرایط برود و ناگزیر بدون اینکه بطور علنی با آمریکا سرشاخ شود بر قدرت خود میافزود. این نکته جوهر سیاست «سه مسالمت آمیز» - همزیستی مسالمت آمیز، رقابت مسالمت آمیز و گذار مسالمت آمیز - خروشچف را تشکیل میداد. در ازای تضمین برکندن ریشه انقلاب در عرصه ملل تحت ستم و کشورهای امپریالیستی (یعنی، گذار

مسالمت آمیز) بورژوازی نوحاسته شوروی در پی فرصت جهت شرکت در غارتگری امپریالیستی به همراه کهنه کاران این فن بود. لیکن مثل همه دول سرمایه داری در پی کسب هژمونی بوده و نیز با وظیفه استفاده از نقاط ضعف رقبا جهت نفوذ در نومستعمرات جهان سوم رویرو بود. بدین ترتیب در عین تبانی با امپریالیستهای بلوک آمریکا شوروی از کلیه فرصتها برای گسترش قلمرو نفوذ خود استفاده کرده و سعی داشت قدرت خود را در برابر بلوک آمریکا نشان دهد. در نومستعمرات، شوروی حمایت بیدریخ خود را نثار رژیمهای ارتجاعی بومی کرده و به نیروهای انقلابی پشت میگرد، چرا که رشد جنبش های رهاابخش ملی را تهدیدی در برابر طرح «رقابت مسالمت آمیز» جهت چاپیدن ملل تحت ستم میدید. این فاز «سه مسالمت آمیز» نمیتوانست دوام بیاورد. اشتباه بورژوازی شوروی در حال رشد بود. مضاف بر این، ضربات سختی که بر اثر موج سهمگین مبارزات رهاابخش ملی، که ویتنام در پیشاپیش آنها قرار داشت، بر امپریالیستهای آمریکایی وارد آمده بود فرصتی در اختیار طبقه حاکمه شوروی قرار داد تا نقش خود را از يك همقطار سربزیر به يك رقیب متخاصم تغییر دهد. رهبری جدیدی که از توانایی ایفای این نقش برخوردار باشد برگزیده شد و خروشچف بخاطر این تحول مجبور به ترك میدان بود.

اشغال چکسلواکی در سال ۱۹۶۸ نخستین بیان علنی طرحهای امپریالیستی بورژوازی نوحاسته شوروی بود. در عین حال، شوروی در اینزمان بمثابة دوست ثابت قدم ملل تحت ستم ظاهر میشود. و همانگونه که مائو به استعاره گفت، شوروی گرگ در پوشش میش بود که سعی در سوء استفاده از مبارزه ملل تحت ستم علیه امپریالیسم آمریکا و متحدینش جهت به انقیاد و انحراف کشاندن جنبش های رهاابخش در راستای اهداف امپریالیستی خویش داشت. و پاپای این امر، بر نیل به برابری با آمریکا در مسابقه تسلیحات هسته ای تاکید بیشتر و بیشتر گذارده میشد، چرا که این مسئله بیش از هر چیز دیگری نفوذ امپریالیستها در جهان معاصر را تعیین می کند. و این دوره دکترین برژنف، بنام «خودمختاری محدود» بود، که کشورهای بلوک شرق بمثابة پایگاه سوسیال امپریالیسم شدیداً کنترل شده و

کرد «تنها راه ممکن» نبوده و بیانگر اشتباهاتی جدی در جهان بینی و شیوه کار بود. این واقعیت که ماژو مجبور بود بعنوان بخشی از مبارزه اش علیه رهروان سرمایه داری در چین، با این راه تسویه حساب نماید، شایان ذکر است.

طبقه بوروکراتی که طی دوره متعاقب جنگ جهانی دوم در شوروی ظهور یافت، توانست جای پای خود را طی جنگ محکم نماید. بمجرد مرگ استالین، این طبقه علنی شده و قدرت را غصب نمود، و بمثابه يك طبقه، با وضعیت متضادی روبرو شد. ساختار دولتی - اقتصادی موجود، بدون محتوای پرولتری آن، مناسب حال طبقه بوروکرات بود چرا که این ساختار سلطه و موقعیت برترش را تضمین مینمود. اما ضرورت توسعه اقتصادی در راستای خطوط کاپیتالیستی، استقرار قاطعانه سود در مقرر فرماندهی، بناگزیر راه بسوی رفم میبرد. این تضاد از زمان خروشچف تا کنون، موضوع اصلی مباحثه میان طبقه حاکمه شوروی را تشکیل میداده است. نیاز فی الفور این طبقه در برقراری هژمونیش در ابعاد جهانی، نهایتا نتایج این مباحثه را رقم میزند.

رهبران نوین شوروی نیز همانند شوروی تحت رهبری استالین با وضعیتی روبرو گشتند که مجبور بودند در کوتاهترین زمان ممکن خود را بسطع بلوک امپریالیستی غرب، بالاخص ایالات متحده، برسانند - اما بدلالی کاملاً متضاد با شوروی تحت رهبری استالین. هدف اینان عبارت بود از کسب توانایی برای ورود به میدان رقابت و هژمونی امپریالیستی؛ پس، این وظیفه عاجل را عمدتاً در حیطه نظامی متمرکز ساختند. منابع مادی و انسانی برای ساختمان نظامی سریع متمرکز گشت. این وضعیت در ظاهر شبیه وضعیتی بود که دولت نوین شوروی تحت استالین در شرایط محاصره امپریالیستی، با آن روبرو بود. پس از استالین، استقرار مجدد يك نظام استثنائی بمعنای آن بود که يك اقتصاد ضعیف باید هم بخش خاصی را تقویت میکرد و هم مازادی که برای تقویت نیازهای انگلی طبقه حاکم جدید لازم بود را تولید مینمود. جایگاه خاص اتحاد شوروی این وضعیت را حدت میبخشید. برخلاف قدرتهای امپریالیستی ژاپن یا آلمان، امپریالیسم شوروی نمیتوانست از سرازیر شدن سرمایه خارجی عظیم بهره مند گردد. ماهیت

تحکیم طبقه بوروکرات

تحکیم قدرت توسط گورباچف با موج عظیمی از حملات بر استالین همراه بود. قاعدتاً این حملات بسیار نفرت انگیزتر از حملات دوران خروشچف بوده و بر ترسیم استالین بعنوان مستبد خون آشام و دیوانه، تمرکز یافته است. اما حتی در بحبوحه کارزار انزجار [از استالین] ایدئولوگهای شوروی قاطعانه از نقشی که استالین در رشد شوروی بمثابه يك قدرت صنعتی ایفا نمود، یاد می کنند. این تضاد هیچ ربطی به يك تحلیل باصطلاح بیطرفانه و عینی ندارد، بلکه به این واقعیت مربوط می شود که شیوه صنعتی شدن در شوروی عرصه را برای رشد طبقه بوروکرات مهیا ساخت. حتی اگرچه گورباچف هیچ فرصتی برای حمله به «شیوه های آمرانه مدیریت اقتصادی» که بوروکراسی بدان خو گرفته را از دست نمی دهد، اما محتاطانه هم بیان می کند در آن زمان «روند دیگری قابل اتخاذ نبود».

استراتژی توسعه در زمان استالین بطور یکجانبه بر مرکزیت، مدیریت تگ نفره، و سطع بالایی از وابستگی به انگیزه های مادی متکی بود. رابطه میان صنایع سیک و سنگین، و میان صنعت و کشاورزی بدرستی مورد توجه واقع نشد. گرایش به اینکه رشد يك اقتصاد عقب افتاده برابر است با رشد سریع صنایع سنگین، به اعوجاجی منجر گردید که باعث عقب افتادگی کشاورزی شده و آنرا بعنوان کانون انباشت برای صنایع در هم می چلاند. این اشتباهات در مسائل اقتصادی همچنین با نواقصی در عرصه سیاسی همراه بود. استالین از یکسو، به تداوم مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی کم بها داده و حتی آن را انکار می نمود. از سوی دیگر، این واقعیت عینی که خود را از طریق مبارزه بر سر متحول ساختن جامعه شوروی متبلور می ساخت، قابل انکار نبوده و برای برخورد بدان بیش از پیش به دستگاه دولت اتکاء می شد. درحالی که وظیفه ارتقاء آگاهی سیاسی توده ها به کنار نهاده شده بود، نقش دستگاه دولت و بوروکراسی روبرش بود. (استالین بعداً وجود مبارزه طبقاتی را قبول کرد. اما این قبول بر مبنای يك ارزیابی از اشتباهات گذشته انجام نشد.) بدون انکار ایزوله بودن نخستین دولت سوسیالیستی جهان، بدون محدودیتهای تاریخی و دستاوردهای عظیم شوروی تحت رهبری استالین، لازم است تأیید نمود راه توسعه ای را که وی دنبال

تلاش می شد تا کشورهای بیشتری از طریق توافقنامه هایی (مثل توافقنامه هند و شوروی) و سایر طرق بدرون این بلوک جلب شوند. نزول سریع امپریالیسم آمریکا (که از اواخر دهه شصت آغاز شده بود) در نتیجه پیشرویهای مبارزات انقلابی ملل تحت ستم و توسعه بحران اقتصادی در ساختار نو مستعمراتی ایجاد شده در دوره پس از جنگ جهانی دوم، فرصتهای بسیاری در اختیار بورژوازی شوروی قرار داد تا گامهای موثری در طرحهای تجاوز گرانه اش بردارد.

دهه هفتاد «دانات» را باخود به همراه داشت - توافق بر سر همزیستی مسالمت آمیز میان دو بلوک. اما این توافق از همزیستی مسالمت آمیز دوره خروشچف کیفیتاً متفاوت بود. این مسئله اکنون بازتابی بود از همتایی در تسلیحات هسته ای میان سرکرده های دو بلوک و انعکاسی از موفقیت تضعیف شده امپریالیستهای آمریکایی. شوروی اینرا بمثابه مرحله ای موقت پیش از گرفتن جای قدرتمندترین امپریالیسم تاکنون موجود، بحساب میآورد. در بیست و پنجمین کنگره ح.ک.ش در ۱۹۷۶، برژنف متفرعانه اعلام داشت که «زندگی همه جملیات در مورد ماندگار بودن وضعیت کنونی را باطل ساخته است.» از آنجا که میدانیم «مبارزه طبقاتی» در زبان سوسیال امپریالیستها بمعنای رقابت امپریالیستی و تجاوز است، او اعلام داشت که دانات «قوانین مبارزه طبقاتی را اصلاً از میان بر نداشته و نمیتواند از میان بردارد و یا تغییر دهد».

بورژوازی شوروی سرمست از جاه طلبیهای خود بود. اما در عین حال همان تدابیری که جهت اتخاذ موضع تهاجمی بکار گرفته بود، او را بدرون بحران عمیق ساختاری که توانائیش برای تحقق بخشیدن به تمایلات هژمونی طلبانه اش را به تحلیل می برد، می راند. درون شوروی، تلاشی گسترده برای دست یابی به برابری با ایالات متحده در مسابقه تسلیحات هسته ای و به کف آوردن ظرفیت ضربه نظامی، آغاز شد. این امر پایه قدرتمندی برای بوجود آمدن يك مجموعه بوروکراتیک - نظامی را فراهم ساخت و این مجموعه نقش عظیمی یافت؛ در عین حال مانعی در مقابل پیشروی رفم رشد سرمایه دارانه مطلوب بورژوازی شوروی، شد.

بلوکی که تحت کنترل شوروی بود درجه بالایی از تمرکز را اجتناب ناپذیر میساخت. بین برآورد کردن نیازهای میلیتاریزاسیون سریع (و آنهم به تنهایی) و زیربنای اقتصادی نسبتاً ضعیف تضاد بود. این تضاد در نهایت برابر گشت با انباشت موکد و محدود کردن نیازهای بخش های دیگر اقتصاد و نیازهای توده ها. ساختار بوروکراتیک باید حفظ و حتی تقویت، میشد. بهمین جهت بود که رفرمهای کاسیگین که در سال ۱۹۶۵ مطرح شد (و شبیه رفرمهای گورباچف بود) رد شد.

موانع درونی در مقابل رشد

طبقه حاکمه شوروی موفق شد که بمقام ابرقدرت برسد، اما بقیعت بسیار گران که موجب حدت یابی تضادهای جامعه شوروی شد. (اتفاقاً، ارزیابی گورباچف از این دوره نشان میدهد که او تداوم گذشته است. او دستیابی شوروی به برابری با غرب در زمینه سلاحهای هسته ای، که سبب تبدیل شوروی به یک ابرقدرت است، را تحسین میکند، او فقط از آن روشهای کماندیستی در مدیریت اقتصادی که این دستاورد را ممکن ساخت، انتقاد میکند!) رشد طبقه بوروکرات و نخبه انگل وارش از مازاد جامعه موجب رشد گسترده فساد و بازار سیاه گشت. از آنجایی که مالکیت از نظر رسمی عمومی است، مالکیت خصوصی در شکل سرمایه داری همیشگی نیز از نظر قانونی غیر ممکن است. فساد و سوءاستفاده از املاک دولتی در خدمت منافع شخصی تنها شکلی بود که این مشکل میتوانست، حل شود. گسترش اجتناب ناپذیر این شکل خاص از تملک مازاد در دولت بوروکراتیکی که ماسک سوسیالیستی دارد، دارای ابعاد عظیمی است. طبق گفته تاتیانا کوریاکین، اقتصاددان معروف شوروی، اقتصاد غیرقانونی در اتحاد شوروی بالغ بر ۱۴۵ میلیارد دلار میباشد. این رقم ۱۵ یا ۲۰ سال قبل حدود ۸ میلیارد دلار بود (تایمز - هند - ۱۸ اوت ۸۸). رشد اجتناب ناپذیر فساد بر ظرفیت حکام شوروی در هدایت اقتصاد به آن صورتی که طالبش بودند، بطور دائم تأثیر میگذاشت. گزارش غلط در مورد ظرفیت تولید و درخواستهای غلوآمیز برای موادخام از جانب مدیران کارخانجات شوروی مکرراً توسط منقدین نظام شوروی، خاطرنشان گشته است. یکی

از دلایل این وضعیت روشهای بوروکراتیک و غیرعلمی در برنامه ریزی و فیکس کردن اهداف تولیدی، میباشد. یکی دیگر از دلایل آنست که مدیران کارخانجات شوروی برای تضمین اینکه بتوانند اهداف برنامه را پیاده کنند، مرتباً ظرفیت تولیدی کارخانجات را پایین گزارش میدادند. از آنجایی که کسب پاداش مرتبط بود با برآورد کردن سهمیه تولیدیشان و یا تولید بیشتر از آن، بنابراین مدیران بیش از پیش به چنین تدبیری متوسل میشدند. این مدیران همچنین با پایین گزارش دادن ظرفیت تولید، از ظرفیت اعلام نشده و مواد خام اضافه برای تولید و بازاریابی در اقتصاد غیرقانونی سود می جستند. عبارت دیگر آن شکل خاصی که تملک خصوصی در جامعه شوروی امکانپذیر بود، اثر خود را در اینجا نیز، گذارد.

رشد یک طبقه انگلی و عمومیت یافتن فساد، یا به تملک درآوردن املاک دولتی برای استفاده های شخصی که تنها شکل خاص استثمار خصوصی بود، تأثیرات خود را بر استانداردهای اخلاقی نیز گذارد: رشد روحیه تا میتوانی بدزد و انحطاط در خود طبقه حاکمه. شیوه تملک مازاد توسط اعضاء منفرد طبقه حاکمه، بطور روزافزونی با ظرفیت کل طبقه در اداره و رشد اقتصاد بطریقی که نیازهای امپریالیستی اش را برآورده سازد، در تضاد قرار میگرفت.

در یک جامعه سرمایه داری انگیزه بلاانقطاع سرمایه دار در افزایش سودش او را وادار میکند که انباشت کرده و سرمایه گذاری کند و مرتباً نیروهای مولده را رشد دهد. مارکس در گروندریسه گفت «این گرایش ضروری سرمایه است، چرا که بطور نامحدودی بدنال کار اضافه، بازده مازاد، مصرف مازاد و غیره است» (این خصلت اساسی سرمایه در یک جامعه سرمایه داری بصورت رقابت سرمایه های گوناگون ظاهر میشود و به سرمایه دار نیاز سرمایه به یک مناسبات استثماری را یادآور میشود). بنابراین تملک خصوصی سرمایه دار و گرایش مداومش در افزایش آن، او را وادار به توسعه اقتصاد می کند. تبدیل اقتصاد شوروی به یک انحصار دولتی با خود ارزشهای کاپیتالیستی خدمت به خود و رقابت را، به همراه آورده است. این رقابت در سطح دپارتمانها و اتحادیه های تولیدی بشکل رقابت بر سر دریافت سهم بزرگتری از منابع دولتی، بروز می یابد. افزایش استثمار و تملک توسط بخش های

مختلف طبقه بوروکرات که هر کدام سعی می کنند در رقابت با دیگری دست بالا را داشته باشند، منجر به توسعه تولید می شود؛ اما تملک خصوصی که لازمه هر عضو از طبقه استثمار کننده است، چنین نقشی را در جامعه شوروی ندارد. چرا که فقط دارای جهتگیری مصرف می باشد. ممکنست گفته شود پادشاهی که به مدیران کارخانجات تعلق می گیرد چنین رابطه ای را بین منافع شخصی و توسعه تولید ایجاد می کند. اما بسختی میتوان گفت که این شکل از تملک قانونی میتواند با تملک های «غیرقانونی» که در دسترس مدیران است، رقابت کند.

زمانیکه سودجویی شخصی مورد تأیید باشد و سود در فرماندهی قرار بگیرد، نمیتوان از یک ماموراستثمار انتظار داشت که بین اشکال مختلف تملک که در اختیار او قرار دارد، انتخابی اخلاقی بعمل آورد. ساختار انحصاری دولتی بوروکراتیزه تحرك رشد اقتصادی را گند کرده و رشد روندهایی را باعث شد که مرتباً با توسعه برنامه ریزی شده در تقابل قرار می گیرند. همچنین ساختمان سریع سیستم دفاعی کشور و بحثهای مرتبط با آن اعوجاج اقتصاد را تشدید بخشید. گورباچف این مسئله را طی یکی از سخنرانیهای اذعان میدارد: «... آنچه که من (در مرکز پرتاب موشکهای فضایی شوروی در بایکونور) دیدم نشانگر تضادی چشمگیر، میان سطوح توسعه در شعب مختلف اقتصاد شوروی، بود که طی چند سال گذشته تعمیق یافته بود... این فاصله بدلائل عینی ایجاد شده است. دولت مجبور بود که برای رفع سریع حیاتی ترین نیاز، منابع خود را به عرصه های ویژه ای اختصاص دهد. اینها عبارت بودند از توسعه صنایع سنگین، تحکیم توانایی های دفاعی کشور و حفظ برابری نظامی با آمریکا...» (مجله سوویت ریویو، شماره ۲۳، ۱۹۸۷، ص ۲۴) این اعوجاج در تعیین اولویتهای معضلات موجود مقابل پای کشاورزی دچار رکود را تشدید می نماید. علیرغم اینکه جهشی در تولید غله در دهه شصت انجام شد، اما از آن زمان تا کنون رکود مانده است. تقاضای داخلی برای غله با واردات برطرف می شد که محتاج تخصیص ارز خارجی بود. برای غلبه بر محدودیت منابع و نزول رشد اقتصادی تصمیم بر آن شد که منابع طبیعی غنی شوروی در ابعاد عظیمتر، صادر شود. (حتی اکنون ۴۶/۵٪

موقعیتش در جهان سوم، حتی در کشورهای نظیر هندوستان، بعثت بحران در حال رشد نفوکلونیالیسم در کلیت خود، در حال فرسایش بود.

مناسبات نومستمراتی که شکل اقتصاد کنونی جهان را تعیین می کند در زمانی ایجاد گردید که آمریکا تنها قدرت امپریالیستی برتر در سطح جهان بود. این موقعیت آمریکا طی چند دهه گذشته به میزان زیادی اضمحلال یافته است، لیکن مناسبات نومستمراتی کنونی و نهادهای کلیدی نظیر صندوق بین المللی پول و بانک جهانی که این مناسبات را تنظیم می کنند، هنوز هم مهر گذشته را بر خود دارند. از آنجا که سوسیال امپریالیستها از امکان استفاده از چنین نهادهایی بی بهره اند، مجبورند نفوذ خود را از طریق مناسبات و توافقنامه های ویژه و دوجانبه میان دولتها گسترش دهند. بورژوازی شوروی IBEC را در دهه شصت و IIB را در دهه هفتاد بقصد تبدیل آنها به نهادهای کلیدی سرمایه مالی اش و در تقابل با صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، ایجاد کرد. اما آنها صرفا به کشورهای بلوک شوروی محدود ماندند و حتی نتوانستند نقش صندوق بین المللی پول و بانک جهانی را درون خود همین بلوک نیز بگیرند. محدودیت های مناسبات نومستمراتی ای که بورژوازی شوروی تلاش کرده بود تحت کنترل خودش پی نهد، در رویارویی با بحران، بروز یافتند. هنوز بهای بلوک آمریکا نمی رسید. هنگامیکه بحران جهانی نومستمراتی، جهان سوم را با تمام شدت در نوردید، نومستمراتی که عمدتا درون مدار شوروی قرار داشتند مجبور شدند تا از طریق برنامه های بازسازی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول روابط اقتصادی نزدیکتری با بلوک آمریکا برقرار سازند. این جابجایی ضرورتا به تضعیف نفوذ سیاسی امپریالیستهای شوروی منجر گردید. بحران اقتصادی درون خود شوروی مانع از آن نمی شد که شوروی سرمایه ملی اش را تقویت کرده و این کشورها را محکم درون مدار خود نگاه دارد.

واکنش

موانع درونی و برونی بر سر راه تحقق امیال هژمونی طلبانه بورژوازی شوروی، در دهه هشتاد با شدت تمام خود را بیان نمود. بدین ترتیب از موضع پیشروی بی دغدغه به موضع سرسختانه جهت حفظ جای

طریق مزدورانشان، روی آوردند: استقرار نیروهای کوبایی و آلمان شرقی در آنگولا و اتیوپی، تجاوز ویتنامی ها به کامبوج و بالاخره اشغال افغانستان توسط خود شوروی نمونه هایی از این سیاست اند. و اینهمه در زمانی صورت می گرفت که ضعفهای سوسیال امپریالیسم نیز خودنمایی میکرد - حتی در زمان رشد این روند تجاوزکارانه. بطور مثال، علیرغم اعمال سلطه بر کشوری نظیر آنگولا که قبلا تحت کنترل پرتغالیها بود، امپریالیستهای شوروی مجبور به قبول تداوم نقش مهم بلوک آمریکا در استخراج منابع طبیعی این کشور شدند. بحران اقتصادی در اقطار اروپای شرقی، این کشورها (و نیز شوروی) را مجبور ساخت تا بیشتر و بیشتر از صندوق بین المللی پول و بانک جهانی که تحت کنترل بلوک آمریکا است و نیز بانکهای خصوصی قرض بگیرند. اما، پیشرویهای سریع شوروی در عرصه کسب هژمونی موجب شد که به پی آمدهای چنین تحولاتی کم بها دهد. پس از اشغال افغانستان، تضادهای سوسیال امپریالیسم شوروی با شدت تمام تظاهر یافتند.

افغانستان به تله ای مرگبار برای سوسیال امپریالیستها تبدیل شد، درست مثل ویتنام برای آمریکا. شوروی ها برای نخستین بار بود که مستقیما با مقاومت سرسختانه يك ملت تحت ستم روبرو میشدند. ضرورت درهم شکستن این مقاومت به مسئله ای کلیدی برای سوسیال امپریالیستها تبدیل گردید، چرا که توانائیشان در اعمال سلطه بر ملل تحت ستم نهایتا تعیین مینمود که آیا هدف کسب هژمونی جهانی قابل تحقق است یا خیر. در این حین، ناهنجاری اقتصاد شوروی بیش از پیش تشدید یافت؛ در لهستان، ناتوانی شوروی در فرستادن نیروهای مسلح برای درهم شکستن ناآرامیهای یکی از اقطار اروپائیش بطور جدی آشکار شد و ماسک «متحد سوسیالیستی» که تا آنزمان بخوبی مورد استفاده اش واقع شده بود، از هم دریده شد. در عین حال، تحولات افغانستان این امکان را در اختیار آمریکا قرار داد تا از تاکتیک خود روسها سود جوید و با نفوذ در جنبشهای رهاپخش ملل تحت ستم، بر رقیبش ضربه متقابل وارد نماید. بورژوازی شوروی در حالیکه تلاش داشت تا با این مصاف مقابله جدی نماید، اما

از صادرات شوروی را نفت، گاز و برق تشکیل میدهد.) این تدبیر باعث رشد بیسابقه بخش انرژی و سوخت گشت و بدین ترتیب ابعاد نوینی به اعوجاج افزود. اعوجاج در اقتصاد در کلیت خود، در ناموزونی فزاینده و تقسیم کار میان جمهوریهای ملی مختلف شوروی منعکس شد. در حالیکه صنایع مدرن در جمهوریهای اروپایی تمرکز یافته، جمهوریهای آسیایی عمدتا تولید کننده مواد اولیه اند. در دوره برژنف، بر تضادهای فزاینده ناشی از این امر بدو طریق سرپوش گذارده می شد: از طریق آزاد گذاردن قشر بوروکرات این جمهوریها در چاق و چله کردن خودشان و از طریق گذاردن سوبسیدهای سنگین بر نیازهای مصرفی.

این موانع درونی بر سر راه رشد، خود را در رکود و نزول اقتصاد شوروی تبارز دادند. در دهه شصت، جهشی در رشد تحت تاثیر رفرفهای قسمی و تمرکز سرمایه در شکل ایجاد مجامع تولیدی که بخشهای صنفی مختلفی را تحت پوشش قرار میداد، انجام گرفت. لیکن از دهه هفتاد به بعد، موانع رشد، حضور خود را بوضوح نشان دادند. بنابر تخمینهای يك اقتصاددان شوروی بنام آقان بیگیان، رشد درآمد ملی بین ۱۹۷۸ و ۱۹۸۰ فقط ۲٪ بود و طی دوره ۸۵ - ۱۹۸۱ اصلا رشد نکرد. (هندو، ۶ سپتامبر ۱۹۸۸) نزول اقتصاد شوروی بطور روزافزون و جدی در تضاد با توانایی آن جهت گسترش سلطه جهانیش قرار میگرفت.

موانع برونی

در اواخر دهه شصت، شوروی از روند نزولی امپریالیسم آمریکا بهره برداری کرده و سیاست تهاجمی خود را آغاز نمود. سلطه سیاسی و اقتصادی خود را بر کشورهای اروپای شرقی محکمتر کرده و به پیشرویهای قابل توجهی در عرصه نفوذ بدرون نومستمرات جهان سوم نظیر هندوستان و تحکیم موقعیت خود در اینگونه کشورها نائل آمد. شوروی با سوء استفاده از پرچم حمایت از مبارزات رهاپخش ملی، بدرون آنها نفوذ کرده و به اقتیادشان کشید و بر آنگولا و موزامبیک سلطه یافت. در اواخر دهه هفتاد، سوسیال امپریالیستها دیگر از چنین شیوه های غیرمستقیم دست کشیدند. آنها به تجاوز و مداخله آشکار بطور مستقیم و از

پایی که در نظام نومستعمراتی کسب کرده بود، روی آورد. برای حکام شوروی کاملاً روشن شده بود که موضع تدافعی تنها موقعیتش را تضعیف میکند. عمل قاطعانه ای لازم بود. و بدین ترتیب، علیرغم اینکه تضاد میان امپریالیستها و ملل تحت ستم بیش از پیش تشدید یافته و خود را به شکل خیزشها و قیامهای متعدد نشان داد، دهه هشتاد شاهد رشد سریع رقابت میان امپریالیستها بود. بحران نظام سوسیال امپریالیستی نمیتوانست از طریق تدابیری درونی که صرفاً به خود شوروی محدود گردد، حل شود، چرا که این بحران نتیجه تبدیل این کشور به یک قدرت امپریالیستی بود. این بحران، بحران نظام سرمایه داری انحصاری دولتی بود. لیکن بلحاظ فاکتورهای برونوی فوق الذکر، سوسیال امپریالیستها برای تخفیف دادن این بحران حتی نمیتوانستند از اردوگاهی که پایه ریزی کرده بودند، سود جویند. مسئله هژمونی میبایست در سطح جهانی حل گردد. مقاومت ملی خلقهای تحت ستم که مستقیماً با شوروی روبرو بودند، میبایست درهم شکسته شده و ابرقدرت رقیب میبایست شکست داده میشد. جنگ جهانی یک راه حل مشخص بود. رقابت تشدید یافته امپریالیستی و تدارکات اوج گیرنده جنگی حکایت از این داشت که هر دو بلوک بدین نتیجه رسیده اند، چرا که هر دو به یک میزان با الزامات حیاتی بازسازی روبرو بودند. منطق نظام امپریالیستی آنطور که توسط تئوری ارتدکس تفهیم می گردد، نیز اجتناب ناپذیر بودن این امر را (نه صرفاً بمثابه یک احتمال، بلکه بعنوان یک حادثه قریب الوقوع) تأیید مینمود.

در عین حال، چرخش اخیر در مناسبات بین المللی چنین نشان میدهد که واقعیت خلاف این تصور بود. بجای جنگی که از نظر منطقی قابل انتظار بود، و یا بجای حرکت سریعتر بسوی آن، تخاصم امپریالیستی بمیزان قابل توجهی تخفیف یافته و سازش واضحتر شده است. اگر ادعای توخالی گورباچف دایر بر اینکه ناجی صلح جهانی است را کنار نهیم، باز هم باید این واقعیت غیرقابل انکار را قبول کنیم که پرسترویکا نقش پراهمیتی در این چرخش ایفا نموده است. چرا که طبقه حاکمه شوروی پرسترویکا را پیش میکشد و نتیجتاً بجای اینکه، به تخاصم شدت بخشیده و بسوی جنگ جهانی برود، به تخفیف تخاصم بمثابه پاسخ بلاواسطه به

اوضاع مرگباری که در آن گرفتار آمده، روی می آورد؟ این سوال که از منطق حوادث ناشی می شود، با پاسخهای کاملاً گوناگونی از میان صفوف مارکسیست - لنینیستها روبرو شده است (۱). برخی ترجیح دادند آنرا بعنوان یک فریب، یک تاکتیک که قصدش گیج کردن بلوک رقیب و جلب سمپاتی افکار عمومی جهان است، ببینند. برخی دیگر ترجیح داده اند تا با ذکر این نکته که پرسترویکا ماهیت امپریالیستی شوروی را تغییر نداده و ماشین جنگیش هنوز کامل و تقویت می شود، از کنار این سوال بگذرند. و بعنوان نتیجه تبیی این استدالات، به پرسترویکا بمثابه یک اقدام کوتاه مدت جهت حل بحران اجتماعی - اقتصادی شوروی که به مانعی بر سر راه طرحهای جنگیش تبدیل شده، نگرسته می شود. اما این استدلال نافی خویش است. ضرورت عاجل این جنگ اساساً اینطور توضیح داده میشد که ناشی از این بحران و تنها راه برون رفت از آن است. واضح است که در اینجا بحران نمی تواند بعنوان مانعی بر سر راه جنگ تلقی گردد، چه جایی برای تحولاتی نظیر پرسترویکای گورباچف باقی نمی ماند. حل این مسئله به درک درست از رابطه میان بحران امپریالیستی و جنگ امپریالیستی در شرایط مشخص نئوکلونیالیستی، مربوط می گردد.

پرسترویکا امکانپذیر است، چرا که نئوکلونیالیسم ویژگی خاص می باشد. چرا که ضرورت بازتقسیم ارضی جهان از آنچنان ضرورتی در نزد امپریالیستها برخوردار نبوده و آنها قادرند در عرصه های نفوذ یکدیگر از طرق اقتصادی و جنگهای منطقه ای و یا جنگهای وابستگان نشان رخنه کنند. در این چنین اوضاعی، گورباچف بجای اینکه بمصاف با هژمونی آمریکا در مناسبات نئوکلونیالیستی موجود روی آورد و خواهان بازسازی بلاواسطه این مناسبات گردد، می تواند منافع سوسیال امپریالیستی شوروی را دقیقاً با ادغام کامل شوروی با این مناسبات (که کماکان مهر هژمونی آمریکا بر آن است) تامین نماید. این اشتباه است که چنین انگاریم که موضع جدید حکام شوروی در مناسبات بین المللی، بویژه ابتکار عملش در عرصه کاستن از شدت تخاصم با بلوک آمریکا، صرفاً جهت بدست آوردن وقت و شرایط مناسب برای بازسازی داخلی است.

پرسترویکا واکنش جهانی طبقه حاکمه شوروی بوده و این موضع بین المللی بخش ضروری آن می باشد. بدین معنا، اگرچه تئوریهای گورباچف درباره همزیستی مسالمت آمیز و خصالت «متقابل و وابسته بودن روابط و یکپارچگی» جهان معاصر کاملاً شبیه «سه مسالمت آمیز» خروشیف اند، لیکن این تئوریها تغییری پایه ای است در درک طبقه حاکمه شوروی از فرصت هایی که در چارچوب نظام نئوکلونیالیستی موجود برای پیشبرد منافع خود می بیند. بدین علت است که گورباچف چنین اظهار نظر می کند که «... اگرچه شوروی بودجه و توجه زیادی در زمینه نظامی جهت مقابله با امپریالیسم اختصاص داد... اما نتوانست از همه فرصتهای سیاسی که در نتیجه تحولات اساسی در جهان بوجود آمده بود، استفاده کند...» (اسناد و مدارک کنفرانس نوزدهم، انتشارات نووستی، ص ۳۱)

درست است که نئوکلونیالیسم واکنشی نظیر پرسترویکا را امکانپذیر می سازد، اما طبقه حاکمه شوروی، مفید بودنش را برمبنای شکل گیری نیروها در جهان کنونی ارزیابی می کند. رشد نابرابری بین توان نظامی آمریکا و نزول اقتصادیش، ظهور ژاپن بمثابه یک قدرت اقتصادی برتر، اوضاع انفجاری ناشی از بحران استقرایی و بحران کلی مالی نظام امپریالیستی، فشار در حال رشد رژیمهای کمپرادوری جهان سوم برای کاستن از مشکلات و برای دست یافتن به قراردادهای مساعدتر - کلیه این فاکتورها با شدت هرچه تمامتر، تجدید طرح مناسبات نئوکلونیالیستی موجود که در پی جنگ جهانی دوم شد را طلب می کنند. با ادغام کامل بلوک شوروی درون این چارچوب موجود، سوسیال امپریالیستها امیدوارند که با ادغام کامل شوروی در درون این شبکه، از شرایط سیال بهره گیرند. علیرغم موقعیت ضعیف اقتصادیش، شوروی هنوز هم توان اینرا دارد که حکم خود را دیکته کند و بر نتایج این روند تاثیر نهد، بدون اینکه الزاماً به نیروی نظامیش ملتجی گردد. با التزام به اینکه بازی نئوکلونیالیستی را برپایه قوانین مورد قبول دوجانبه پیش ببرد و مهمتر از همه اینکه با سایر دول امپریالیستی جهت مقابله با امواج روبرشد انقلاب در کشورهای تحت سلطه همکاری کند، شوروی طرحی را ارائه می دهد که در این اوضاع مورد قبول سایرین نیز هست.

کردن) منطقه آسیا - اقیانوسیه ارائه می دهد. بهبود بخشیدن به مناسبات با ژاپن و چین جایگاه خاصی در این طرح دارد. اشتیاق شوروی ها دایر بر ایجاد روابط تنگتر با ژاپن را می توان از مقاله جدیدی در مورد مناسبات شوروی و ژاپن در نشریه «نیوتایمز» (شماره ۴۵) دریافت. این نشریه خواهان براه افتادن مباحثات عمومی بر سر اینکه آیا حفظ جزایر ساخالین به قیمت ادامه بن بست در مناسبات میان دو کشور ارزشی دارد، می باشد. گورباچف طی سخنرانی در ولادیوستوک نظری بسیار گویا بیان داشت: «همه چیز در اینجا در حال تغییر است. تا تثبیت همه چیز راه درازی در پیش است.»

از سوی دیگر، شوروی مشتاقانه در پی ایجاد مناسبات تنگاتنگ با دول اروپای غربی، عمدتاً آلمان غربی و فرانسه، می باشد. گورباچف تلاش کرد تا طرح شوروی را زیر شعار «وطن مشترک اروپایی» به پیش برد. ارونستریسم و دیدگاه غرضمندانه و ضدبشری حکام شوروی در مورد ملل تحت ستم به بهترین وجهی خود را در استدلال نشان جهت تحقق بخشیدن به طرح نزدیکی با دول امپریالیستی اروپای غربی، آشکار می سازد. از آنجا که اروپا عرصه ای کلیدی در آرایش نظامی دو بلوک و تهدیدات نظامی آنها علیه یکدیگر است، شوروی ها خلع سلاح و یا طرح کاهش گسترده نیروهای دوطرف را به آس برنده در دست خود تبدیل کرده اند. آنها خاطرنشان می سازند که، «حتی يك جنگ متعارفی نیز مهلك خواهد بود.» - چرا که تعداد وسیعی صنایع هسته ای و شیمیایی موجود است، که «وطن مشترک» سوسیال امپریالیستها و سایر امپریالیستها را نابود خواهد ساخت. پس، جنگ بعنوان ادامه سیاست، دیگر «برای اروپا کهنه شده است»، اگرچه در کشورهای تحت سلطه کاملاً عملکرد دارد! پیام بسیار واضح است - صلح را در «وطن مشترک» خود حفظ کنیم، و اگر لازم باشد جنگهایمان را در کشورهای تحت سلطه و ترجیحاً به خرج خود آنها به پیش ببریم.

در عرصه اقتصادی، پرسترویکا بدنیاال آن است که با تمرکز عظیمتر سرمایه مالی، سرمایه داری سودآور و تمام عیاری بوجود آورد. تلاش می شود تا این تمرکز از دو طریق حاصل گردد. از یکسو، بنگاههایی که مستقیماً توسط مرکز

سخنرانی گورباچف در ولادیوستوک، تلاش در جهت ادغام «بانك توسعه آسیایی ADB»، «صندوق بین المللی پول IMF»، «بانك جهانی WB»، و توافقنامه عمومی در باره تعرفه و تجارت «GATT» در یکدیگر، و پیشنهادات قرارداد ورشو در مورد چگونگی برخورد به بحران استقرایی - همگی بخشی از این دیدگاه پایه ای را تشکیل میدهند. اینها صرفاً تمایل بورژوازی شوروی به فارغ شدن از درگیریهای برونی در جهت تمرکز بر بازسازی درونی را نشان نمیدهند. بلکه مهمتر، هدف بورژوازی شوروی آن است که همانند يك شريك «مسئول» در چارچوب نئوکلونیالیستی موجود ادغام گردد. طرحهای گورباچف برای منطقه کمربندی آسیا - اقیانوسیه، در میان طرحها و پیشنهادات وی از جایگاه ویژه ای برخوردارند. این منطقه ای که سریعاً به کانون حساس تجارت و تولید امپریالیستی تبدیل می شود. چنین برآورد شده است که دوسوم محصول ناخالص ملی جهان به این کمربند آسیا - اقیانوسیه تعلق دارد. ژاپن، این قدرت امپریالیستی که برتری اقتصادی دارد؛ با نوستمصرات سریعاً در حال رشد، یعنی کره جنوبی، هنگ کنگ، سنگاپور و تایوان؛ قدرت عمده آسیایی یعنی چین؛ و آمریکا و شوروی همه در این محدوده قرار دارند. امکان مانور دادن و پیشبردن منافع شوروی با استفاده از تضادهای میان دول مختلف امپریالیستی بلوک غرب کاملاً در این منطقه عیان بوده و گورباچف مشتاق بهره گیری از آن می باشد. طی سالهای گذشته، شوروی بطور قابل توجهی منافع سیاسی، اقتصادی و نظامی خود را در این منطقه پیش برده است. با اکثر جمهوریهایی واقع در جزایر جنوب اقیانوسیه رابطه برقرار ساخته و با برخی به توافقات درازمدت بر سر حقوق ماهیگیری دست یافته است. ناوگانش نیز از دویست کشتی (در دهه شصت) به پانصد کشتی افزایش یافته که شامل بهترین کشتیها و زیردریایی هایش می باشد. اما این ساختار نظامی آن سلاح اصلی که شوروی قصد دارد بطور بلافصل مورد استفاده قرار دهد نمی باشد - اگر چه برای اثبات اینکه شوروی يك کشور قدرتمند در اقیانوسیه است، لازم می باشد. سلاح بلافصل شوروی منابع گسترده سیبری است که آسی است در دست شوروی و آن را در عوض واقعا «ادغام

مسئله این نیست که امپریالیستها يك مرتبه به فجایع جنگ پی برده و منفعل شده اند، تخاصم کماکان پابرجا است، چرا که مسئله هژمونی نهایتاً باید حل شود. اما در اینزمان، ضربات شورش های قدرتمند ستمدیدگان امپریالیستها را وادار می سازد تا این تخاصم را در چارچوب سازش پیش برند. این موقعیت ثابت نیست. نه سوسیال امپریالیستها و نه سایر دول امپریالیستی می توانند به موقعیت کنونی خویش قناعت کنند. خصلت سرمایه داریشان آنها را بسوی گسترش مناطق چپاولگریشان و در نتیجه گسترش مناطق سلطه شان میراند. از آنجا که منافع امپریالیستها (ویا ولع غارتگرانه شان) در حال رشد است و بطور عینی در هر دوره توسط قدرتشان تعیین میگردد، فراخوان گورباچف در مورد بازسازی ارز بین المللی و نظام های مالی تحت سرپرستی سازمان ملل متحد بطوریکه «منافع کلیه دولتها در نظر گرفته شود» هم با نیازهای بلافصل و هم با الزامات درازمدت سوسیال امپریالیسم خوانایی دارد.

پرسترویکا در عمل

پرسترویکا در مورد مسائل بین المللی بر خطوط کلی گزارش گورباچف در هفتادمین سالگرد انقلاب اکتبر مترتب است: «... سرمایه داری پیشرفته ... بدون منابع ملی این کشورها [کشورهای جهان سوم - سونیل] قادر به عملکرد نیست. این يك واقعیت عینی است. خواست منفصل کردن پیوندهای اقتصادی جهان که تاریخاً شکل گرفته اند، خواستی خطرناك بوده و چیزی را حل نمی کند.» (انقلاب اکتبر و پرسترویکا، انتشارات نووستی، ۱۹۸۷، ص ۶۶) این يك دیدگاه در قالب کلمات زیر دقیقتر بیان می شود: «ما نمی خواهیم بمنافع آمریکا در جهان ضربه وارد کنیم و یا روابط اقتصادی موجود در جهان را مختل کنیم.» (سوویت ریویو، شماره ۳۳، ۱۹۸۷، ص ۸) تلاشهای جاری برای پایان بخشیدن به درگیریهایی افغانستان، کامبوج، آنگولا و فلسطین، باهمکاری با بلوک آمریکا طی بحران خلیج فارس، تلاش در تغییر سیاست در مورد مسئله آزانیا (افریقای جنوبی) بنحوی که «موفق ترین اقتصاد [در افریقا - سونیل] که در افریقای جنوبی است» از بین نرود، ارائه پیشنهاد انعقاد کنفرانسی متشکل از کشورهای آسیایی و حوزه اقیانوسیه طی

کنترل می شوند باید از ۳۷ هزار به «چند» هزار تقلیل یابند، و باید به شکل «تراستهایی که در بخشهای مختلف، شاخه های مختلف و مناطق مختلف فعالیت کرده و قادرند تمامی سیکل کار - تحقیقات، سرمایه گذاریها، تولید، بازاریابی، مرمت - را به انجام رسانند»، سازماندهی مجدد شوند. مابقی بنگاهها، بنگاههای متوسط و کوچک منجمه کنوپراتیوها در خدمت مرتفع ساختن نیازهای این تراستهای بزرگ و نیز تامین بازار محلی خواهند بود. (اسناد زمین در شوروی، ص ۵۲) در عین حال، بانک مرکزی به بانکهایی مربوط به صنایع، کشاورزی، خدمات و سایر بخشها تقسیم شده است. بر مبنای چنین جهشی کیفی در تمرکز سرمایه مالی است که جنبه قانونی بخشیدن به خدمات تجاری و تولید که تا کنون غیرقانونی بوده اند، انجام می پذیرد. به آسانی میتوان دریافت که این طرح بازسازی حذف کنترل از سوی طبقه حاکمه شوروی را در بر ندارد. این کنترل قرار است آراسته تر و موثر گردد و با آزاد نهادن دخالت بنگاههای خصوصی در صنایع، کشاورزی و خدمات، پایه اجتماعی آن نیز گسترش یابد. اصلاح قیمتها و آزاد نهادن عملکرد عوامل بازار در تعیین قیمتها از طریق رقابت، در تضاد با این مساله قرار نمیگیرد. چرا که دولت هنوز هم کنترل بر داراییها و ابزار تعیین کننده جهت اعمال نفوذ بر اقتصاد را در اختیار خواهد داشت. تبدیل تمام کالاهای مصرفی و سرمایه ای (ابزار تولید) به کالا، سمت دهی تجارت میان بنگاهها بجای کانالیزه کردن آن از طریق هیئتهای برنامه ریزی، گسترده تر کردن چشم انداز کسب سود، اصلاح قیمتها، تقلیل نقش برنامه ریزی به تعیین الویتهای و اهداف دراز مدت، توسعه دورنمای بازار و قبول آن بعنوان شکلی از «نظارت دموکراتیک» بر برنامه ریزی، سوء استفاده از سیاست نپ جهت حقانیت بخشیدن به کلیه این اقدامات و قلمداد کردن آن بمناب «بازگشت به لنینیسم» - هیچ چیزی جدیدی در هیچکدام از این اقدامات وجود ندارد. تمام آنها قبلاً مورد مباحثه قرار گرفته و برخی نیز قسماً طی رفرمهای دهه شصت پیاده شدند. آنچه که جدید است عبارت است از میزان جهش در تمرکز سرمایه مالی (که از چند ملیتی ها الگوبرداری شده) و ایجاد زمینه بسیار گسترده برای فعالیت

بنگاههای خصوصی یا محلی در چارچوب محدوده های این تمرکز و در خدمت آن.

انحلال انحصار دولتی در عرصه تجارت خارجی، سرمایه گذاری و برخوردار ساختن تراستهای بزرگ از حق همکاری و معامله مستقیم با چند ملیتیهای امپریالیستی غرب در تطابق با این طرح میباشد. این تصمیم تنها بیانگر اشتیاق به جذب سرمایه و تکنولوژی سایر دول امپریالیستی جهت ارتقاء سطح کارایی بنگاههای شوروی نیست، اگرچه خود هدف مهمی است اما هدف بزرگتر موفقیت ادغام شدن درون چارچوب نوکلونیالیستی موجود میباشد. در عین حال، بورژوازی شوروی تلاش دارد تا کانون مناسبات اقتصادی میان شوروی و کشورهای کومکون را از تجارت متوجه بنگاههای شراکتی سازد تا بگیاد کنسرنهای چند ملیتی را که در پی ایجاد آنهاست، مستحکم گرداند.

برنامه بازسازی اقتصادی جدید همچنین تقسیم کار موجود بین جمهورهای ملی مختلف را قبول ندارد. صنایع تولیدی تاکنون در جمهوریهایی اروپایی به ویژه روسیه متمرکز بوده اند و صنایع استخراجی در جمهوری های آسیایی که عمدتاً تولیدکنندگان مواد خام صنعتی و کشاورزی هستند، تمرکز یافته اند. این تقسیم بندی تا کنون به نفع بورژوازی شوروی که در جمهوری مسلط روسیه متمرکز میباشد، بوده است. قرار است این تقسیم کار بازسازی گردد تا در عین حال که بخش صنعتی در روسیه در سطح بالاتری از تکنولوژی تجدید بنامیگردد، جمهوریهایی عقب مانده نیز دوره جدید از صنعتی شدن را آغاز کنند و این امر آنها را قادر خواهد ساخت تا نیازهای محلیشان را تامین نمایند.

رفرمهای سیاسی، نظیر روی آوردن به سیستم جمهوری (که قدرت مرکز را بی اندازه افزایش خواهد داد) و گلاسنوست، جهت بازسازی اقتصادی را منعکس میسازند. همانگونه که گورباچف علنی اعلام داشت، گلاسنوست قرار است حسابرسی هزینه را به یک پیروزی تبدیل کند. این رفرمها بیشک فضای بیشتری برای علنی شدن نارضایتی ها ایجاد کرده اند. لیکن بمجرد اینکه طبقه حاکمه سمت و سوی این نارضایتی ها را دریافت، طرحهای جدیدی را به مورد اجراء آورده و کلیه فعالیتهای عمومی را شدیداً تحت

کنترل گرفته است. طبیعتاً این کنترل فراگیر نیست. در حالیکه گروههای مخالف سیاستهای مختلف دولت مورد آزار قرار میگیرند، گروههای رسوا و نژادپرست مبلغ شونیسم روس نظیر «پامیات» مورد اغماض واقع میشوند. دموکراسی بورژوازی دیگری بجز این نیست.

دورنمای پرسترویکا

گورباچف و سایر نمایندگان بورژوازی شوروی رویاهای طلایی برای آینده شان میبینند. همه آنها بدین معتقدند که خلقهای تحت ستم جهان و پرولتاریا و ملل تحت ستم درون شوروی بنحوی از انحاء منفعل خواهند ماند و آنها جهانشان را به همراه دوستان امپریالیست جدیدشان بنا خواهند کرد. افغانستان بدانها نشان داد که واقعاً چه چیزی در انتظارشان نشسته است. اوضاع در خود شوروی هم چندان تفاوتی ندارد. دلیلش هم اینست که پرسترویکا از جهتی متضمن آینده ای روشن برای لایه های فوقانی طبقه متوسط و سرمایه داران کوچک نواخته است، و از جهتی دیگر تقلیل و کاهش گسترده سطح زندگی طبقه کارگر را بعلت بالا رفتن قیمتها بدنبال دارد. تغییرات در بخش تولیدی دوره برنامه جاری سه میلیون کارگر را بیکار خواهد ساخت. (سوویت ریویو، شماره ۷، ۱۹۸۸، ص ۲۰) گورباچف در مورد کیفیت بالای زندگی که قرار است پرسترویکا به ارمغان آورد داسخن میدهد، اما نسخه ای که برای طبقه کارگر میپیچد کاملاً متفاوت میباشد. پرسترویکا «...قاطعانه نظم را برقرار میسازد، سازماندهی را بهبود میبخشد. انضباط کاری را قطعیت میدهد و خلاقیت (یعنی تولید - سوفیل) طبقه کارگر را بالا میبرد. (سوویت ریویو، شماره ۴۲، ۱۹۸۷، ص ۹)

در حالیکه نظم و انضباط کاری مرتباً در گوش کارگران فریادمیشود، «...عدالت مساوات طلبانه که در شعور توده ها ریشه دوانده» یکی دیگر از گناهان استالین از نظر بورژوازی شوروی) بمناب عمده «مانعی بر سر راه پرسترویکا» آماج حمله قرار گرفته است.

بورژوازی شوروی از تشدید تضادها در جامعه آگاه است. بدین جهت ایدئولوگهایشان متذکر میشوند که نظام مدیریت اقتصادی نوین تفاوت میان مدیران

بنگلادش؛ دوره فوق العاده دراز مدت کار نکردن روی رودخانه ها و کانالها (لایروبی، ساحل سازی و غیره) طی دوره طولانی مستعمراتی سابق و دوره نومستعمراتی کنونی؛ بارانهای شدید، یا به عبارت صحیحتر «بارانهای زیادی»؛ فشار امواج اقیانوس در ناحیه دلتایی در جنوب که سرعت جریان ورود آب رودخانه به دریا را طی فصول بارانی و موسمی کند میسازد؛ پست بودن اراضی کل کشور (میانگین ده متر بالاتر از سطح دریا) و به ویژه اراضی جنوبی (میانگین صرفاً يك چهارم متر بالاتر از سطح دریا)؛ افزایش یافتن میزان گل و لای حمل شده توسط رودخانه های بزرگ جاری از مناطق کوهستانی و دشتهای هند در کوهپایه های هیمالیا و نیز در خود بنگلادش، هر دو به دلیل کم شدن از مناطق جنگلی؛ پروسه تدریجی نشست زمین در بسیاری مناطق به دلیل زلزله شدید زیر زمینی در اوایل دهه پنجاه، و غیره.

بیش از دویست رودخانه در این کشور کوچک جاری است که از این میان سه تا از بزرگترین - آنها پادما، مگنا، براهماپوترا - به تنهایی پنج میلیون فوت مکعب آب در هر ثانیه حمل میکنند. آنها همچنین بطور معمول ۲۵ میلیارد تن گل و لای از دره های بالای مسیر خود که حدود ششصد هزار میل مربع میشود، که بخش اعظم آن در هند است، به بنگلادش میاورند. این مقدار گل و لای برابر است با يك چهارم کل مقداری که توسط تمامی رودخانه های بزرگ جهان حمل میشود. اگر این تعداد گل و لای در دهانه این سه رودخانه جمع آوری شود، طی مدت صرفاً پنج سال میتواند سرزمینی به بزرگی نیسی از بنگلادش را بوجود آورد. از آنجا که گل و لای بمقدار زیادی در بستر این رودخانه ها رسوب میکند، بسیاری از آنها در فصول غیر بارانی عملاً خشکند، و به علت فشار امواج اقیانوسی در نواحی جنوبی در فصل بارانهای موسمی تنها طی سه تا چهار ماه فصل بارانهای موسمی آب زیادی در آنها جریان میابد. بدین ترتیب نمیتوانند تمامی این حجم عظیم آب را سریعاً به دریا بریزند، نتیجتاً سراسر کشور را زیر پوشش میگیرند. از آنجا که سیلاب برای مدت تقریباً طولانی راكد میماند، سطح غیر قابل تصویری از گل و لای رسوب کرده، بستر رودخانه ها را بیش از پیش پر میکند و شرایط را برای جاری شدن

آورده در طبق اخلاص بنهد. تصور در پیشبرد توافقنامه افغانستان، یا حرکتی از سوی یکی از کشورهای کومکون در جهت استفاده حداکثر از گلاسنوست و نزدیک شدن با بلوک آمریکا - هر کدام از این تحولات بازتاب شدیدی در شوروی خواهد داشت، و صرفاً به کنار نهادن گریباچف خط نخواهد شد. اینچنین شکستی کل طبقه حاکمه شوروی را تحت تاثیر قرار خواهد داد، تمام نقاط ضعفش را عیان ساخته و مبارزات سرسختانه تر علیه آنرا دامن خواهد زد، چراکه دیگر بازگشت به سوسیال فاشیسم نو کهن ساده نخواهد بود.

پاورقی:

۱- تصادفاً، این مسئله که چرا يك قدرت امپریالیستی نخواست که با ضرورت بیشتری، در دست زدن به جنگ جهانی برای باز تقسیم جهان روبرو است، خود ابتکار عمل کاستن از تخصصات جنگ افروزان را در دست گرفته، محتاج پاسخ از سوی کسانی است که هنوز صحت مفاهیم پایه ای تئوری سه جهان را قبول دارند.

بنگلادش

بقیه از صفحه ۲۷ اند.

گذشته از این سیلهای سراسری، مناطق شمالی و شمال شرقی کشور که توسط کوهپایه های هند محاصره شده اند هر سال چندین بار دستخوش سیلهای کوچک میشوند. اگرچه این سیلاب هاتنها چندروز و یا چند ساعت دوام می آورند، بعلت ظهور ناگهانی و به جهت سرعت فوق العاده سیلاب، خسارات زیاد بر محصول و تلفات جانی بسیار وارد آورده و احشام را نابود میکنند.

علل جاری شدن سیل

امروزه بحث زیادی بر سر علل جاری شدن سیل و ابزار کنترل آن، میان نیروهای مختلف که هر کدام تحلیل خود را از نقطه نظر منافع طبقاتی و جهان بینی خویش ارائه میدهد، در گرفته است. مسلماً پروسه های اکولوژیک طبیعی که محتاج تحقیق و بررسی علمی منجمه يك دوره طولانی مشاهده اند، در مسئله دخیل میباشند. این پروسه ها بطور عمده عبارتند: از رسوب تدریجی گل و لای طی دراز مدت در بستر رودخانه ها، که هم احتمال جاری شدن سیل را افزایش داده و هم سرعت به دریا ریختن آن را میکاهد؛ پیچ و تابهای بیشمار مسیر رودخانه های

و کارگران را واضحتراً نشان میدهد، و میگویند که «جدایی میان ما، و آنها نتایج وخیمی ببار میآورد.» (مسکو نیز، شماره ۲۵، ۱۹۸۷) برخی از این نتایج از طریق اعتصابات کارگری و حمله به استثمارگران، بروز یافته است. همانگونه که پرسترویکا افشاء میکند، این چنین «نتایجی» به ناگزیر از دیاد مییابند.

جدایی میان «ما» و «آنها» در جامعه معاصر شوروی تنها به طبقات محدود نمیشود. این جدایی در میان جمهوریهای ملی که آنرا تشکیل میدهند نیز بقوت باقی است. همانگونه که گزارشها نشان میدهند، تضادهای ملی در شوروی که اساساً از تضاد میان بورژوازی سلطه گر روس و خلقهای تحت ستم ناشی میشوند، در عصر پرسترویکا شدت میابند. تضادها و خواسته های خاص جنبشهای ملی متفاوتند، لیکن آنچه که در آن مشترکند اینست که پرسترویکا را مترادف تمرکز بیشتر و خودمختاری کمتر میدانند. نخستین گام در این روند تمرکز، برداشتن فعالین حزبی در جمهوریهای مربوطه تحت عنوان مبارزه علیه فساد و جایگزین کردنشان توسط روسهای مورد اعتماد بوده است. اصلاحات نوین در قانون اساسی، که مقرر میدارد حق تعیین سرنوشت تا سرحد جدایی، حذف شده و قدرت تام به رئیس جمهور داده شود، این امر را نهادی میسازد. گرجستان و جمهوریهای ساحل بالتیک علم مخالفت علیه اصلاحات را برداشته اند و بیشك این تضاد در آینده بیش از پیش تشدید خواهد یافت.

گورباچف مکرراً اعلام داشته که بورژوازی شوروی در بازی نئوکولونیالیستی چپاولگری مقررات را کاملاً رعایت میکند. اما این بازی در زمینی لفرزده انجام میگردد. قوانین مربوط به مناسبات میان امپریالیستها کاملاً کُشدار هستند، چرا که هر کدام قصد کسب حداکثر منافع را دارد. بحران جهانی آنها را بسوی بی باکی و بی اعتنائی بیشتر نسبت به پی آمدها سوق میدهد. علیرغم اینکه دول بلوک آمریکا عموماً از پرسترویکا استقبال کرده اند، در عین حال در پی کسب حداکثر امتیازات هستند. مضافاً اینکه تخصصات در جهان سوم کاملاً تحت کنترلشان قرار ندارد که بتوانند به اراده خود بدانها پایان دهند. از جهت دیگر، خود بورژوازی شوروی نمیتواند منفعل باقیمانده و بطور یکجانبه منافی را که به سختی بدست

سیل‌های باز هم شدیدتر در سالهای بعد آماده می‌سازد. سیل باخود گل و لای به‌همراه می‌آورد، که این بنوبه خود باعث جاری شدن سیل‌های شدیدتر می‌گردد. و این دایره نامیمون همچنان تکرار می‌شود. علاوه بر آبی که از هند، نپال و تبت در بنگلادش جاری می‌شود، رودخانه‌های این کشور در هنگام باران‌های سنگین فصل باران‌های موسمی نیز از آب مملو می‌شوند. میانگین سالانه ریزش باران در بنگلادش در حدود ۳۷۵ سانتیمتر است. بعلاوه اینکه، این میزان بارندگی تنها طی سه چهار ماه است. اما میزان بارندگی سالانه طی سالهای مختلف تفاوت می‌کند و این اختلاف طی سالهای اخیر افزایش یافته که باعث خشکسالی‌های مکرر و یا بدتر از آن، گاهی بارندگی زیاده از حد (در حدود ۵۰۰ تا ۶۲۵ سانتیمتر) در سال به‌همراه بارش مداوم ۱۵ تا ۲۰ روزه، بوده است. و بدتر از این آنکه، این باران سنگین در بنگلادش معمولاً با بارندگی شدید در ارتفاعات هند، نپال و تبت، و نیز درصد بالایی از آب شدن برف‌های ارتفاعات هیمالیا همراه است. بارش بی‌سابقه و شدید دو یا سه هفتگی در گذشته کم سابقه بود، لیکن امروزه پدیده‌ای عادی شده است. همه اینها دست به دست هم داده و بیش از پیش باعث جاری شدن سیل‌های شدید و واقع شدن ضایعات طبیعی طی سالهای اخیر و بویژه سیل‌های سالهای ۱۹۸۷ و ۱۹۸۸، شده‌اند.

از سوی دیگر، قلت باران در فصل باران‌های موسمی در بنگلادش معمولاً با قلت باران در ارتفاعات همراه است که باعث پایین رفتن سطح رودخانه‌ها از سطح معمول، و در نتیجه باعث تسحیل جریان رو به بالای آب شور دریا از سواحل جنوبی به سوی داخل می‌شود.

فاکتورهای مسئول جاری شدن سیل که انسانها بوجود می‌آورند

کلیه عوامل فوق‌الذکر که باعث جاری شدن سیل می‌شوند، بمثابة عوامل «طبیعی» و «بیگانه» که به دور از علل اجتماعی و سیاسی می‌باشند، خود را نشان می‌دهند، تو گویی که صرفاً کشفیات منتج از مشاهدات و تحقیقات علمی هستند. علیرغم اینکه یک پروسه اکولوژیک و طبیعی مهم عمل می‌کند، فاکتورهای دیگری نیز در کنار این پروسه‌های طبیعی دخیلند. فی الواقع، دلیل اصلی افزایش قابل توجه ابعاد ضایعات، تناوب و مقیاس جاری شدن سیل در بنگلادش، مقدار زیادی به

تحولاتی که سلطه مستعمراتی و نومستعمراتی امپریالیستی به‌بار آورده، مربوط می‌شود.

تحت حاکمیت مستعمراتی انگلیس هیچکاری برای جلوگیری از انباشت رسوبات یا از بین رفتن سواحل رودخانه‌ها، انجام نشد. مگر در اطراف چند مرکز تجاری ضروری برای بهره‌کشی و چپاولگری مداومشان. معضلات مربوط به کشت، توازن محیط زیست یا درد و رنج مردم مشغله آنها را تشکیل نمیداد.

استعمارگران انگلیسی ناحیه مرتفع و جنگلی وسیعی - به وسعت چند صد میل درون مناطق دارجلینگ و آسام در هند واقع در شمال و شرق بنگلادش کنونی علاوه بر ناحیه تپه‌ای شمال شرق بنگلادش - را برای تبدیل به گشتزارهای بسیار سود آور چای در دامنه هیمالیا از بین بردند. این امر باعث مهاجرت و اسکان مجدد جمعیت عظیمی از سایر نقاط سرزمینی که در آنزمان هند نامیده می‌شد، بدانجا گردید. این نیز بنوبه خود باعث تسطیح و تخریب بیش از پیش و سریع جنگل‌ها و تپه‌ها گردید، که این مساله نیز باعث بالا رفتن فرسایش خاک و میزان رسوباتی که توسط رودخانه‌ها حمل می‌گردید، شد. بویژه توسط رودخانه براهماپوترا که پیش از به دریا ریختن در بنگلادش، از این نواحی در هند می‌گذرد.

امپریالیست‌های انگلیسی، ایجاد شبکه‌ای محدود از جاده و راه آهن را در جهت منافع تجاری و غارتگری خویش و برای تحکیم چنگالهای اداری و سرکوب هر گونه شورشی، بویژه از اوایل نیمه دوم قرن نوزدهم - بعلاوه، طی جنگ جهانی دوم جهت مقاصد نظامی خویش - آغاز کردند. اما آنها معمولاً اثرات اکولوژیک این مسائل در دراز مدت، بویژه در رابطه با انباشت رسوبات (بجز در مورد چند تا از رودخانه‌های بزرگ) و جریان یافتن میزان خالص آب در اراضی پست که اکثریت مساحت کشور را تشکیل میدهد در نظر نمی‌گرفتند. کار آنها صرفاً ایجاد شبکه فوق‌الذکر حداقل تعداد ممکن پل‌ها، آبراه‌ها، سیل بندها، کانال‌های انحرافی و غیره با صرف حداقل هزینه بود. همچنین اقدامی جهت جلوگیری از سایش تدریجی خاک در نواحی مرتفع شمال و یا جهت جلوگیری از تخریب سواحل رودخانه و یا ترمیم آنها انجام ندادند. این امر باعث رسوب تدریجی، اما بی‌سابقه گل و لای در بستر رودخانه‌ها گردید. نتیجه اسفبار این

سیاستها پس از سال‌ها، آنها در اواخر حاکمیت انگلیس، معلوم شد.

از نظر مردم بنگلادش کنونی، پایان حاکمیت استعماری انگلیس تنها راه را برای سلطه نومستعمراتی بلوک غرب به سرکردگی امریکا، علاوه بر ستم ملی داخلی توسط طبقات حاکمه پاکستان، هموار نمود. مبارزه رهاپیش سال ۱۹۷۱ علیه ستم ملی پاکستان، به انحراف کشیده شد و نتوانست به سلطه نومستعمراتی امپریالیست‌ها پایان دهد. و بویژه به تشدید نفوذ غارتگری هند توسعه طلب و سوسیال امپریالیسم شوروی انجامید.

تحت سلطه امپریالیسم طی دوره پاکستان واحد و همچنین پس از پیدایش بنگلادش، رژیم‌های ارتجاعی بنام «توسعه»، «مهار سیل»، «آبیاری» و غیره بدون برنامه ریزی علمی در مورد تأثیرات اکولوژیک این طرح‌ها، بسیاری شاهراه‌ها و جاده‌های روستایی ایجاد کرده و پروژه‌هایی نظیر سدسازی، آبرسانی و غیره براه انداختند. این پروژه‌ها بر «کمک» امپریالیست‌ها متکی بوده - یعنی، به رهن نهادن استقلال کشور - و اکثراً از کانال بانک جهانی، صندوق بین المللی پول، کنسرن‌ها «کمک» دهنده مختلف توسط امپریالیست‌های بلوک امریکا طرح‌ریزی و تأمین مالی می‌شدند. کل این پروژه‌ها به شبکه‌ای مرگبار و طنابی دور گردن بنگلادش تبدیل شده‌اند، چرا که رویهمرفته جریان یافتن حجم عظیمی آب طی فصل بارندگی را مسدود کرده و تخلیه سریع آن به دریا را مانع می‌شوند، و باعث جاری شدن سیل در اکثر مزارع کشور شده و آب برای مدت طولانی تری (در موارد اخیر تقریباً بمدت یکماه) برجای می‌ماند.

سیل‌های رو به افزایش متناوب و شدید بطور مستقیم ناشی‌اند از «پروژه‌های توسعه» ای که تحت نظر طرح‌های امپریالیستی نظیر «طرح مارشال»، «انقلاب سبز»، «غذا برای برنامه کار»، «برنامه «ماموریت کروگ» و غیره، توسط رژیم‌های دست‌نشانده امپریالیست‌ها از اواخر دهه پنجاه تا دوره کنونی، پیاده شده‌اند. پابیای بالا رفتن سطح پروژه‌های «توسعه» شان، سطح آب سیل‌ها و تخریبشان نیز بالا می‌رود.

برخی افراد صاحب نظر در بنگلادش قویاً معتقدند اگر موانعی که ساخته دست انسان بوده و بطور غیر علمی ایجاد شده‌اند منجمله بسیاری از جاده‌ها، پروژه‌های آبیاری و غیره، از میان برداشته شوند، آب

این است که این سیلها «ساخته دست امپریالیستها» هستند. «انسان» در اینجا بویژه کسی جز امپریالیسم آمریکا و متحدین غربیش با معاونت توسعه طلبان هند، نیست.

پروژه های «مهار سیل»

توسط امپریالیستها و مرتجعین

پس از جاری شدن يك سلسله سیلهای شدید طی سالهای پیاپی (۱۹۵۴، ۱۹۵۵ و ۱۹۵۶) بود که در خواست اجرای يك برنامه مهار سیل و آبرسانی، بسیار در بین توده ها پا گرفت. دولت پاکستان در آن زمان که با بحران سیاسی - اقتصادی سخت ناشی از سیل روبرو بود، بجای اینکه بر قوه ابتکار خود توده ها برای حل این معضل اتکا کند، به در یوزگی کمک از سازمان ملل و اربابان امپریالیستش به سرکردگی آمریکارفت. سازمان ملل يك هیئت کارشناس تحت سرپرستی ج.ا. کروگ، وزیر اسبق داخله آمریکا، اعزام داشت. این هیئت در سال ۱۹۵۷ طرحی ارائه داد - نخستین طرح کلی و رسمی در تاریخ کشور - که امتزاجی بود از مهار سیل و آبرسانی، منجمله تولید برق. اگرچه کل گزارش هیئت کروگ انتشار علنی نیافت، اما این طرح شدیداً بر استقراض از آمریکا، بانک جهانی و سایر موسسات مالی غرب متکی بود. دولت کمپرادور پاکستان انجام این طرح سری را که قرار بود در سال ۱۸۵۷ به پایان رسد، آغاز کرد.

از آزمون به بعد، هر ساله سیلهای شدیدی واقع شده و طرح هیئت کروگ را به زیر سوال برد. بدین جهت، این طرح بارها توسط رژیمهای ارتجاعی مختلف ارزیابی و بررسی مجدد گردید. این رژیمها هیچ کمکی نکردند، بلکه با افزودن بر بار استقراض خارجی بر دوش توده ها، دامنه مشقت آنها و ابعاد خرابیها را گسترش دادند. کارشناسان آمریکایی و سایرین بسیاری پروژه های جدید، منجمله لایروبی رودخانه های اصلی، بنای سدهای عظیم و بسیاری دیگر، بر روی کاغذ آوردند. رژیمهای ارتجاعی مختلف پاکستان و بنگلادش، منجمله رژیم کنونی فاشیستی - نظامی ژنرال ارشاد، از اربابان امپریالیستشان انتظار راه حلی معجزه آمیز برای معضل سیل داشتند، لیکن بجز ترتیب دادن مسافرتهاى تفریحی به کشورهای امپریالیستی برای مقامات دولتی بنگلادش و نیز مسافرتهاى پر هیجان در بنگلادش زیبا و سرسبز برای

بر بنگلادش بدان گردن می نهند. به عقیده چند متخصص امر، حتی دلایل بارندگی شدید و بیسابقه سالهای اخیر به میزان زیادی به نظام امپریالیستی - نومستمراتی و توسعه طلبی هند مربوط میشود. عطش سیری ناپذیر بورژوازی کمپرادور بنگلادش برای سود باعث شده که مناطق جنگلی عمده تسطیح شوند، که این امر بنوبه خود به علل بوجود آورنده ضایعات طبیعی دوگانه - خشکسالی و بارندگی شدید - کمک کرده است. حتی از این مهمتر، جنگل زدایی وسیعی است که کمپرادورهای هند جهت تأمین هیزم و مواد اولیه برای پروژه های «توسعه» و صنایع، انجام داده اند. این روند جنگل زدایی در دره های کوهپایه های هیمالیا، عدم توازن محیط زیستی را باعث شده و در نتیجه از یکسو، هم به خشکسالی و هم به بارندگی شدید دامن میزند و از سوی دیگر، شسته شدن خاک را تسریع می بخشد که بدین ترتیب رسوب گل و لای در بستر رودخانه های بنگلادش را بسیار تشدید میکند.

مرتجعانه ترین جنبه سیاستهای هند عبارت است از تشویق مهاجرت بی برنامه و بی رویه مردم به مناطق جنگلی دره های کوهپایه های هیمالیا که از روزگاران بسیار قدیم سرزمین قبایل و ملیتهای کوچک و گوناگون بوده است. حکام هند بشیوه شونیسم ملت بزرگ مدعیند که «تمدن» و «توسعه» برای مردم «عقب افتاده» به ارمغان میبرند - پروسه ای که لازمه اش از بین بردن و تسطیح جنگلها و تپه ها و برخی اوقات راندن وحشیانه توده های این قبایل از سرزمینهایشان جهت اسکان مهاجرین هندی، میباشد. تبدیل خلقهای ملیتها و قبایل کوچک به يك اقلیت در سرزمین خودشان و بدین ترتیب سرکوب دائم آنها، يك هدف خائنانه این سیاست هند است.

کلیه این روندها به دست توسعه طلبان هند باعث عدم توازن اکولوژیک شدید در بخش شمالی شبه قاره، بویژه در بنگلادش، شده است.

بنابراین، این يك واقعیت عیان است که میزان و دوره زمانی بیسابقه سیلهای اخیر و ضایعات منتج از آنها، نتیجه کار انسانها بوده است. برخی کارشناسان بورژوا بسیار بدرستی سیلهای سالهای ۱۹۸۷ و ۱۹۸۸ را سیلهای «ساخته دست انسان» خواندند. بیشک این چنین بود. اما آنچه که واقعیتی عمیقتر بود و آنها از درکش عاجز و یا از بیانش قاصر ماندند،

سیل بسرعت بدرون دریا ریخته و حتی علیرغم بارندگی شدید و عملیات زیانبار مقامات هندی در آن بخش از رودخانه ها، از شدت سیلها کاسته میشد و مردم خود نمیتوانستند به میزان بسیار زیادی با آنها مقابله نمایند.

توسعه طلبی هند يك عامل عمده دیگر در جاری شدن سیل است. پنجاه و چهارتا از رودخانه های بنگلادش با هند مشترکند. و سه تا از این تعداد که از جمله بزرگترین رودخانه های جهان اند، از سلسله جبال هیمالیا سرچشمه میگیرند و از نیپال، چین (تبت) و عمدتاً هند، و سپس بنگلادش میگذرند. طبقات توسعه طلب حاکم بر هند از امتیاز بالا دست رودخانه قرار داشتن استفاده کرده و مسائل خودشان را بقیمت زجر غیر بشری وارد بر توده های بنگلادش و حتی باجگیری از بنگلادش، حل میکنند. سد فراکا که در نزدیکی مرز بنگلادش توسط هند بر روی رودخانه گنگ بنا شده شعبه کوچکتر این رودخانه (بنام پادما) را که از بنگلادش میگذرد، به رودخانه ای خشک تبدیل کرده که در فصل بارانهای موسمی رودخانه ای تخریبگر میشود. مردم بنگلادش سد فراکا را تله مرگ مینامند.

بعلاوه، توسعه طلبان هند بطور یکجانبه سدهای بزرگی بر روی حداقل ۹ رودخانه، و آب بند بر روی حداقل ۲۵ رودخانه مشترک با بنگلادش، در خاک هند نزدیک مرز بنگلادش بنا کرده اند. توسعه طلبان هند بطور یکجانبه حجم عظیمی از آب رودخانه ها را در فصل خشک منحرف میسازند. در نتیجه، مقدار آبی بسیار کمتر از حد ضروری برای حفظ توازن در محیط زیست - کشاورزی به کنار - نصیب بنگلادش میگردد. نتیجتاً، مناطق سرسبز و جنگلی کمر بند غرب و شمال کشور سریما در حال از بین رفتن هستند؛ میزان نمک آب در خلیج بنگال نیز سریما در حال افزایش است؛ و بسیار از رودخانه های منطقه در فصل خشک، بی آیند. در فصل بارندگی و بارانهای موسمی، هند با باز کردن آب بندها و دهانه های سدها، مازاد آب را بسوی بنگلادش منحرف میسازد و بدین ترتیب سرازیر شدن حجم عظیمی آب بسوی بنگلادش، سراسر کشور را زیر آب فرو میبرد. توسعه طلبان هند، این سدها، کانالها و آب بندهای نزدیک مرز بنگلادش را به دو منظور بکار میگیرند: ۱- در جهت منافع تنگ نظرانه شان، ۲- اهرم فشاری بر بنگلادش - که غالباً طبقات مرتجع حاکم

کارشناسان خارجی، کاری برای مردم بنگلادش انجام نداده اند. این يك واقعیت تلخ است که هزینه اینهمه «تحقیقات»، «هیئتهای برنامه ریزی پروژه ها»، «گرایشهای بررسی پروژه ها»، «ارزیابی های امکان تحقق پروژه ها»، «تحلیل بودجه پروژه های پیشین»، «مسافرتهاى جمع آوری كملك» و غیره بیشمار که همگی توسط کارشناسان ورزیده امپریالیستی و مقامات عالیرتبه رژیمهای گوناگون بنگلادش انجام شده اند، براحتی میتوانست بخش اعظمی از يك برنامه مهار سیل واقعی را تامین نماید.

کلیه این پروژه های امپریالیستی و قرض به بارآور، نه تنها امکان سودبری بیشتری در اختیار دست اندرکاران قرار داد، بلکه صرفا به بدتر شدن مقیاس، دوره و شدت سیلها كملك کرده و همچنین بر نابرابری و بیعدالتی اجتماعی و استثمار طبقاتی بویژه در میان دهقانان افزود. بعلت اجرای طرحهای ساختمان سد، جاده و پروژه های آبرسانی، هزاران دهقان بدون کمترین جبران خسارت از محل زندگی خود کوچانده شدند. در عوض، ملاکان، دهقانان مرفه و وابستگان محافل حاکمه سودهای کلان به جیب زدند. آری، این پروژه ها بر فلاکت موجود دهقانان فقیر و تحتانی و حتی میانه حال افزوده است. پروژه هیدروالکتريك عظیم در ناحیه کوهستانی چیتاگونك در دهه شصت، ده ها هزار نفر از اقلیت ملی آن ناحیه را بدون جبران خسارت بالاجبار از آنجاراند. این يك نمونه از شقاوت و بیعدالتی بشری و ملی است که هنوز از بین نرفته است.

از اینجا میتوان در یافت که امپریالیستها و طبقات حاکمه بورژواکمبرادور - نیمه فئودال بنگلادش در معاونت آنها، نه میخواهند و نه میتوانند چاره ای واقعی برای پایان بخشیدن به معضل سیل و مشقت توده ها ببندیشند.

آنچه که آنها در پی آند راه حلی قسمی است که خودشان آنرا «سیل کنترل شده» مینامند - یعنی راه حلی که مشکلاتشان را در جهت بقاء آسوده بر طرف سازد، بنحویکه مابقی اهالی در وضعیت سابق یعنی در شرایط عدم آسایش و فقر بسر برند تا چرخ استثمار و بهره کشی به نرمی بر محور خود بچرخد.

آیا آنها میتوانند مسئله سیل در بنگلادش را حل کنند؟

با توجه به تجربه درازمدت شکست نظام امپریالیستی و نومستعمراتی در حل معضل

سیل و تسکین رنج مردم، طبیعتا این سوال مطرح میشود که آیا طبقات حاکمه ارتجاعی و استثمارگر بنگلادش و اربابان امپریالیست، سوسیال امپریالیست و توسعه طلبشان میتوانند مسئله سیل را بطور واقعی و برای همیشه حل کنند؟ پاسخ صحیح منفی است.

مسئله صرفا عدم تمایل آنها نیست. همچنین به عدم توانایی تکنیکی یا مالی امپریالیستها مربوط نمیشود، بلکه با منافع و محدودیتهای طبقاتیشان که به اساس مناسبات امپریالیستی و نظام بهره کشی در بنگلادش - در يك کلام یعنی نظام اجتماعی بنگلادش - ربط مییابد، رابطه دارد. آنها نمیتوانند این معضل را حل کنند چرا که بنگلادش حتی يك جامعه مستقل و بورژوادمکراتیک نیست، تا چه رسد به اینکه جامعه ای سوسیالیستی باشد. بلکه بنگلادش يك کشور نیمه فئودال - نومستعمره و تحت سلطه امپریالیسم مییابد. بورژوازی در قدرت بنگلادش يك بورژوازی مستقل به معنای واقعی کلمه نبوده، بلکه بورژوازی بوروکرات - کمبرادور کاملا وابسته به امپریالیستهاى خارج و تحت سلطه آنها است. این بورژوازی کمبرادور - بوروکرات و توسعه سرمایه دارانه انجام شده تحت نظارتش، از درون خود جامعه و با اتکاء بر منابع ملی و دینامیک های درونی خودش رشد نکرد. این بورژوازی از طریق يك پروسه متوازن و بهم بافته توسعه سرمایه دارانه کل جامعه، منجمله کشاورزی، صنایع پایه ای، پایه و رویه تحقیقات علمی و اختراعات، فرهنگ و غیره، رشد نمود. بلکه، توسط امپریالیسم خارجی و در خدمت منافع آن ایجاد گشته و بر مسند نشانده شد. این توسعه، ناقص، معوج و ببقواره بود و عمدتا بر منافع خارجی اتکاء و تحت نفوذ اوامر بیگانه قرار داشته است. این بورژوازی با هزار و يك بند به مناسبات عقب افتاده تولید فئودالی متصل بوده و بدان متکی است. پس بدین ترتیب، بورژوازی کمبرادور - بوروکرات وابسته به امپریالیسم بطور عینی و ذهنی فاقد توانایی، قدرت و نیروی لازم جهت پیاده کردن يك برنامه عمومی و پایدار برای کنترل سیل با ایستادن بر پاهای خود و اتکاء به منابع - از جمله منابع مالی و تکنولوژیک - خود است.

از سوی دیگر، راه حل مساله سیل در بنگلادش صرفا به ایجاد چند سد، سیل بند، آب بند، و حفر چند کانال جدید ختم نمیشود. بلکه در برگیرنده کار عظیم

باز سازی کل سیستم رودخانه ای، منجمله چندین رودخانه بزرگ، است. و مسلما مسائل آبیاری، آبرسانی، شیوه های تولیدی کشاورزی (یعنی مکانیزاسیون و مدرنیزاسیون کشاورزی)، کشت غلات، پرورش ماهی، جنگلداری و سیستم حمل و غیره را نیز شامل میگردد.

بدون انجام يك گسست رادیکال از نظام نیمه فئودالی مالکیت بر زمین و بدون سرنگونی انقلابی موسسات سرمایه داری سلطه و غارتگری امپریالیسم، نیل بدین اهداف امکانپذیر نیست. و این نیز غیر ممکن است که بورژوازی کمبرادور - بوروکرات وابسته به امپریالیسم بدون امحاء موجودیت خویش بتواند از عهده اینکار بر آید.

مسئله مهار سیل همچنین به مسئله مبارزه ناگزیر علیه توسعه طلبی هندوستان، نه تنها به لحاظ پی ریزی حقوق عادلانه و برابر در استفاده مشترک از آب رودخانه ها بلکه همچنین به جهت تامین خود مختاری حکومتی، استقلال و برابری سیاسی، ارتباط دارد. این مبارزه پروسه ای دراز مدت خواهد داشت و اساسا محتاج شهادت و ثبات عزم مییابد - منجمله، قاطعیت در اتکاء بخود و شجاعت در تحمل سختی ها و مخاطرات، و نیز همبستگی پایدار با مبارزات عادلانه انقلابی خلقها و توده های هندوستان برای رهایی از قید طبقات حاکمه آن کشور و اربابان امپریالیستشان. ماهیت بورکرات - کمبرادوری بورژوازی و وابستگی به امپریالیسم و خصلت نیمه فئودالی طبقات حاکمه بنگلادش، بدانها اجازه نمیدهد که دست به چنین مبارزه ای بزنند. بلکه در عوض، آنها همواره با توسعه طلبان هندوستان سازش کرده و به منافع آنان خدمت میکنند.

از این جهت است که طبقات حاکمه ارتجاعی نمیتوانند مسئله غامض و سخت سیل را بدون اتکا بر وجوه عظیم کمکهای مالی و تکنولوژی پیشرفته امپریالیستها حل کنند - و این تکنولوژی پیشرفته در اینزمان سودآورترین کالای سرمایه امپریالیستی است. لیکن این امر در اینزمان در جهت منافع امپریالیستها نیست چرا که دورنمای بازگشت پرسود این چنین وجوه عظیم سرمایه گذاری در زمینه سرمایه وادی در بنگلادش به لحاظ اوضاع اقتصادی کشور (منجمله سطح نیروهای تولیدی و نرخ رشدش) و از این مهمتر، به لحاظ وضعیت سیاسی ناپایدارش (منجمله

می بینند و بدین ترتیب فقر و فلاکت توده ها افزایش میابد. این دشمنان مانع عمده و موجود بر سر راه رهایی و بسیج ابتکار، اشتیاق و خلاقیت نامحدود توده های يك صد میلیونی جهت مهار سیل و فتح طبیعت از طریق اتكاء به خود و مبارزه سخت، میباشند.

بیشك مسائل دیگری نیز در تلاش جهت مهار سیل و ضایعت طبیعی دخیلند، نظیر: پول، تکنولوژی، تحقیقات علمی، اقتصاد، سطح نیروهای مولده، توازن محیط زیست و تاثیرات اجتماعی تدابیر جهت مهار سیل، طرق و ترکیب کشت غلات، پرورش ماهی و غیره. با نگاه بدین مسائل از زاویه ای انقلابی است که میتوان دو نکته اساسی را مطرح نمود: اول اینکه، باوجود نظام نیمه فئودالی مالکیت ارضی بر مبنای مالکیت خصوصی، مهار سیل غیر ممکن است. تحول انقلابی نظام مالکیت ارضی شرط ناگزیر ایجاد پایه اجتماعی - اقتصادی جهت تحقق يك راه حل پایدار برای مسئله سیل در بنگلادش و جهت بسیج اکثریت توده های دهقانی در نبردی عظیم برای مهار سیل، میباشد. ایجاد يك تحول انقلابی در نظام مالکیت ارضی در بنگلادش بمعنای نابودی مالکیت ارضی نیمه فئودالی و توزیع زمین بر مبنای اصل «زمین به کشتگر»، میباشد. این صرفا مسئله يك رفرفم تدریجی و مسالمت آمیز با نیتی خوب جهت باز توزیع زمین نیست. این امر محتاج مبارزه ای انقلابی جهت سرنگونی نظام اجتماعی نیمه فئودال نو مستعمره می باشد. و این مبارزه اساسا مبارزه مرگ و زندگی توده ها برای کسب قدرت سیاسی است. بنابر این، مسئله به سرنگونی پنج دشمن توده ها، مبارزه ضد امپریالیستی و ضد فئودالی برای انقلاب دمکراتیک نوین بازمیگردد. این امر صرفا از طریق برپایی جنگ دراز مدت خلق تحت رهبری حزب انقلابی طبقه پرولتر در مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون، که بطور عمده شکل جنگ دراز مدت پارتیزانی در مناطق روستایی، و عمدتا توسط توده های روستایی و به پیروی از استراتژی مائوئیستی «محاصره شهرها از طریق دهات» را بخود میگیرد، امکانپذیر است. دوم اینکه، پوربانبنگلا يك کشور فقیر و عقب مانده است که توان استفاده از تکنولوژی پیشرفته و پروژه های سرمایه بر عظیم را ندارد. این کشور هیچ راهی بجز بسیج توده های میلیونی، تشویق و بکارگیری قوه ابتکارشان جهت برپا

رهبری يك حزب پرولتری انقلابی و تحت هدایت مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون میتواند توده هارا قادر سازد تا این مشکلات را بطور دائم و در جهت منافع توده ها از پیش پای بر دارند. نکته اصلی این روش عبارتست از بسیج توده ها و اتكاء بر قوه ابتکار، شوق و قوه خلاقیتشان، اتكاء بر منابع خویش و پیروی از اصل مائوئیستی «اتكاء بخود» و «مبارزه سخت». این تاییدیست بر این حقیقت سترگ که انسان میتواند طبیعت را مهار سازد و هر معجزه ای انجام دهد.

این معجزات تنها میتوانند تحت حاکمیت خود توده ها، تحت سوسیالیسم، نظیر آنچه که در شوروی انقلابی تحت رهبری لنین و استالین و در چین انقلابی تحت رهبری مائو دیده شد، بوقوع بپیوندند. تنها تحت سوسیالیسم است که، بدانگونه که چینیها میگویند «ابتکار و خلاقیت توده ها امکان خودنمایی کامل میابد و به سرعت به نیروی مادی بینظیری تبدیل میگردد که با هیچ کامپیوتری قابل محاسبه نبوده و بدین ترتیب به سلاحی اعجاز آور در فتح طبیعت بدل میشود». همانگونه که صدر مائو خاطرنشان ساخت: «سوسیالیسم نه تنها مردم زحمتکش و ابزار تولید را از قید جامعه کهن رها نید، بلکه عرصه گسترده طبیعت که در جامعه کهن قابل مهار شدن و استفاده نبود را نیز رها ساخت».

نتیجه گیری

در «پوربانبنگلا»ی نیمه فئودال - نومستعمره، هدف عالی سوسیالیسم و انجام معجزاتی نظیر پایان بخشیدن به مشقت توده ها ناشی از سیل و بسیاری ضایعات طبیعی دیگر، تنها میتواند از طریق انقلاب دمکراتیک نوین تحت رهبری پرولتاریا و تحت هدایت مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون حاصل گردد. به دیگر سخن، برای کنترل سیل به انقلاب احتیاج است. کنترل سیل محتاج سرنگونی انقلابی پنج دشمن اصلی توده ها است: امپریالیسم، سوسیال امپریالیسم، توسعه طلبی هند، سرمایه داری بوروکرات - کمپرادور، و نیمه فئودالیسم. این پنج دشمن اصلی دلیل عمده پایداری سیل و رشد و اوضاعی است که گستره مقیاس و میزان تخریب سیلها آتی را چند برابر میکند. اینان دشمنانی هستند که مشقتی را که توده ها طی وقوع سیل یاسایر ضایعات طبیعی متحمل میشوند، به مثابه فرصتی جهت افزایش غارت و بهره کشی خویش

احتمال بروز تحولات سیاسی نامطلوب و حتی انقلابی، تیره و حتی پر مخاطره میباشد.

اینها دلایل واقعی - منافع طبقاتی و محدودیتهای طبقاتی - هستند که به بورژوازی اجازه حل معضل سیل در بنگلادش را نمیدهد. استراتژی آنها صرفا کنترل معضل به کمک جراحیهای پلاستیک گه گذار است؛ یعنی «سیل کنترل شده». این استراتژی است که بر منافع طبقاتی ارتجاعی امپریالیستها و متحدین بومی شان انطباق دارد.

آیا مسئله سیل در بنگلادش

اصلا قابل حل است؟

این مصافی است که انقلابیون بطور اخص باید با آن روبرو شوند. آیا سیلها قابل مهار شدن هستند؟ آیا میتوان رودخانه ها، این آبهای سرکش جاری از هیمالیا را مهار کرده و به نفع توده ها مورد استفاده قرار داد؟

يك مقاله دیگر در همین شماره شرح میدهد که چگونه چین سوسیالیستی انقلابی تحت رهبری مائوتسه دون رودخانه های سرکش و عظیمی همچون یانگ تسه را مهار کرد. این مقاله توضیح میدهد که چگونه توده ها تحت يك رهبری کمونیستی و انقلابی «نفرین آسمانی» که عمری چند ساله داشت را به «برکت طبیعت» تبدیل کردند، و چگونه «سریالایی رفتن تاراش اعلاء را به آب آموختن». اگر اینچنین معجزه ای تحت سوسیالیسم در يك کشور توسعه نیافته، عقب افتاده و جهان سومی نظیر چین، بدون هر گونه کمک خارجی یا به اصطلاح تکنولوژی پیشرفته خارجی و با اتكاء کامل بر توده های متکی به خود، ممکن بوده است، پس چرا توده های بنگلادش با در دست داشتن قدرت انقلابی نتوانند به آب بیاموزند تا از آسمان فرود آید و به آرامی وبا متانت بر زمین جاری شود و به دریا بریزد؟

بیشك کمونیستهای انقلابی ایمان دارند که: این امری امکان پذیر میباشد. آموزه های مائو به همراه تجارب ساختمان سوسیالیسم در شوروی تحت رهبری لنین و استالین هنوز هم سرچشمه اراده و الهام سرشار بوده و راهنمای بیمانند پرولتاریا توده های تحت استثمار سراسر جهان و بویژه در کشورهای عقب افتاده تر در مبارزه علیه ضایعات طبیعی و برای فتح طبیعت میباشد.

جوهر این درساها، بویژه از تجربه چین انقلابی، این بوده است که تنها انقلاب تحت

پانویسها

۱- آنچه که اکنون رسماً به عنوان بنگلادش شناخته شده است، قبلاً پورباینگلادش نامیده میشد. (پورباینگلا نام بنگالی سرزمینی است که انگلیسها آنرا بنگال شرقی میخواندند.) این سرزمین تحت حاکمیت استعماری انگلستان، شرقی ترین قسمت و بخش بزرگتر دولت تقسیم نشده بنگالی (بنگال انگلستان) را تشکیل میداد. در سال ۱۹۴۷، در گیرودار استقلال یافتن هند از حاکمیت انگلستان، این ایالت نیز مثل هند تقسیم شد و بعنوان یکی از استانهای دولت جدیدالتاسیس پاکستان ضمیمه آن شد. این سرزمین تحت حاکمیت پاکستان ابتدا پورباینگلا (بنگال شرقی) و سپس پاکستان شرقی خوانده شد. ایالت پاکستان شرقی در سال ۱۹۷۱ پس از یک جنگ رهائیبخش علیه پاکستان از آن جدا شده و کشوری بنام بنگلادش بوجود آمد. از آنجا که PBSP نامگذاری مجدد آنرا بنام «بنگلادش» بخشی از مانورهای سیاسی توسعه طلبان هندوستان حول ایجاد این کشور میداند، ترجیح میدهد که نام پورباینگلا را بکار گیرد که در این مقاله با نام بنگلادش بطور متناوب مورد استفاده واقع گشته است.

۲- کنف (Jute) محصول عمده صادراتی بنگلادش است. الیاف از مابقی گیاه جدا شده و بعنوان ماده خام در تهیه کاغذ، مقوا و غیره بکار میروند. خود این الیاف در تهیه گلیم، کیف و سایر وسائل بسته بندی بکار میروند. پیش از استفاده از ابریشم و سایر الیاف لاستیکی، کنف ماتریال اصلی برای استفاده در وسایل بسته بندی بود. حتی امروز نیز کنف و محصولات تهیه شده از کنف بخش عمده ای از درآمدهای صادراتی بنگلادش را بخود اختصاص میدهد. ■

ساختن سد، آب بند، ذخایر، رودخانه های انحرافی، حفر کانالها، علاوه بر ایجاد تحول و مدرنیزاسیون در کشاورزی، احیای توازن در محیط زیست و توسعه یک سیستم ارتباطی مدرن، ندارد. و کلیه اینها باید با شیوه ای نوین و انقلابی که با اوضاع خاص جغرافیایی و سطح موجود تکنولوژیک کشور خوانایی داشته باشد، انجام شوند، در اینجا باز هم باید خاطر نشان ساخت که تنها علم مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون میتواند توده ها را در این مبارزه برای فتح طبیعت که جهان را به لرزه در می آورد رهبری کند، و تنها یک حکومت انقلابی و توده ای که نماینده اراده و منافع یک صد میلیون مردم بنگلادش بوده و از پشتیبانی و اعتماد آنها برخوردار باشد میتواند چنین کند.

پس مسئله مهار سیل نهایتاً مسئله انقلاب دمکراتیک نوین است. انجام انقلاب، انقلاب دمکراتیک نوین تحت رهبری پرولتاریا که راه را برای سوسیالیسم هموار سازد، کار پایه اصلی مهار سیل در بنگلادش میباشد. بدون انقلاب و بدون شکست دادن پنج دشمن اصلی، مهار سیل ممکن نیست.

سیلها میتوانند مهار شوند، رودخانه ها رام گردند، خشکسالیها مغلوب شوند، ضایعات مورد مقابله قرار گیرند و مشقات پایان یابند؛ و در مسائل مالی، تکنولوژیک و تخصص علمی و غیره پایه پای تفوق توده ها برخورد طبیعت، روز بروز چیره گوی بیشتر حاصل گردد. تنها در صورتی این همه قابل حصولند که مردم قدرت سیاسی را در دست خود گیرند و این قدرت را تحت رهبری یک حزب پرولتاری انقلابی با درفش مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون اعمال کرده و تحکیم بخشند. اندیشه مائوتسه دون به ما می آموزد: «بدون قدرت سیاسی، همه چیز توهم است.» با در دست داشتن قدرت سیاسی، تحت رهبری صحیح و انقلابی پرولتاری هرگونه تحولی امکان پذیر است. همانگونه که مائوتسه دون، آموزگار کبیر نیز تصریح نموده است: «تا زمانیکه مردم تحت رهبری حزب کمونیست هستند، هر نوع معجزه ای امکانپذیر است.»

و سبزی تازه، غذای پخته یا کنسرو شده توسط خانواده هایشان، ممنوع است. در عوض زندانیان از خانواده های ملاقات کننده شان در خواست چوب برای سوخت کرده اند. اما این ملاقاتها نیز غالباً ممنوع میشوند.

کلیه گزارشاتی که اکنون از پرو به خارج میرسد حاکی از این است که نوعی احساس انزجار از رژیم، حتی در میان اقشار مرفه تر مردم، در حال نضج گیری و گسترش میباشد. قتل عام زندانیان در ژوئن ۱۹۸۶ یک عامل مهم در ایجاد چنین جوی است. علیرغم تلاشهای گارسیا در محکوم کردن خود زندانیان به قتل رسیده، جزئیات فراوانی از حادثه به بیرون درز کرده و حاکی از دسیسه چینی و قساوت هولناکی است که حکومت در برنامه ریزی و اجرای این کشتار دستجمعی داشته است. نبرفک بازی بی حد و حصر گارسیا در تلاش جهت سرپوش نهادن بر آنچه اتفاق افتاد، بخون آغشته بودن دست خود او بعنوان طراح این جنایات را افشاء میکند.

این افشاگریها در دنباله خود به افشاگریهایی در رابطه با قتل عام اخیر کل سکنه روستاهای واقع در «مناطق اضطراری» توسط قوای مسلح دولتی، منتهی گردید. یک کمیسیون تحقیقاتی به ریاست یک سناتور از حزب آپرا طی ماه تلاش کرد تا اخبار مربوط به قتل عام کلیه ساکنین دهکده کایارا در آیاکوچو در ماه مه ۱۹۸۸ توسط قوای دولتی را بی اعتبار جلوه دهد. کشف خبره منتظره یک گور دستجمعی سی نفره بطور مفتضحانه تلاشهایشان را خاتمه داد. معلوم شد که این دهقانان به انتقام کمینی که یکروز قبل بر سر راه یک واحد ارتش نهاده بود، به قتل رسیده بودند. (رفیق گونزالو طی مصاحبه اش توضیح داد که ارتش پارتیزانی خلق یک گشت بیست و پنج نفره ارتشی را نابود ساخته بود) رژیم سعی بسیار کرد تا برای جلوگیری از بی اعتباری، این قتل عام را به حکومت قبلی نسبت دهد. در عین حال پس از کشف اجساد، گارسیا بیانیه ای صادر کرد که طی آن بدین ترتیب از این عمل قوای مسلح دولتی حمایت نمود: «آنها باید عملکرد داشته باشند». این واقعه نتایج مداومی بدنبال داشت.

یکی از علائم استیصال حکومت

گارسیا، دستگیری عده ای موسیقی دان، هنرپیشه، شاعر و نقاش در نیمه نخست ۱۹۸۹ بود.

اکنون چندین ماه است که در سراسر جامعه پرو گفته می شود، حکومت دارد جنگ را میبازد، تصویر خوشبینانه ای که گارسیا توانسته بود طی نخستین دوره پس از انتخاب شدنش به ریاست جمهوری در سال ۱۹۸۵ ارائه دهد اکنون جای خود را به تبارزات علنی بحران و استیصال داده است. مردم بعنوان لطفیه نقل میکنند که تنها دلیل اینکه قوای مسلح تا کنون دست به کودتا نزده، اینست که در چنین اوضاعی هیچکس حاضر نیست حکومت را بدست گیرد.

گارسیا هنگام به قدرت رسیدن، یک سیاست اقتصادی مبین جهت ایجاد ثبات سیاسی برای دولت در پیش گرفت. اقدامات حکومت توانست اقتصادی را که در آنزمان تقریباً دچار رکود بود به تحرك واداد. لیکن تأثیرات آن بالعکس بود. چرا که اکثر بخشهای سود آور اقتصاد به سرمایه امپریالیستی وابسته اند و داده های این بخشهای اقتصاد باید از خارج وارد شوند و برای اینکار دلار لازم است. بدین ترتیب خود رشد اقتصادی نقش عمده ای را در ایجاد بحران اقتصادی بازی میکند.

گارسیا تلاش کرد خود را بحثابه قهرمان ملی علیه سرمایه امپریالیستی جا بزند پس اعلام داشت که باز پرداخت بدهی های پرو تنها به در صد صادراتش محدود خواهد ماند. علیرغم این ادعا که اگر هم اجرا میشد کار اندکی میبود، بازپرداخت بدهیها به حدود بیست در صد در آمد صادراتی کشور رسید، و پرو بین درآمدهای کاهش یابنده صادراتی و وابستگی فزاینده به واردات گرفتار آمد. گارسیا ابتدا ریاکارانه مناسبات با صندوق بین المللی پول را قطع کرد. او اعلام کرد که حاضر نیست تدابیر ریاضت کشانه ای را که در همه کشورها باعث شورش شده اند، اجرا کند. اما بعداً خود، همین تدابیر را «مستقلانه» اجرا کرد. و بالاخره، تلاشهای اخیر او برای پیوستن ملتسمانه به صندوق بین المللی پول با شکست مواجه شدند، زیرا پرو بهیچ رو توانایی پرداخت بدهی هایش را ندارد.

نرخ تورم در سال ۱۹۸۸، دو هزار در صد بوده و طی نیمه نخست سال ۱۹۸۹ صعودی سرگیجه آور داشته است. علاوه بر قطع برق، ورشکستگی تقریبی حکومت

باعث کمبود آب در پایتخت و نشت فاضلاب در آب آشامیدنی عمومی که نتایج وخیمی برای توده های شهر بیار آورده، نیز شده است. کمبود مواد خوراکی از سابقه برخوردار است که ناشی از یک سلسله عوامل از جمله قطع جاده ها به مناطق روستایی، محدودیتهای وارداتی و بیش از همه هرج و مرج اقتصادی، میباشد. گزارش شده که آفت در برخی «مناطق اضطراری» روستایی دیده است.

تضادهای سیاسی بسیار شدید درونی طبقات حاکمه، بر زمینه یک بحران وخیم اقتصادی و موقعیت نظامی رو به اضمحلال حکومت جریان دارد. اوضاع در این شکل کنونی خود نمیتواند زیاد دوام آورد. مشاهده گران مطلع مختلف که دارای متضادترین نقطه نظرات طبقاتی هستند نیز باین عقیده موافقت.

اسناد کنگره ح.ک.پ در مورد، «شرایط مشخص و فرصتهای رویارویمان» و اینکه پیشبرد وظایف حزب در چنین اوضاعی توجه به چه مسائلی را الزام آور میسازد، میگوید:

۱- تبارز (گروههای مسلح نظیر MRTA ... در خدمت امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم).

همانگونه که رفیق گونزالو خاطر نشان ساخت، MRTA (جنبش انقلابی توپاک آمارو) امیدوار بود که حکومت آپرا که جدیداً انتخاب شده «به مردم حمله» نبرد، بدین جهت حتی هنگامیکه گارسیا دستور قتل عام انقلابیون در بند را صادر میکرد و سایر جنایات را اعمال مینمود، بدان پیشنهاد آتش بس نامحدود داد. روابط میان MRTA و حکومت مشکوک است. اخیراً هنگامیکه رهبر این تشکیلات نظامی دستگیر شد، رهبر حزب آپرا با این دوست قدیمی خود در زندان ملاقات کرد.

۲- «کورپوراتیسم و فاشیسم در حال تبارز» حزب حاکمه آپرا.

۳- احتمال بروز «خیزشهای شهری» که «سوسیال امپریالیسم و ارتجاع بطور اعم ممکن است از طریق دست نشاندهانشان از آنها بهره برداری کنند».

۴- «امکان وقوع کودتا وجود دارد. بعلاوه خود گارسیا ممکن است جهت حفظ خود برای آینده از طریق یک کودتای ساختگی خود را کنار بکشد.» گارسیا بطور قانونی نمیتواند مجدداً به ریاست جمهوری انتخاب شود. مضاف بر این که بی اعتباری سیاستش در حال حاضر به

آنچنان درجه ای رسیده است که لطیفه های مربوط به او زبانزد همگان است.

۵ - «يك حکومت از نوع حکومت آکنده»، که به حکومت رفرمیستی سالوادور آکنده در شیلی که در سال ۱۹۷۳ توسط ژنرال پینوشه سرنگون شده، اشاره دارد. «نقش فربکارانه چپ متحد با در نظر گرفتن این احتمال، باید مورد توجه قرار گیرد. انتخابات عمومی در پرو قرار است در سال ۱۹۹۰ انجام شود و آلفونسو یارانترز، رهبر چپ متحد و شهردار سابق لیما، بنابه قول مطبوعات ارتجاعی تا این لحظه از بیشترین شانس برخوردار است. رفیق گونزالو طی مصاحبه خود در رابطه با این انتخابات گفت: «مسئله عمده بایکوت این انتخابات و در صورت امکان جلوگیری از انجام آن میباشد.»

۶ - «عضلات مربوط به مرزهای کشور هر آن امکان حادث شدنشان موجود است.» برزیل به نیابت از جانب آمریکا، بولیوی را بطور موقت در اوایل دهه هفتاد اشغال کرد. برزیل از نظر اقتصادی و سیاسی منافع بسیاری در معرض مخاطره در پرو دارد. شیلی و اکوادور اختلافات مرزی مهمی با پرو دارند.

۷ - «اعزام قوای نظامی یانکی اتفاق افتاده و دیگر يك احتمال نیست.» آمریکا تایید میکند که بیست نفر نظامی آمریکایی (تحت فرماندهی «هیئت اعمال مواد مخدر») که اسم با مسمائی هم دارد) در دره هولاگای علیا مستقرند. آمریکا طی چند ماه گذشته چهار فروند هلیکوپتر دیگر به منطقه اعزام داشته که جمع آنها را به ۹ فروند بالغ ساخته است. خبرنگاران خارجی از تعداد بیشتری پرسنل آمریکایی و از حضور يك هواپیمای آمریکایی دیگر با خدمه صحبت کرده و اضافه میکنند که آمریکا همچنین در حال ایجاد يك باند فرودگاه برای خود در نزدیکی اوچیزا میباشد. بعقیده آرسه، در واقعیت امر آمریکا هم اکنون حدود دویست پرسنل و مستشار نظامی در پرو دارد.

باید خاطر نشان ساخت که نیروهای نظامی آمریکا به بهانه کنترل محصول برگ کوکا در بولیوی بخش جنوبی این کشور را در سال ۱۹۸۶ اشغال کرده و سیصد تفنگدار خود را از آئزمان تاکنون در آنجا مستقر ساخته است. آنچه که بنظر میرسد يك کارزار جهت دار در ارسال خبر به

خارج در مورد ناتوانایی حکومت گارسیا در کنترل اوضاع است، منعکس کننده بخشی از واقعیت میباشد. اما این کارزار همچنین میتواند بخشی از آماده ساختن افکار عمومی خارجی جهت دخالت آمریکا باشد.

در حالیکه آمریکا و شوروی و سایر امپریالیستهای بلوکهایشان منافع متضادی را در پرو دنبال میکنند، در تنفر از انقلاب مشترکند. شوروی که تأمین کننده عمده تسلیحات سنگین پرو از زمان حکومت نظامی به اصطلاح «انقلابی» دهه قبل میباشد، به گفته آرسه در حدود چهارمصد مستشار منجمله شصت پرسنل نظامی در این کشور دارد. نقش کره شمالی در جوخه های مرگ حکومتی را میتوان با تلاشهای سوسیال امپریالیسم شوروی مرتبط دانست. در این منطقه که آمریکا آن را «حیات خلوت» خود میداند، کوبا و نیکاراگوئه تنها دریافت کنندگان چنین حجم عظیمی از تسلیحات روسی هستند. جالب اینجاست که آمریکا در مورد دخالت نظامی شوروی در پرو هیچ رگ گردن نشان نمیدهد. اما گفته شده که آمریکا در مورد رابطه شوروی با MRTA اعتراض کرده است.

۸ - «جنگها و تجاوزات امپریالیستی ازدیاد می یابند. تدارك برای يك جنگ جهانی بر سر اعمال هژمونی میان آمریکا و شوروی هنوز هم از طریق تخاصم و برخوردشان رقابت و تنائی در مقیاس جهانی، ادامه دارد. بنابراین جنگ خلق يك ضرورت بوده، و جنگ جهانی خلق چشم انداز گریزناپذیر بر آینده است.

«(برای پیشبرد جنگ خلق تحت فرماندهی سیاست، بویژه با توجه به چشم انداز کسب قدرت سیاسی سراسری که میتواند پیش بیايد و باید از آن سود جست، کلیه این احتمالات باید بصورت جدی مورد ملاحظه قرار گیرند. بنابراین، باید قاطعانه به لحاظ ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی تدارك ببینیم.»

رفیق گونزالو در مصاحبه اش توضیح داد که این کنگره، «راهی درازی را که در پیش داریم جمع بندی نموده، و سه عنصر پایه ای وحدت درون حزبی را تعیین کرد: ایدئولوژی که مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، اندیشه گونزالو میباشد؛ برنامه اش، و خط مشی عمومی سیاسیش. بعلاوه این کنگره مبنایی مستحکم جهت حرکت بسوی کسب قدرت دولتی آتی را مشخص

نمود.» رفیق گونزالو همچنین گفت: «انقلاب ما با قطعیت با انقلاب جهانی پیوند خورده است. کمونیسم جهانی هدف نهایی مسلم ماست.»

کنگره جمع بندی نمود که «چشم انداز کسب قدرت سیاسی در حال ظاهر شدن است. این مسئله به انقلابیون جهان بویژه پرولتاریای بین المللی دلگرمی میدهد.»

حوادث سال گذشته در پرو نشان میدهد که این ارزیابی يك ژست توخالی نبوده، بلکه تشریح کاری است که حزب با گامهایی عظیم در حال انجام دادن آن بوده است.

